

M.A.LIBRARY, A.M.U.



PE886

توانا بود، سرکه دانا بود بدانش دل سپیر برنا بود

# کتاب ششم ابتدائی سپرن

از طرف وزارت فرهنگ تألیف شده  
چاپ محفوظ و منوط با اجازه وزارت فرهنگ است

چاپ پنجم



وزارت فرهنگ



تاریخ ۱۳۱۳/۹/۸

نمره ۴۲۱۸۵۰۵۰۱۹

آره نگارش

بر طبق تصویب هیئت وزراء عظام مورخه نوزدهم آبانماه ۱۳۱۳  
کتاب ششم ابتدائی که از طرف وزارت فرهنگ طبع و نشر شده باید در  
تمام مدارس ذکور و اناث منحصرأ تدریس شود.  
مت آن باجلد در تمام کشور هشت ریال است بعنوان کرایه و حق الزحمه  
شده در هیچ نقطه چیزی علاوه نخواهد شد.

وزیر فرهنگ علی اصغر حکمت

CHECKED 1996-97

منافع و مزایای اجرای دستور تعلیمات بر طبق واحد و یکسان  
 گشته و مزایای این عصر بنامیون است بر احدی پوشیده نیست و پیدا  
 از وسائل و لوازم ضروری اینجا حدت کتابهای درسی است  
 این نکته وزارت معارف از چند سال پیش در صد و تئیه طبع کتبه  
 و تاکنون پنج جلد کتاب قرائت برای پنج سال ابتدائی و دو  
 جغرافیا برای سال پنجم و ششم ابتدائی طبع و منتشر ساخته و در  
 و نگارش موضوعات و نفاست طبع و ارزشانی قیمت  
 وقت و کوشش فرو گذار نشده است اینک در تعقیب  
 مستحسن کتاب ششم ابتدائی طبع و منتشر و بعضی استفاده آموز  
 شاگردان گذارده میشود که در تمام دبستانها منحصراً تدویر

# بسم الله الرحمن الرحيم

ممت خدایم از غرور جل که طاعتش موجب قربت است و بکفراندیشش مرید نیست هر نفسی که  
 در او میروند و مژده بیات است چون بر میآید بفرخ ذات پس در هر نفسی دو نعمت موجود است  
 و بر هر نفسی شکر واجب

از دست زبان که برآید کر عهده شکرش بدآید

اعلموا ان الله قد غفر لکم ذنوبکم و انکم من المرسلین

بنده همان که در تقصیر خویش عذر بدرگاه خدا آورد

و در سزاوار خداوندیش کس تواند که بجا آورد

باران رحمت حیاش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریش همه جا کشیده پرده ناموس

مذکار از گناه فاش نذر و وظیفه روزی بخواران را بخطای سکر نبرد



ای کریمی که از خزان غیب      کبر و ترسا و طیفه خردار  
دست نازک کجائی محروم      تو که باد دشمنان نظر دار

ز آتش با و صبار آتش تا فرش زمره دین بکستند و دایه ابر بهار برافروخته تابناک  
نبات داد در محد زمین بروراند در حنا ز ابلخت نوروزی بقای سبز ورق در برگرد  
و اطفال شاخ را بقده دم موسم برنج کلاه شکوفه بر سر نهاده عصا را تا کی بقدرتش شد  
تایق گشته و تخم خرابائین بر تیش نخل مایق شده

ا بر و باد و در و خورشید و فلک در کارند      تا توانائی بکف آری و بخلت نخوری  
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار      شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبری  
در خجرات از سرور کائنات و مخرج وجودات و رحمت عالیهان و صفوات آدمیان  
و همه در زمان محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

شَفِیعُ مَطَاعُ نَبِیِّ کَرِیم      قَسِیمُ حَسِیمُ بَسِیمُ وَ نَسِیم  
چه غم و یو ا ر ا ت را که دارد چون پشیمان      چه باک از موج بحر آزار که باشد نوح کشتیمان  
لَعْنَةُ الْعَالَمِ لِحَالِهِ      کُفُّ الْهَجْرِ لِحَالِهِ  
خَسْتِ جَمْعِ خِصَالِهِ      صَلَواتُ عَلَیْهِ وَاٰلِهِ

که هر گاه و کی از بندگان گنه کار پریشان روزگار دست امانت بایمدا بجاست بدرگاه حق

جَلَّ جَلالُهُ و در دایره تعالی در وی نظر کنند بازش بخواند باز اعراض کند و بگوید  
 بَصْرَهِ دِزَارِیْ بَخُونَدِ حَقِّ سُبْحَانَهُ و تعالی فرماید یا مَلَاکَتِیْ قَدْ أَنْتَحِیْتُ مِنْ عِبْدِیْ وَ لَیْسَ  
 لَهُ غَیْرِیْ قَدْ غَفَرْتُ لَهُ و عَوَّضُ الْجَابِتِ کَرَمٌ وَ حَاجَتُش بَرَّاءُ و دم که از بیماری و

وزاری بنده می شرم دارم

مگر کم بین و لطف خداوند گار گنه بنده کرده است و او شرمسار

حاشان کعبه جلالتش بتقصیر عبادت معترف که ما بعد ناک حق عبادت و اوصاف طایفه  
 جالش تحیر منسوب که ما عرفناک حق معرفت

مگر کسی وصف او ز من پرسد بیدل از بی نشان چگوید باز

حاشان کشگان مشوقه بر نیاید ز کشگان آواز

یکی از صاحبان سیر رحمت مراقبت خود برده و در بحر مکاشفت متفرق گشته بود حالی

که از آن حالت باز آمد یکی از دوستان گفت درین بوستان که بودی ما را چه تخته آوری

گفت بخاطر داشتم که چون بد رخت گل رسم دانی پر کنم بپایه اصحاب را چون برسیم

بوی گل چنان مست کرد که دامنم از دست برفت

اوی مرغ سحر عشق ز پر دانه بیاموز کان سوخته اجان شد و آواز نیا

این دعویان در طلبش خیس براند گانرا که خبر شد خبری باز نیا

می برتر از خیال و قیاس گان دوم      و ز هر چه گفت اندیشیدیم و جو اندایم  
مجلس تمام گشت و با خمر رسید عمر      ماه پنجمان در اول و صف تو ماندایم

- ۱- سبب ۲- نزدیکی ۳- فتنه دانی ۴- در گشوده ۵- نزدیکی ۶- خشنود سازنده ۷- فرج بخش ۸- ای دل داد و دادی سپاسگزار می گوی که اندکی از زندگان بن سپاسگزارند ۹- دشت ۱۰- نمای از بهر دست ۱۱- دقت ۱۲- مجاز ۱۳- مکرر ۱۴- برگ ۱۵- در ۱۶- بار ۱۷- شیر ۱۸- شل ۱۹- شیر و شیرین ۲۰- عالی ۲۱- برگ ۲۲- دشت فرا ۲۳- بند ۲۴- مرادات ۲۵- یار ۲۶- غوغا ۲۷- برگزیده ۲۸- گال گشوده ۲۹- شفا گشوده ۳۰- در از بهر دست ۳۱- دانه دانه از گداز و بیاد و پیش اندام و نده اندوی و صاحب چال است ۳۲- سبب جمال خود بفرات و بزرگی رسیدن ۳۳- چال خود سپاسی و بزرگی و بفرات کرد است به مرادات و اخلاق و نیکوست برادر و خانواده و در و در نرسید ۳۴- بزرگ و بزرگ ۳۵- پذیرفته شدن ۳۶- خداوند بزرگ و بزرگ ۳۷- و و گردانیدن ۳۸- زاری ۳۹- خداوند خود و بزرگ ۴۰- می و دشمنان بن از بند خود و سر مردم و در و بفرات و بزرگی نیست پس و در و بزرگی ۴۱- منان ۴۲- گوناوی کردن ۴۳- تو باقی پرورش پرورش نکردیم ۴۴- زید ۴۵- سرگردانی ۴۶- تو باقی شناسان و شناسیم ۴۷- گویان ۴۸- خود و نظار ۴۹- مشک و بزرگ

## مناجات

ملکا ذکر تو گویم کہ تو پاکی و خدائی	نروم خبر بہان رہ کہ تو ام را بہانے
ہمہ در گاہ تو جویم ہمہ از فضل تو پویم	ہمہ توحید تو گویم کہ توحید سزا ہے
موجہی تو عظمیٰ تو کریمی تو رحیمی	ا تو نایندہ فضل تو سزاوار سنا ہے
برتری از رنج و گذاری بری از درد و دنیا	بری از بیم و امید بری از چون چرا ہے
نہ توان وصف تو گفتن کہ تو در فہم بجی	شوان شبہ توحشت کہ تو در وہم نیا ہے
ہمہ غرق و جلالی ہمہ علمی و یقینی	ہمہ نوری و سروری ہمہ جود و سخا ہے
اہلب و دندان سنانی ہمہ توحید تو گویم	مگر آتش و زرخ بودش وی رہا ہے

سنائی

۱۔ بادشاہ - خداوند - ۲۔ احسان - ۳۔ برتری و شہوتی - ۴۔ پاک و شہوتی - ۵۔ سزاوار

۶۔ مانندہ

شعر

قد مردم سفر پیدا آری خانہ خویش مرد را بند است  
چون بسنگ اندرون بود گوہر گر گسندان کہ تفتیش چہداست

## تائیس پیمران

اینان ای پسه که ایزد تعالی جانرا بعدل بیا فرید و با نواع نیستها از جا و نبات و  
 حیوان و خورشید و پوششها و دیگر نعمتایا راست تا جود و حکمت خود آشکار کند و چون نعمت  
 بی نقصان و تمام نبود انسانرا بیا فرید تا روزی او بخورد و از نعمتایا نیستهای جان بهره ور کرده  
 و چون انسانرا برای تمام نعمت و کمال جود و حکمت خویش بیا فرید لازم آید که ترتیب روزی  
 خوردن و سکر روزی گفتن ابا و یا موزو چه هر روز بخوار که روزی بی ترتیب و عدل نخورد  
 پیاس روزی دهند و نداند و این عیب روزی دهند بود که روزی بنایان بدانند  
 داده باشد و خداوند چون از عیب و نقص منزله بود روزی بخوار بی دانش گذاشت و در  
 میان مردم پیمران فرستاد تا راه داد و دانش و ترتیب و روزی خوردن و سکر را تائیس گفتن مردم  
 آموختند

پس بر مردم واجب است که حق نهایی خویش بشناسند و روزی بخش خود را منت پذیرند  
 و فرستادگان او را از آدم تا خاتم برحق دانند و درین فرمانبردار ایشان باشند  
 و در سکر منعم تقصیر نکنند و حق فرائض دین نگاه دارند تا یکجام دستورده باشند  
 انبیا را از راه

## راستی کن که نمیزل زسد کجرفشا

باد ادا کن که تفاوت نکند لیل و نهار  
 او میزاده اگر در طرب آید چه عجب  
 این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود  
 باد بوی سخن آورد گل و سنبل و بید  
 خیری و خطمی و نیلوفر و بستان افروز  
 از خوان رخسار بر در که خضرای چمن  
 این سنوزاد از آزار جهان افروست  
 بندای مطرب از نخل فیه و آویزند  
 عقل عاجز شود از خوشه ز زرین غنچه  
 گو نظر باز کن و خلقت نابج بهین  
 پاک دبی عیب خدائی که تقدیر است و غیر  
 چشم از رنگ برون آورد و باران این  
 بایقامت سخن اندر کرم و رحمت او  
 منت بار خدا یا ز حد و بیرون است  
 خوش بود و امن صحرا و تماشای بهار  
 سر و در باغ برقص آمده و بید و چنار  
 هر که فکرت نکند نقش بود و دیوار  
 در دکان بچه رزق بجشاید عطارد  
 پنهانت که بر تخت و بیابا و دینار  
 نقش مانی که در او خیره و بماند ابصار  
 باش تا خیمه زند دولت فشان آیار  
 نخلبندان قضا و قدر شیرین کار  
 فهم حیران شود از حقه یا قوت انار  
 ای که باور کنی فی البحر الا خضر نهار  
 ما و خورشید میگردند ویل و نهار  
 آبجین از گس نخل و دراز و ریابار  
 همه گویند و یکی گفته نیاید ز هزار  
 شکر انعام تو هرگز نگیرد شکر گزار

معدی استخوان گوشتی است بر روی  
راستی کن که منبزل نرسد کجاست

معدی

۱- شب ۲- روز ۳- پارچه ابریشم ۴- پول طلا ۵- بزرگترم ۶- دیدگان

۷- ۸- ۹- نام سه ماه از ماههای ردی که فصل بهار است ۱۰- انگه ۱۱- پیشانی در پیشانی

۱۲- قوز

## بدن انسان

آفریننده جهان بدن انسان و دیگر حیوانات پستاندار را شبیه یکدیگر آفریده و بنه آنها چشم و گوش و دست و پا و سر و سینه داده است و انسان را بهیچ نطق و فکر و دیگر حیوانات قیاس و برتری بخشیده است شباهت بدن انسان و حیوان در اعضا، نیروی کمتر و در اعضا، درونی بیشتر است و دستگاه تغذیه و هضم و تنفس و گردش خون و حرکت اعصاب و عضلات در هر دو تقریباً یک قسم آفریده شده است.

بنابر این مقدمه آنچه در انسان شناسی از کیفیت ترکیب بدن اعضا مختلف آن و خواص و اعمال هر یک گفته شود مربوط به کلیه حیوانات پستاندار است که انسان یکی از آنهاست بدن انسان و سایر حیوانات پستاندار مرکب از دو قسمت نرم و سخت است.

قسمت نرم پوست و گوشت و رگ و پی است که پس از مرگ باز در زمان پوسیدگی

و خاک می شود

قسمت سخت استخوان است که پس از مرگ سالها باقی میماند و این قسمت بمنزله پایه و ستونی است که قسمت نرم را نگه میدارد و توسط استخوان بندیت که حیوان میتواند راه برود بنشیند.

و بر خیزد

استخوان مثلبر و ماده است

یک ماده سخت که از ترکیبات آبی است و دیگر ماده ایست نرم چرب که رنگ آن نایل

بزرودی است و در میان ماده اول قرار دارد

ماده سخت را استخوان و ماده نرم را منفر میگویند

مجموع استخوانهای بدن که بتربیب خاص قرار یافته و گوشت و پوست و رگ پی

را نگه داشته است استخوان بندی نامیده میشود

۱- بخش سخت ۲- سختگونی ۳- جاز ۴- غذا پذیرش

قطعه

ایمی را در تندرستی را آدمی شکر کرد نتواند  
در جهان این دو نعتی است بزرگ داند آنکس که نیک و بد داند

سوره مدثر



## بهداشت

زندگانی خوب جز با مزاج قوی و تن سالم ممکن نیست  
انسان باید در بهداشت تن خویش بکوشد و از آنچه موجب ناتوانی است پرهیزد  
و نشندان بفرماید تجربه و امتحان قواعد و آداب حفاظت معلوم داشته و کتابها  
و رآن نوشته اند

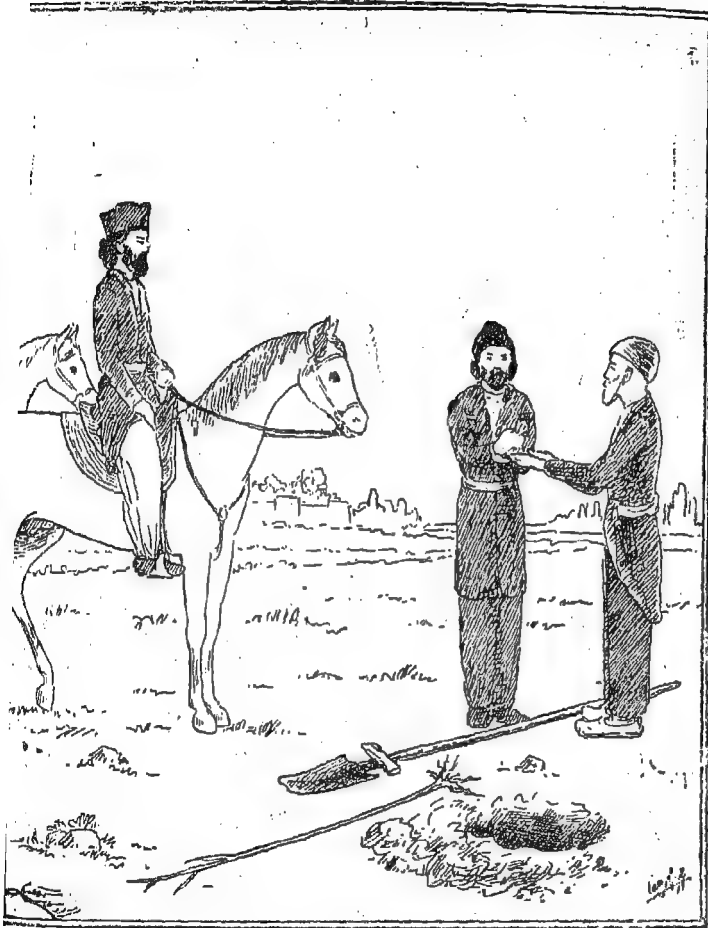
علم بهداشت درین عصر از مستزین و شریفترین علوم بشمار میرود و هر کس باید از قواعد  
اصول این علم اطلاع داشته باشد و بر طبق آن رفتار کند  
انسان در زندگانی به آب و غذا و لباس و مسکن محتاج است و بقای زندگانی  
بدون این پنج چیز ممکن نیست

پس هر کس باید قواعد صحی را که مربوط بدین امور می باشد بداند و عمل کند تا پیوسته بر پیش  
سالم و بدنش قوی باشد و زندگانی دراز یابد و در مدت حیات به نیروی تن در دست  
و عقل و ادراک سالم کارهای سودمند کند و معاش خود را مرتب و منظم سازد و با دلی  
خارج و خاطری آسوده بکس فضائل و خدمت ب مردم و عبادت خداوندی بپردازد  
و در نتیجه سعادت و آسایش یابد

## حکایت

همه تخته ساسانیان چنان بود که هر کسی که پیش ایشان سخن گفتی یا هوسری نمودی که ایشان را خوش آمدی و بر زبان ایشان برتی که زنده در وقت خزینه دار هزار درهم بدان گشودادی گویند روزی نوشیروان عادل برشته بود و با خا میکان بشکار میرفت و بر کنار دبی گده مگرد پیری را دید نمود سال که جوز در زمین می نشاند نوشیروان را عجب آمد زیرا که بر سیال جوز کشته بر میداد گفت ای سر جوز میکاری گفت آری خدایگان گفت چندان نخواهی زیست که برش بخوری پیر گفت کشته و خور دیم و کاریم و خورند نوشیروان اخوش آمد گفت زه در وقت خزینه دار هزار درهم بر پیسه داد پیر گفت ای خداوندی بچکن زود تر از بنده بر این جوز نخورد گفت چگونه گفت اگر جوز خشکی و خدایگان اینجا کذر نمودی و آنچه از بنده پرسید پرسیدی و بنده آن جواب ندادی من این هوسار درم از کجایا فتم نوشیروان گفت زبانه خراز دار در وقت عود هزار درهم دیگر بدو داد بهر آنکه دوبار زه بر زبان نوشیروان برفت

نیاست نامه



پریکه نبال جو زیگار دوانوشیروان امریکند بادا تمام میدهند

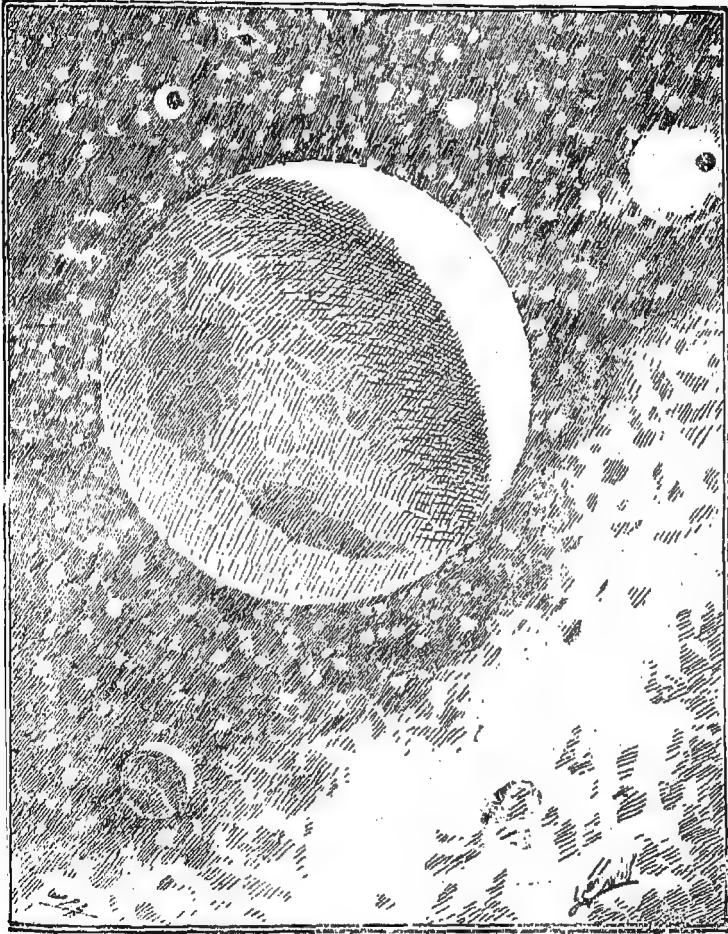
## سطح زمین

بطوریکه دانشندان تحقیق و تصور کرده اند که زمین هزاران سنه ارسال پیش ازین از خورشید جدا و میلیونها فرسخ از آن دور گردید تا بنقطه ارضارسید و در آنجا بدور خود بدور خورشید چرخیدن گرفت

زمین در وقت انفصال از خورشید جسمی کد انخت و از شدت حرارت برافروخته بود و بهیکه در فضا بنای حرکت گذاشت حرارت سطح آن روی بقصان نهاد و پرده نازک و خمیره مانند بر آن بست این پرده که قشر زمین نامیده میشود رفته رفته سخت و ضخیم شد و در آن جن شکاف و پستی و بلندی پدیدار گردید

صفحات قشر زمین که پوسته درزاید میباشد اکنون ثبوت هزارگز رسیده است این مقدار هر چند عظیم بنیاید لیکن نسبت بضامت اندرون زمین که بحال میعان و حرارت میباشد بسیار قلیل و مانند پوست تخم مرغ است نسبت تخم مرغ

چون سطح زمین سرد شد هوایی که بدان محیط بود نیز سرد شد و بخزه غلیظ که چون ابرهای تیره و تار اطراف زمین را فرا گرفته بود و تعطیر و بصورت بارانهای سیل مانند نازل گردید سیلاب پستی ها و گودیهای سطح زمین را پر کرد و آنها را بشکل اوقیانوس و دریا و دریاچه درآورد و ربعی از سطح زمین که مرتفع بود از آب خارج ماند و خشکی زمین را تشکیل داد



کره زمین در فضا

مخل آب که سه ربع زمین از آن گرفته است صاف و عمواری بسیار شد ولی در قسمت خشی  
پستیها و بلندیهاست .

پستیها و بلندیها زمین را از کرویّت خارج نمی سازد چه عظمت کره زمین مجدی است که بلندترین  
کوئنها نسبت بدان مانند اند انجمای پوست نارنج است نسبت بنارنج

۱- جدا شدن ۲- کمی و کاهش ۳- پوست ۴- گفت ۵- نشدنی ۶- درستی

۷- بدل شدن نظرات آب

## حکایت

بازرگانی اندک مایه سفر میرفت بطریق دور اندیشی صد من آبن در خانه دوستی بود تکیه  
تا اگر ضرورتی افتد آنرا سرمایه روزگار سازد و در شش ماه است حکامی دهد بعد از آنکه  
سفر بپایان رسانید و بار دیگر مقصد رسید بدان آبن محتاج شد لیکن آن دوست خان  
آبن را فروخته بود و بجای آن خرج کرده

بازرگان روزی بطلب آبن نزد وی رفت مرد خان در اینخانه در آورد و گفت بخواب  
من آن آبن را بمانت در بخونه نهاده بودم و خاطر جمع کرده غافل از آنکه در آنکوته سوراخ  
موشی واقع است تا واقف شدم موش فرصت شناخته بود و آبن را تمام خورده  
بازرگمان جواب داد راست میگویی که موش آبن دوستی بسیار دارد و مرد خان

بنیندن این سخن شاد شد و با خود گفت این بازرگان ابله بدین گھار فریفته گشت و دل از آن  
برداشت هیچ به از آن نیست که او را هماننداری کنم تا این غم را تا کنده می پدید آید  
پس خواب را اصلاحی بمانی زد خواب فرمود که مرا امروز قمی پیش آمده است شرط کردم که  
بامداد بگاه با نایم پس از منزل وی بسه دن آمد و پسری از آن او ببرد و درخت  
پنهان کرد

علی الضحی بروج خانه میزبان حاضر شد میزبان پریشان حال زبان اعتذار میگوید که  
ای همان عزیز معذورم دار که از دی باز پسری از من غایب شده و در سه نوبت در  
شهر نواحی منادی زده اند و از آن گشته خبری نیافته ام بازرگان گفت پدر  
که من از منزل تو بسه دن می آمدم بدین صفت که میگوئی کودکی دیدم که موسگیری را  
برداشته بود و پرواز کرده در روی هوا میبرد مرد خان منیاد بر آورد که بی خود  
سخن محال چرا میگوئی موسگیری که تمام جثه او نیم من نباشد کودکی را که بوزن ده من  
باشد چگونه بردارد و هوا ببرد بازرگان بخندید و گفت ای سر عجب مدار در آن شهر که  
موشی صد من آهن تواند خورد موسگیری نیز کودکی که ده من باشد هوا تواند برد

مرد خان دانت که حال حیت گفت غم مخور که آهنرا سوسش نخورده است  
خواجه جواب داد و تلنگ بهاش که موسگیر پست نبوده است آهن بازده

## دکودک بستان

در سلسله

۱- امانت ۲- دایمیت و سباج ۳- نادرست ۴- بقیع اول کج و کوشه ۵- غیر داناگاه ۶-

۷- استقامت و استواری ۸- بخت و زده ۹- یاد دادن ۱۰- از بر زدن گون

## حضرت ابراهیم

حضرت ابراهیم خلیل الله از پیغمبران بزرگ است احوال و اوصاف ابراهیم در قرآن مجید مذکور میباشد ابراهیم در تاریخ ادیان ایتیمی مخصوص دارد و از بزرگان انبیاء شایسته و بنی اسرائیل آن حضرت را سرسلسله خود میدانند و نصاری و اورا محترم شمیرند و بعقیده ماسلمانان رسول خدا محمد بن عبد الله از اولاد او میباشند

بنابر آنچه از روایات مذهبی مستفاد میشود حضرت ابراهیم در بابل که خواهرهای آن بزرگوار بعد از او است متولد گردید پدر یا عم آن حضرت آذر نام داشت و شغل وی بت تراشی بود حضرت ابراهیم در کوهستان و هوای آزاد پرورش یافته و از لطف و دراد ضاع جهان و شیراثاب و ماه دستارگان دانسته بود که اصنام و کواکب قابل پرستش نیستند و خداوند اسرار توحید و حقایق ایمان ابوی وحی گره و آن حضرت در جوانی پیغمبری پر خاست و مردمان بابل را از بت پرستی توحید خواند ولی مرهم دعوت او را نپذیرفتند



و دوزی که اهل شهر همه بیرون رفته بودند ابراهیم داخل بست که شد و بتناز با بر شکت  
و تبر ابرو دست بت بزرگ نهاد و از بکده بیرون شد مردم شهر در مراجعت آنحال نیند  
بر ابراهیم گفتند اینکار که کرده است ابراهیم گفت شاید اینکار بت بزرگ کرده باشد که  
بهر در دست دارد اگر خواهید بروید و از خود او پرسید گفتند از بتی که سخن نمیشود و قادر  
بر تکلم نیست چگونه سوال توان کرد ابراهیم گفت خود متعرفید که بت نه میشود و نه سخن میگوید  
و جادوی بیش نیست پس چگونه آنرا پر تش میکنید

از این سخن مردم دانستند که بتها را ابراهیم شکسته است و شکایت نمرد و بروند نمود  
ابراهیم را احضار و پس از سوال و جواب بسیار حکم کرد آتش عظیم بر او فروختند و ابراهیم را  
در آن آتش انداختند خداوند آتش را بر ابراهیم گامستان گردانید نمود و از  
شاهده آنحال در عجب شد و از عذاب و عقوبت ابراهیم در گذشت  
ابراهیم پس از این واقعه از بابل بمصر و از مصر بعلطین رفت و در کنعان قامت گزید و در آن  
مکت و مال و گله و رمنه بسیار شد و او را فرزندان هم رسیدند بزرگترین پسر  
دومی اسمیل و پس از او اسحق بود

ابراهیم پسر خود اسمیل را با مادرش هاجر برد و در سرزمین که بجای داد و خود با اسحق  
در کنعان بمیر میبرد و هر چند گاه یک نوبت بدیدار اسمیل میرفت و در یک نوبت

خانی که در آنجا که دو آزار پیشگاه خداوند قرار داد

پنیر حضرت محمد از اولاد امیل و حضرت موسی از اولاد اسحق است ابراهیم  
پس از عمر طولانی جان را وداع گفت و او را در شهر تبریز که اکنون معروف بخلیل الله  
میباشد بن خاک سپردند

۱- است خدا ۲- پیش ۳- بن ۴- ستارگان ۵- بازگشت ۶- تن جان ۷- نام خداوند

۸- بیخ آزل و دشت ۹- بیخ آزل بیت از بیت القدس

## حکم و امثال

دشت مثل زخم ما و دشت نیست او  
جهان بگردی کن مگر دشت احوال  
قلم برایتی است بکافه فاضلتر  
بکن بهر آنچه شاید نه هر چه توانی  
اگر فضول نباشد جهان گلستان است  
بهر کجا که روی آسمان همین رنگ است  
خدای هر چه کسیر او به غلط ندید

منهم آزل و دشت که از دشتی مخصوص میزند در دشتی بکار میرود

## مکایت

متوکل خلیفه عباسی را بنده بود فتح نام سخت نجیب و روزبه و همه هزاراد و بهارمخت  
و متوکل وی را از فرزند عزیزتر داشت

فتح خواست شنا کردن بیا موزه ملاحان بیاورند و او را اندر جلد شامی آموختند  
و این فتح هنوز کودک بود و بر شنا کردن سخت دیر گذشته بود اما چنانکه عادت کودکان  
خان نمودی که بیا موزم

روزی تنهایی استادان برفت در آب حبت آب سخت میآمد و فتح را بگردانید  
فتح چون دانست که با آن آب بر تواند آمد بطریق که آموخته بود با آب بساخت و بر  
روی آب همرفت تا از دیدار مردم ناپدید گشت چون نخی راه رفت بجائی رسید که  
بر کنار آب سوراخهای آبخوره بود و در هر یک دو دشت بزد و خود را اندر سوراخی افکند  
و گفت بدینوقت بر می جان بجانیدم تا خود خدای چه خواهد

اما متوکل اول روز که ویرا خبر دادند که فتح در آب محبت و غرقه شد ملاحان را بخواند گفت  
هر که مرده فتح را بیابد و بیاورد او را هزار دینار بدیم ملاحان اندر جلد افتادند و غوطه  
بنموردند و هر جای طلب میکردند تا بر هفت روز ملاحی بدین سوراخ رسید  
فتح را دید شاگرد گشت گفت هم اینجا بنشین تا منماری آمدم پیش متوکل آمد و گفت ای

امیر گزفخ رازنده بیارم مرا چه دمی گفت پنجهزار وینار نقد بهسم ملاح گفت یا قش زنده  
نماری ببرم دویر ایاورم

پس برفت و فح را با ساری بیاورد متوکل بسیار شاد شد و ملاح را پنجهزار وینار بداد  
و آنگاه گفت نان و طعام آرید که فح هفت روز چیزی نخورده و گرسنه است فح گفت  
من سیرم گفت گراز آب و جله سیری گفت این هفت روز هر روز بیت تاناز  
بر طبقی نهاده بروی آب فرو دآدمی و من جهد کردم و از آنجا دوسه نان بگرفتمی و

زندگانی من از آن نان بود و بر هرنانی نوشته بود محمد بن الحسن لاسکاف  
متوکل فرمود که در شهر ندای کنند که آن مرد که هر روز نان در دجله می افکند کیست .

بیاید و بگوید که امیر باونکی خواهد کردن روز دیگر مردی آمد و گفت منم آن کس  
متوکل گفت بچه نشان گفت بدان نشان که نام من بر روی هرنانی نوشته بود  
پرسیدند چندگاه است که این نان در آب می افکنی گفت یکسال است گفتند غرض  
تو از این چه بوده است گفت شنیده بودم که نیکی کن و برود انداز از دست من بکشی  
و اگر بر نیاید اینک تو انتم کردی و منم و گفتم تا خود چه ببرد متوکل گفت بد آنچه کردی  
ثمرت یاشی و ویرانج ملک بر در بغداد بداد مرد بر سر ملک رفت و تحسین گشت

در پی خلیفه عباسی ۲ - که بعد از روزی رفتی کند - مبارک بی ۳ - در بغداد ۴ - کشتی - ۵ - مقصود  
فصل پنجم از بیان داستان

## اندرون زمین

سطح زمین که رستگانه نباتات و مسکن حیوان و انسان میباشد پوستی است بفضاحت  
شست هزارگز که روی زمین را فرا گرفته است ولی اندرون زمین بحال گدازگی و  
حرارت باقی و برقرار میباشد

برای میعان و حرارت اندرون زمین دلیلی چند آورده اند از جمله آنکه هرگاه چاه‌های در  
زمین خف کنیم هر قدر پائین تر رویم درجه حرارت را بیشتر می یابیم و تجربه معلوم آنست  
که در هر سی گز عمق یکدربجه بر مقدار حرارت افزوده میشود بنابراین در عمق شست هزار  
گز درجه حرارت دو هزار خواهد بود و در چنین حرارت هر جسمی ذوب میشود پس در  
انجا جسم جامدی وجود ندارد و هر چه هست گداخته و سوزان است  
و دیگر آنکه از دانه کوه‌های آتشفشان مواد گداخته بیرون می آید و این مواد خود دلیل حرارت  
اندرون زمین است

و نیز در بعض نقاط چشمه های آب گرم می بینیم که از اعماق زمین میجوشد و حرارت و  
سوزندگی بعضی آنها از آب جوشان بیشتر است وجود اینگونه چشمه ها هم بر حرارت  
اندرون زمین دلالت میکند

## موسی و بره

نودزی از روزها یکیم خدا	که زدی گام در حیم و خدا
در شبانی بره نهاد قدم	بره کرد ناکه از ره رم
بره هر سودان و او در پی	کرد بسیار کوه و لاهون طی
آخرش نت شد ز نختی رک	دست و پا سود باز ماند از تک
موسی او را گرفت و پیش کشاند	شک رحمت ز چشم خویش فشانند
خوی او از غضب نکته درشت	نرم زرش کشید دست بشت
کاین رسیدن پی چه بود آخر	زین دیدن ترا چه سود آخر
مکش من که در قنای تو بود	تو برای من از برای تو بود
گر ترا با تو واکذاشتی	لطف خویش از تو باز داشتی
بهر کرک و پلنگ خون آشام	طعمه چاشت میشدی یا شام
انگش جا بگردن خود کرد	عزم رفق بسوی مقصد کرد
حق تعالی چو در شبانی او	دید آئین مهربانی او
گفت با قدسیان کربوئی	اگر خلقش بود بدین خوبی
شاید از قدر او بلند شود	در جهان شاه ارجمند شود

بر سر خلق مهر و ریش دهند و بکوی پیمبریش دهند

جامی

۱- بمنزله کبریا خلق حضرت موسی است ۲- حرم ۳- در زردین هم چون ۴- برای چ ۵- دلی ۶- در مکان

### پدر و مادر

بدان ای پسر که آفریدگار چون خواست جهان آبادان ماندنل پدید کرده و دیده و دهان  
محب و جو فرزند گردانید پس بر فرزند واجب است که اصل خود را حرمت دهره  
و تشنه و تشنه کند و گتر حرمت پدر و مادر است که هر دو واسطه اند میان تو و آفریدگاه  
پس چندانکه آفریدگار خود را حرمت داری واسطه را نیز در خود او حرمت باید داشت  
و آن فرزند که خرد و سمنون او بود پدر و مادر را دوست دارد و بیگانه از فرمان ایشان  
همچو پسر خدای مابل جلالت در حکم تنزیل میگوید *أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإُولَئِكَ نَهْئِ الْآفِرِ الْمَكْرُمِ*  
این آیه را بخند و تفسیر کرده اند و یکی از وجه است که اولی الامر پدر و مادرند که  
طاعت ایشان ثانی طاعت خدا و رسول است

حق پدر و مادر اگر از روی دین نگوی از روی خرد و مردمی بگو که پدر و مادریت بهت  
بستی و اصل پرورش تواند و چون در حق ایشان تصویر کنی شایسته بچگونگی نباشی  
چنانکه آنس که حق نیکی اصل شناسد نیکی فرخ را به هم حق نداند و چنین گفتن ناپس

باشند تا با کسی چنان نیک گردن از شیر گئی بود باید روانه در چنان باشی که خواهی  
 فرزندان تو با تو باشند و نگرد تا به میراث مرگ پدر و مادر خواهی که بزرگ ایشان  
 آنچه روزی تو باشد خود تو برسد که روزی مقصوم است و بهر کس آن رسد که دراز  
 قسمت کرده اند  
 خضر انوار

۱- کارپردازی پرستاری ۲- دجوتی در پیش از حوال ۳- مقصود قرآن است ۴- خداوند بسیار بزرگوار  
 خداوند اعانت کنید ۵- در پی هر چه باشد و در اینجا بنی نظیر دانی است ۶- کوتاهی ۷- بیشه ۸- شایع  
 ۹- پیری و بی پروائی ۱۰- بخش شده

## اردشیر بابکان

اردشیر یکی از پادشاهان نامدار و عظیم‌النشان ایران است که از طرف پرویزگار بار  
 می‌خیزد و باید و ایران را که قرن‌ها و چار پریشیدگی و ملوک الطوائف بود استقلال بخشید  
 و رسوم و آداب قدیم را که بواسطه نفوذ و تسلط یگانگان و بی‌بستی که آرد و بود تجدید  
 و گیش زردشت را زنده کرد و در جهان داری بنیاد کشور را بعد از ستوار ساخت و  
 آیین‌های میگویند

اردشیر ایران را نرسد مود که یکی فرزندان خویش و اسواری و آیین جنب بسیار  
 یگانه هر مردمانی که در نهاد ایران سرشته است بار دیگر آشکار گردد و وزیر فرمان



که در هر جای دبستانها بنیاد کنند و آسکده مابرا آورند و موبدان و شندل مردان را  
این راستی و یزدان پرستی بیاموزند

ارو شیر بهر دانش را عزیز بشمرد و دانشمند از محترم میداشت و بکسانی که از دانش  
بهره نداشتند کار نمیفرمود فرمانروان لشکر و کشور را پوخته نصیحت میکرد که با مردم براه  
و فرزادگی رفتار کنند و نیازمندان را دستگیر باشند و در آبادی کشور بکوشند  
ارو شیر در جهانگیری و جهانداری مردان گینا و دلاوریهای بس شگفت نموده و کارنامه  
او که از قدیم بزبان پهلوی باقی مییاشد داستانهای بس دلپذیر است فردوسی  
در شاهنامه سرگذشت ارو شیر را از روی کارنامه بنظم آورده و درین معنی داد سخنوی  
اداده است و در دروسهای آینده مختصری از آن سرگذشت را که از روی گفتنی  
فردوسی نوشته شده است خواهیم خواند

۱- جلال دنگه ۲- تازه ۳- حکمان و دانشندان ۴- عقل و خرد

راستی پیشه کن که در دو جهان  
بجز از راستیت نماند  
سخت بیدار باش در همه کار  
پیش از آن کت قضا بخت بماند  
نیک رود مر که نیک و بد است  
که ز ما یادگار میماند

## حضرت موسی

حضرت موسی علیه السلام از پیغمبران بزرگ و صاحب شریعت و کتاب است ظهور  
 آنحضرت بگفته بعضی از مورخین قدیم هفده الی شانزده قرن پیش از میلاد مسیح بوده است  
 موسی از طایفه بنی اسرائیل است و نسب بحضرت یعقوب نوه حضرت ابراهیم میراث  
 در وقت ظهور موسی بنی اسرائیل در مصر بودند و فراغته مصر با آنند رفاری میگردد و  
 آنها را چون اسیران جنگ بکارهای بسیار سخت و امید داشتند حضرت موسی پسر  
 آنکه نبوت مبعوث گردید بآبراد خود هر روز نزد فرعون رفت در سالت الهی را بوی  
 تبلیغ کرد و فرمود بنی اسرائیل را بمن سپار تا ایشانرا از مصر بیرون بم فرعون در ابتدا  
 پذیرفت لیکن پس از شانزده معجزات و آیات بسیار بنی اسرائیل را اجازه داد که هر  
 کجا خواهند بروند

همینکه بنی اسرائیل حرکت کردند فرعون بالشکری گران از پی ایشان برفت که جنگی را بکند  
 لیکن در جوار از دریای قرم خود و سپاهیاناش بغضب آلی گرفتار و هلاک شدند و  
 موسی با قوم خویش از دریای عبور کرد و بایشان گفت خداوند زمین کنعان را که سکونت  
 شما حضرت یعقوب بوده است خاص شما کرده و فرمان داده است که آنوقت  
 بقبر و غلبه تصرف کنید بنی اسرائیل از جنگ آبا کردند و مدت چهل سال در بیابان

سینا بماند و حضرت موسی درین مدت ایشانرا بر ابراه خدا ولایت میکرد و احکام الهی را  
بایشان میرساند

بنی اسرائیل برکت شرع و قانون موسی الهی قوی شدند و پس از وفات پیغمبر خود با بوش  
که جانشین وی بود روی بکفان نهادند و آن سرزمین اقبه و غلبه گرفتند و دولتی  
مستقل تشکیل دادند

مریاس بنی اسرائیل تا چندین قسده رز با قضاات و پس از آن با پادشاهان بود .  
سلطنت بنی اسرائیل بیش از پنج قرن طول کشید و از میان ایشان پادشاهان نامی چون حضرت  
داود و پسرش سلیمان که رتبه نبوت نیز داشتند برخاستند

بنی اسرائیل تا زمانیکه موافق شریعت موسی رفتار میکردند بر اقدار و استقلال باقی بودند  
و چون از دین و آئین خویش بگشتند میان ایشان خلافت و نزاع افتاد و رفته رفته ضعیف  
و مقهور و مغلوب ملل دیگر شدند سلطنت ایشان بدست نجات النصر پادشاه آشور منقرض  
گردید

۱- جمع شده چون دین نبی پادشاهان مصر بود است ۲- برانگیخته و فرستاده شده ۳- پیام ۴- از هر جهت  
۵- متشنع و سرپیچی ۶- بیانی است چه هر و شام که یک حدش کجوه سیناست ۷- قاضی

## حکایت

رأی هندی را ندیدی بود و بسپرد و در دانش دوست و سخن گزار روزی در میان حکایات  
از نوآورد و عجایب بر زبان او گذشت که من مرغی دیده ام آتشوار که تنگ تافته و آیین  
گداخته فرو خوروی مدعیان مجلس برین گفتار انکار کردند و همه بتکذیب او زبان گشودند  
و هر چند بر این عقل جوار انیمشی سینتو و سودنیداشت

همان زمان از مجلس شاه بیرون آمد و روی بصوب بغداد نهاد و مدتی از منزل  
و مراحل می‌گذشت تا آنجا که رسید که شتر مرغی چند بدست آورد و در کشتی همراه خویش گردانید  
و سوی کشور هندوستان بازگشت تا در زمان سلامت بنزدیک درگاه شاه آید

شاه از آمدن او خبر یافت فرمود تا حاضر آید چون بخدمت پیوست پرسید که چنانچه  
سبب ضیعت چه بوده است گفت فلان روز در حضرت حکایتی گفتم که مرغی آتشوار دیده ام  
مصدق نداشتند نخواستم که نام من در جمله یاده گویان دروغ باف ترقه تراش برآید  
بر خاستم و بعد از رقم و مرغی چند آتشوار آوردم تا آنجا که از من خبر شنیدند بیایان رسیدند  
و ای گفت مرد که بر پایه ی خرد و سرمایه دانش آراسته بود جز راست نگوید لیکن سخنی که در  
اثبات آن عمر کمیا صرف باید کرد و ناگشتن اولیتر .

از سر

۵-۱- آرد ۶- رها کردن بکن بودن ۷- نشان بدهد ۸- جانب ۹- منازل ۱۰- نمی بکشد ۱۱- در میزند و

۱۲- پناه ۱۳- یاد کرده ۱۴- پیچیده و محال ۱۵- آشکار

## استخوان بندی

استخوان بندی انسان را به قسمت تقسیم کرده اند ۱- استخوان بندی سر -

۲- استخوان بندی سینه و پشت ۳- استخوان بندی پا و دست

استخوان بندی سر

استخوان بندی سر قسمتی از استخوانهاست که نگاهدارنده مغز و محافظ چشم و گوش و بینی

و دهان است این قسمت مثل برود و قطعه است

اول - جمجمه یا گدازه آن جعبه ایست استخوانی که مغز و در آن قرار دارد

دوم - استخوان صورت و دو فک

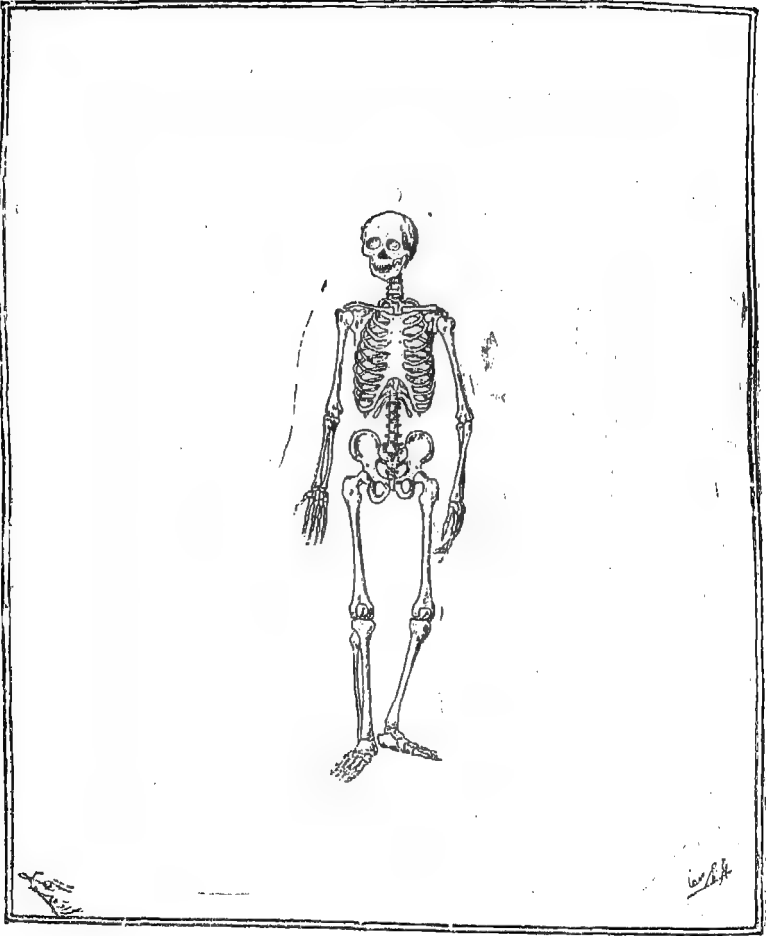
### استخوان بندی سینه و پشت

استخوان بندی سینه و پشت تکیه گاه و محافظ اعضا تنفس و تغذی است و آن ششها

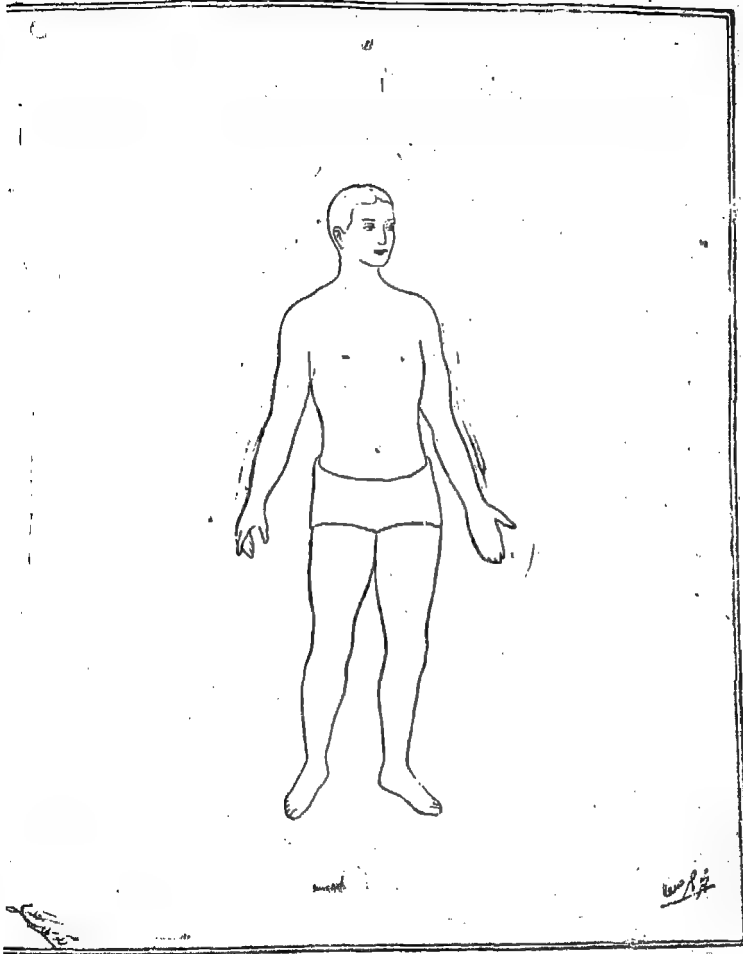
سه قطعه است

اول - ستون فقرات یا مهره های پشت که مرکب است از سی و سه حلقه که روی هم

چیده شده است



اسکلت انسان



پن انسان زنده

دوم - دوازده جفت دنده که از یک طرف بهره های پشت و از طرف دیگر با نخ  
سینه متصلند دنده استخوانی است پس دوازده شکل نمیدایره  
سوم - استخوان سینه که دنده ها از پیش بدان اتصال دارند  
استخوان بندی دست پا

استخوان بندی دست شامل استخوانهای بازو و ذراع و کف انگشتان دست است  
استخوان بندی پا شامل استخوانهای ران و زانو و ماق و کف انگشتان پا

### مفصل

مفصل مانند محلی است که سر و دیا چند استخوان بهم رسیده باشد  
مفاصل سه نوع است بعضی بخوبی حرکت میکند مانند آرنج و کاسه زانو و بند انگشتان  
و بعضی حرکتی مختصر دارد مانند تون فقرات و بعضی هیچ حرکت نمیکند مانند استخوانهای کمر  
حرکت هر استخوان بواسطه عضلات است

عضله قستی از گوشت بدن است که منقبض و منبسط میشود و بواسطه رشته ای «اقام»  
بشیه بنوار سفید با استخوانها بسته است و تکیه عضله منقبض میشود و دوسران جسم  
نزدیک و استخوانی که بان بسته است حرکت میکند

۱ - نخون فقرات دوازده سی دارد دیگریند ۲ - عضله را بنامی ایچو میگیند ۳ - بهم کشیده اچو شده ۴ - از هم باز شده



## خردمان توان خرد و از این خار که گشتم

خردمان توان خرد و از این خار که گشتم	خردمان توان یافت از این شوم که گشتم
ما که تنه نسیم و بس آوخ که بر آید	از ما بقیامت که چرا نفس نکشتم
افسوس بر آن عسکر گرانمایه که بگذشت	ما از تفسیر و خطا در گذشتیم
پیرتی و جوانی چو شب و روز بر آید	ما بیدار آمد و بیدار گشتیم
ما را عجب ارپشت و پناهی بود آردز	کما مر و ز کسیرانه پناهییم و نه گشتم
سعدی مگر از خرس اقبال بزرگان	یک خوشبخت بشند که ما تخم نکشتم

سعدی

۱- آه و ای و افسوس ۲- مراد از قیامت است

## قطعه

چون خاک باش در همه احوال زرد با	تا چون موات بر همه کس قاری بود
چون آب نفع خویش بر کس نمی رسد	تا همچو آتش ز جهان برتری بود

## بیت

بچشم شیر باش جمله هنر	چون تبشیر شو همه آواز
-----------------------	-----------------------

## نظافت

یکی از آداب حفظ صحت نظافت و پاکیزگی است که نه تنها بدن بلکه روح و نیز قوت و نشاط میدهد.

پاره از مردم چنان میسپندارند که پاکیزگی همان اجتناب از چیزهای نجس است و کس بدن و جامه خود را از خون و دیگر چیزها که شته عا بنحس میباشد پاکیزه دارد و تمام شروط و آداب نظافت عمل کرده است و بدینجهت درشت و شوی بدن و پاکیزه داشتن لباس وقت نمیکند و خود را با مراض گوناگون مبتلا میسازند.

خداوند در قرآن خود را دوستدار پاکیزگان خوانده و پیغمبر نظافت را از شروط ایمان شمرده است کسی که بنحوا بد محبوب خدا و خلق و از نعمت عافیت برخوردار باشد باید تمام آداب و قواعد نظافت را رعایت کند و تن و جامه خود را با تمام پاک و پاکیزه دارد و از تنظیف هر یک از اعضا بدن و اسباب کار و زندگی و خانه و اطاق وقت کند.

هر کس باید بداند آن که از خواب بر بیدار شود و روی و دستها را خوب بشوید و با وضو اگر بپوشد است بپوشد و بویخ آنها را پاک کند و دندانها را مسواک و موی سر را شانه زند و پس از تنظیف بدن و تنظیف جامه های خویش بپردازد و گرد و غبار آنرا بگیرد.

و پس از پوشیدن جامه اسباب کار خود را مرتب و تمیز سازد و آنگاه پی کار خود روان گردد  
برای تکمیل نظافت لا اقل بهش یک مرتبه باید که با به زفت بدزد از سر تا پا شست و شو کرد  
شست و شو در بستان با آب سرد و در زمستان با آب گرم خوب است و آب بسیار گرم  
بدرضا ضعیف میکند بعد از استحمام باید بدزد با پارچه بسیار تمیز بخوبی خشک کرد و تا بدن  
خوب خشک نشود لباس نپوشد

۱- پوشیدن کردن در روزی من ۲- پیه ۳- دوت داشته شد ۴- یکسره کردن ۵- کار با منق

## امثال

دو دهنیم بهتر از یک ده یک است  
کم شود قیمت کالای چون فراوان گردد  
برادران جنگ کنند ابلهان با و نکنند  
گر نباشد بیم مُردن زندگی دشوار نیست  
نخ انگشت برادر ند برابریستند  
و زمستان زفت و رو سیاهی بر رخال ماند

## سیلمان بن داود

حضرت سیلمان پسر داود و از پرنسپان پادشایان بزرگ بنی اسرائیل است و روزی قدیم از حشمت و جلال و عظمت پادشاهی او داستانها آورده اند سیلمان پس از پدر خود

پادشاه بنی اسرائیل شد و مدت چهل سال بعد از داود پادشاهی راند

از کارهای مهم او بنامی معبد بزرگ یهود در بیت المقدس است که در مدت هفت سال

انجام یافت سیلمان در زمین و زمین آن معبد مال بسیار خرج کرد و گاهنهان را

در ربانی و پاسبانی و دیگر خدمات آن گجاست از آن زمان بنی اسرائیل برای عبادت

بزیارت آنجا می شدند و در آنجا گوشت و گاو قربان میکردند و عا و تضرع می نمودند

سیلمان برای خود نیز قصری بسیار مجلل و باشکوه ساخت و در بلاد و اقصای کیهان

فرمان داشت آبادیها و عمارت بگرد و در عدل و داد بگوشتد تا سرزمین اسرائیل منتهی

در بنه آبادی رسید و بنی اسرائیل از تجارت باطل مجاور دارایی ثروت و مکت بسیار

شدند و آواز و حشمت و جلال و دانش و معرفت سیلمان آبادی مکت او در جهان

منتشار یافت

حضرت سیلمان احکام عادلانه میکرد و در حکومت برای تشخیص حق از باطل تدبیرهای حکیمانه

یکایک میکرد از جمله آنکه یکوقت دو زن بر سر طفل نزاع کردند و هر یک مدعی بود که طفل از آن

است و عوی بیلمان برونند سیلمان فنه مو و طفل را بشیر و نیمه کنند و بهر یک  
از آن دوزن نمی بدهند آن زن که مادر بود سخن گفت و آنکه مادر بود بانگ و فریاد  
بر آورد و گفت من از دعوی خود که شتم طفل را نکشید و بدو دهید سیلمان دانست که مادر  
طفل است و فرمود تا کودک را بوسی سپردند

حضرت سیلمان سخنان حکیمانه بسیار دارد و اشغال سیلمان کتابی معروف و جزئی از تواتر  
است. از سخنان آنحضرت است « ۱ » - حکیم کسی است که دلهای مردمان را  
بجست صید کند « ۲ » - مردم با فتنه را ملاقاتی کافی است و آبدار صید تازیانه

کلم است

- ۱- پرستش. ۲- آرزوستن. ۳- طهارت کردن. ۴- داسای بهب دغیب گویان. ۵- ناری.
- ۶- با جلال در آستانه. ۷- شهر. ۸- بسیار و نزدیک. ۹- با دشمنان و سلام داشتن. ۱۰- انسان.

مرز نش

قطعه

کافه ربه عالم چه باسی نام نیک  
مختار حکیمان به و کرده ار گریان

یک روز پرسید منوچهر سالار  
و داد جوابش که درین عالم فانی

## حکایت

یکی از ملوک فارس بر وزیر خود شتم گرفت و او را مسموم نمود و دیگری را  
برای وزارت نامزد کرد و آن معزول را گفت برای خوشن جانی اختیار کن تا بتو  
بهم که تو با قوم و دارائی خویش آنجا روی و مقام کنی  
وزیر گفت مراد از آنی نیست باید و پنج جای آبادان نخواهم که بمن دهند ملک اگر  
بر من می رحمت کند از مملکت خویش دهی و ایران بمن بد تا من آن ده آبادان کنم  
و آنجا بنشینم ملک فرمود که چندان ده ویران که خواهد ویرادهند و اندر همه  
مملکت پادشاه بگردیدند دهی ویران نیافتند باز آمدند و خبر دادند که در همه  
ده ویرانی بدست نیامد

وزیر ملک را گفت ای خداوند من خود میدانستم که در عمل و تصرف من ویرانیت  
اما این ولایت را که از من باز گرفتی بدان کس ده که اگر وقتی از او باز خواهی همچنان  
تو باز پسار ده من سپردم چون این سخن معلوم ملک شد از آن وزیر معزول  
بدرخواست و وزیر اخلافت فرستاد و وزارت بوی باز داد

فدا پرستانه نقل نمیشد

## اجار

در قشر زمین مواد گوناگون از قبیل سنگ و خاک و شن و گچ و نفت و قیر و غیره می بینیم که در رنگ و شکل و سختی و دژستی و نرمی تفاوت می باشد و در فن زمین شناسی اینوا را هر چه و بهر شکل باشد اجار می نامند

اجار که قشر زمین از آن تشکیل یافته است بطور کلی دو قسمند اجار اصلی و اجار ربوبی  
اجار اصلی مواد اولین را گویند که هنگام برودت سطح زمین بر روی زمین بسته شده است  
این اجار عموماً سخت و صیقلی و مرکب از ذرات درخشنده و برآق می باشد و در آتشفشانی که بر وجود نبات یا حیوان دلالت کند مشهود نیست ذرات این اجار نظم و ترتیبی ندارد و پنهان نماید که در هم فرو رفته و بایکدی گرا نیخته اند مرکز طبیعی این اجار طبقه زیرین قشر است ولی بعضی آنها در نتیجه آتشفشانیها قشر زمین را شکافته و بیرون آورده اند و در دلی زمین سلسله های جبال و سنگلاخها تشکیل داده اند این قسمت از اجار اصلی را در علم زمین شناسی اجار خردی می نامند

اجار ربوبی مواد است که آبهای جاری مخرج بوده و در روی اجار اصلی ته نشین شده و طبقه روی هم قرار گرفته است در این اجار بقایای گیاه و جانوران قدیم که سنگ (شجره) شده اند دیده می شود  
۱- سنگها ۲- سرخس ۳- دیده شده ۴- بازمانده

## حکایت

هرون الرشید خلیفه عباسی دو پسر داشت که نام یکی نامون و نام دیگری مین بود.  
 و هرون نامون را پیش از این دوست میداشت  
 روزی بزبیده مادر این که زن محترم هرون بود پسران گفت سبب چیست که نامون را  
 پیوسته بر این مقدم میداری و حال آنکه این از نامون عاقل و شایسته تر است.  
 هرون گفت اکنون ترا بکار بر تو ظاهر سازم

پس یکی از ملازمان را طلبید و گفت نزد فرزندم این رود و از او پرس که اگر خلیفه شوی  
 هر آنچه خواهی داد و آنچه بشنوی بمن بازگویی آن مرد برفت و پرسید این گفت اگر خلافت  
 بمن میداد ولایت مصر بهم و سخنی بعد از آن بفرمایم آن مرد باز آمد و آنچه شنیده  
 بود به هرون باز گفت

هرون گفت اکنون نزد نامون رود و از وی همان سؤال کن و بگو تا چه گوید آن مرد نزد  
 نامون رفت و همان سؤال کرد نامون واتی را که پیش وی داشت برداشت  
 بر سر آن مرد زد و گفت خاک برداشت که از مرک پدر بمن سخن میگویی مباد روزی  
 که من بی او زنده باشم آن مرد نیز و هرون شد و ماجرای حکایت کرد

هرون وی بزبیده کرد و گفت اکنون دانستی که از دو پسر من کدام عاقل و شایسته تر است  
 ترجمه از عربی



## حق شناسی

ای منزه زند اگر خواهی در دو جهان ستوده و سرفراز باشی حق شناس و پاسگیر  
باش و بر نعمت که یابی خدای را که شگفتی است شکر گوی و از شکر واسطه نعمت نیز غافل  
بماش که بزرگان گفته اند مَنْ لَمْ يَشْكُرِ الْإِنْسَانُ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ مَنْ لَمْ يَشْكُرِ اللَّهَ لَمْ يَشْكُرِ الْإِنْسَانُ  
نگوید شکر خداوند گفته است

خداوند بجلالت خود هر چیز را بواسطه و سبب ایجاد کرد و نظام جهان را برساند و اسباب  
گذارد و ما را فرمود که از سبب پی بسبب بریم و بواسطه نعمت را پاس گوئیم تا بدان  
که خداوند نعمت است پاس گفته باشیم

پدر و مادر و پادشاهان و پنهان و واسطه نعمت پروردگارند پدر و مادر ما را بوجود  
آورده بهر شفقت می پرورند پادشاهان حدود و حقوق ما را محفوظ میدارند  
پنهان ما را بر ابراه خدا شناسی دلالت کرده اند و بر ما واجب است که پاس ایشان  
بگذاریم تا حق را که بر ما دارند ادا کرده باشیم

گروه دیگر که واسطه نعمت پروردگارند معلّمین و دانشمندانند که روان ما را بنور علم و معرفت  
روشن می سازند و دیگر خویشاوندان و دوستانند که بهنگام سختی و بلا غم ما می خورند و دل  
و هر کار یاری میکنند

صفتگران بزرگران و سوداگران دیگر صنف مردم که وسائل زندگانی ما را فراهم  
میآورند نیز واسطه نعمتند و ما باید قدر وجود آنها را بشناسیم و هر یک را بقدر  
رتبه و مقام و براندازیم یعنی که از او بایر رسد بگوئیم  
ایرانیان قدیم بخصیلت حق شناسی موصوف و در جهان معروف بودند و ما باید در  
این خصلت نیک پیروی ایشان کنیم تا مانند ایشان سر بلند و یکنام باشیم

۱- نمش ۲- بوج آوردن ۳- جمع بیطنی یا بی ۴- سبب از ۵- مرانی ۶- نگاشتن  
۷- راهشانی ۸- انواع و طبقات ۹- باندازد ۱۰- وصف شده دستور ۱۱- ساخته و برآورد

## حکایت

رفت لقمان سوی داود از صفا	دید که میگرد ز آهین حلقه ها
جمله را با هم دیگر در میفکند	ز آهین و پولاد آن شاه بلبد
صفت ز ترا داد کم دیده بود	در عجب میماند و سواش فروود
لکاین چه شاید بود و ابرسم از د	اگر چه میازی ز حلقه تو بتو
باز باخود گفت صبر او لیتراست	صبر با مقصود ز تو تر رهبر است
عز که لقمان تن برزد اندر زمان	شد تمام از صفت داود آ

پس زره سازید و در پوشید  
گفت این نیکو لباس است ای فرزند  
گفت لقمان صبر هم نیکو دمی است  
صد هزاران کیمیا حق آفرین  
پیش لقمان آن حکیم صبر خو  
در مصاف و جنگ دفع زخم را  
گویند و دفاع هر جا غمی است  
کیمیا بی همه صبر آدم ندید  
ششوی بودی

۱- زره ساز ۲- اندیشه سودا ۳- تن زدن کنایه از خودداری و راجع است .

۴- جوان ۵- عرصات کارزار ۶- در گذار

## اجحار خروجی

اجحار خروجی مواد است که با آتشفشانهای قدیم از اندرون زمین خارج و در سطح  
واقع شده اند اینگونه اجحار در اغلب نقاط زمین دیده میشود و دلیل بر آنست که  
نقاط زمین معرض آتشفشانی بوده است

مواذیکه از دهانه آتشفشان خارج میشود و نوع است « اول » خاکستر و سن  
شکلهای کوچک و بزرگ که به اجسته و در اطراف کوه میریزند و گاه چندین فرسنگ  
را در افرا میگیرند « دوم » مواد گدازه که چون نهر آب سرازیر و پس از طی مسافتی



قله کوه رماوند

سرود و سخت می‌شوند

از مواد و خروجی یا آتشفانی اجزای تشکیل می‌یابد که در رنگ و شکل اجزاء و خواص متفاوت  
می‌باشند

از جمله رنگ خارا است که خاکستری رنگ و بنجی و دیگر کنی معروف است و در صن  
ابنیه و ستونها و سنگفرش کوچه و خیابانها بکار برده می‌شود

دیگر رنگ ساق است که نرسج یا سبز رنگ و بسیار مستحکم و بادوام می‌باشد و آن را  
در عمارات عالی و مجلل بکار می‌برند

پاره از اجزای خروجی و دارای کل منظم و رنگ سیاه یا سبز بسیار تیره می‌باشند و از آنجا  
شک پاره بواسطه خلل و فرج که دارد و یک زن لیکن بسیار سخت و دیر شکست

در مرکز ایران اجزای آتشفانی بیش از دیگر نقاط آن مملکت دیده می‌شود کوه الوند در همدان  
از رنگ خارا تشکیل یافته و قلل و ماوند در اثر آتشفانی بوجود آمده است

۱- محل بروز بلور ۲- بنا ۳- کمره آل سوراخا ۴- نم آذر گاهها گشادگیها ۵- بضم اول جمع فلک

قطعه

چو آفتاب تو ناگاه زیر میخ آید

بخیبر بر تو و عافیتش درین آید

اغریز عسیر چنان گذران که آخر بماند

بر آنکه بشنود احوال تو در آن است

# حکم و امثال

سخن بسته از گوهر نماند  
 جوانمردی در استی پیشه کن  
 بخردان مفرمای کار بزرگ  
 زبان چیره گردد چو شد دست چیر  
 تواضع سر رفعت افزا ز دست  
 به از راستی در جهان کار نیست  
 درستی ز کس نشود نرم گوی  
 بکوشش نروید گل از شاخ بید  
 سخن گز دل آید بود و پذیرد  
 بنیایک زاده مدارید امید  
 جز از بد نباشد مگافاست به  
 جهان نیست بر مرد بشیارتنگ  
 بگرد و در ناپاسان مگرد

## حضرت عیسیٰ

عیسی بن مریم مسیح خدا که از پیمبران بزرگ می باشد ۶۲ سال قبل از هجرت در بیت لحم که قصبه ایست از توابع فلسطین متولد گردید و مادر او مریم از زنان پرهیزکار و شایسته و از نسل سلیمان بن داود بود

بنابر آنچه در انجیل مسطور می باشد چون عیسی بدینا آمد یوسف نجار آنحضرت را با مادرش مریم بمصر برد و عیسی تا ده سالگی در مصر بود و آنگاه فلسطین بازگشت و در قریه ناصره اقامت جست و چون بی سالگی رسید نبوت خود را آشکار نمود و با داد و ازده تن از پیروان خویش که حواریون نامیده میشوند مدت سه سال در بلاد فلسطین گردش کرد و خلق را بر پایه تقوی و اخلاق حسنه بخواند و در علاج بیماریان و شفا بکوران و کران معجزات و کرامات بسیار ظاهر ساخت

یهودیان فلسطین بدشمنی آن حضرت کمر بستند و عاقبت بجاکلی که از جانب امپراطور روم فرستاده می فلسطین و در بیت المقدس مقیم بود گفتند که عیسی اندیشه پادشاهی در سر دارد و میخواهد در فلسطین حکومتی مستقل تأسیس کند و پادشاه یهود گردد و برای انجام این مقصود دست از دین قدیم برداشته و خود دینی تازه آورده است

حاکم فلسطین فرمان داد که حضرت عیسی را دستگیر و محاکمه کنند و تا مورین وی آنحضرت را

بدلالت یکی از حواریون که یهودان نام داشت گرفتند و نزد وی بردند در وقت دوم  
 یهود جا کردند که عیسی با یقین رسد و هر چند حاکم آنها را نصیحت کردند پذیرفتند و بگفتند  
 و غوغا بر آوردند که خون وی بموجب آیین یهود ریختنی است حاکم عاقبت مجبور شد  
 مطابق میل آنها رفتار کند و پس از آنکه بر آتش خود را از خون مسیح الهی افشانیدند  
 و او را آنحضرت را بسو و سپردند یهودیان با مأمورین دم آنحضرت را بمیه کشیدند  
 بر میت تقدس بود و بردند تا بدارزند

عقیده مسیحیان آنست که عیسی مصلوب پس از وفات یافتن مدفون گردید و بعد از سه روز  
 از قبر برخاست و با آسمان صعود کرد ولی عقیده ماسلمانان مطابق آنچه در کتاب  
 مجید بر پیغمبر نازل شده اینست که مَاقَلُّوْهُ وَاَصْلُوْهُ لَکِنْ شُبَّهْتُ لَکُمْ یعنی عیسی را  
 کشتند و بدارنیا ریختند بلکه امر بر یهودیان شتبه گردید و خداوند آنحضرت را  
 با آسمان برد

عیسی در وقت صعود با آسمان سی و سه سال داشت و مدت نبوتش سه سال بود  
 پس از حضرت عیسی حواریون پیسروان ایشان در اطراف بلاد منتشر شدند و در بار  
 باین عیسی دعوت کردند و درین اوج دشت بسیار دیدند و از اعمال دولت  
 روم و یهودیان شگجه یاوزجره میکشیدند لیکن است از این خود و دعوت مردم



برداشتند و روز بروز عده مسیحیان بیشتر میشد و چون سه قرن بدینوال گذشت یکی  
 از اسراطوران روم که قسطنطنیه نام داشت عیسوی شد و فرمان داد بکجه مارا خراب  
 و بجای آن کلیسا بنا کنند و مردم را بجهور گردانند و دست از آئین قدیم خود بردارند و  
 بآئین مسیح بگردند

از این تاریخ مذهب مسیح قوت و رونقی تازه یافت و عیسویان چون آزاد می شدند  
 یافتند بغیرت و اخراش مختلف تقسیم شدند ولی بجهان نفوذ و کثرت داد آنها در  
 افزون بود تا اینکه دین مسیح اقلیم اروپا را کاملاً فرا گرفت و اکنون مردمان قاره  
 اروپا کاینسره عموماً مسیحی میباشند

۱- آتش ۲- ترک دنیا ۳- پرستش کاری ۴- پاک و بختی ۵- بد و آلودگی

۶- بد رفتن ۷- پرانند ۸- دست ۹- گرد

### قطعه

که کرد در بسمه عالم کان ظلم بزه  
 که تیرانست جاوید را شانه نشد  
 که در زمانه بی اعتبار طرح شتم  
 خیال بست که خود عبرت نامه نشد

## حکایت

و بهانی بسیار مال و دهنده همیشه پسر را پند های پسنده و ادبی و کشتی ای پسر را بل تبذیر خود  
تا شیر نخور می و دوست بهجا عقل گزین تا دشمن روی عاقلان نشوی و زنج تحسین  
و انش بر تاد و زنگار است بهوده صرف نشود

چون پدر و گدشت پسر دست با تلاف و اسراف در آورد و با جمعی از اخوان طین  
خوان افراط باز کشید مادی و انا و نیکو آیی و پس بین داشت پسر گفت پند پدر نگاه  
داشتند ماری که داری بهوده اندوست مده و دوست را تا تجربت نشناسی نخوان

و به خانزاده را از این سخن غرضی در آید مایش و دستان پیدا آمد نبرد کی از دوستان  
شد و از روی امتحان گفت ما را موشی در خانه است که بسی خرابی میکند و بر دفع او  
نیست ووشش نمی بر ما و ن ده منی طفر یافت و آنرا تمام بخورد و دوست گفت  
شاید که ما و ن چوب بوده باشد و حرص موش بر چربی خوردن پوشیده

و به خانزاده و از آن تصدیق که کردند بر اصد قاه خود اعتماد میفرود و پیش مادر گفت  
دوست ما را از خود هم بدین بزرگی خطائی بگشیم و ایشان از غایت شرم و آزرتم بگوید  
من نگذاشته و دروغ مرا راست برگرفتند

و مادر از آن سخن بخندید پس گفت ای پسر دوست آنست که با تو راست گوید نه آنکه

در دوع هزار است انگار و

چسپنجان بشیوه ننگ انداخته پدر بادهومی و هوس بر داد تا روزش شب افلاک  
 رسید و بادیهی دستیش بر خاک مذلت نشاند روزی در میان یاران بزرگ یک یار  
 دوست نشسته بود و حکایت بی سامانی کار خود میگفت در میان بر زبانش گذشت  
 که دوش یکتای مان در سفره داشتم موشی بیاد و پاک بخورد همان دوست که در روزی  
 دور لباس صدق پوشانیدی از راه تماخره گفت ای مردمان اینجیب شوید و این  
 محال بینید موشی بیک شب نانی چگونه تواند خوردن

- ۱- پیوسته گریه کردن و پراکندن مال ۲- شرسای و پریشان حالی ۳- بقیه اول مقدمه و قانون ۴- تلف کردن  
 و نابود ساختن ۵- زیاده روی کردن در شمع ۶- برادران دیوان ۷- زیاده روی ۸- بیهوش گری  
 ۹- غزالی ۱۰- درستان و یاران ۱۱- بخردی ۱۲- جیسیری و قهر ۱۳- خوری ۱۴- بی ترسی و بیانی  
 ۱۵- جانده راسی ۱۶- بخت و استبراه

## کوشش

پقدم کوشش تا بکام دمی  
 هم ز خود جوی هر چه میجوی  
 هر دو اما زده کاروان رس نیست  
 که بغیر از تو در جهان کس نیست

## چشم

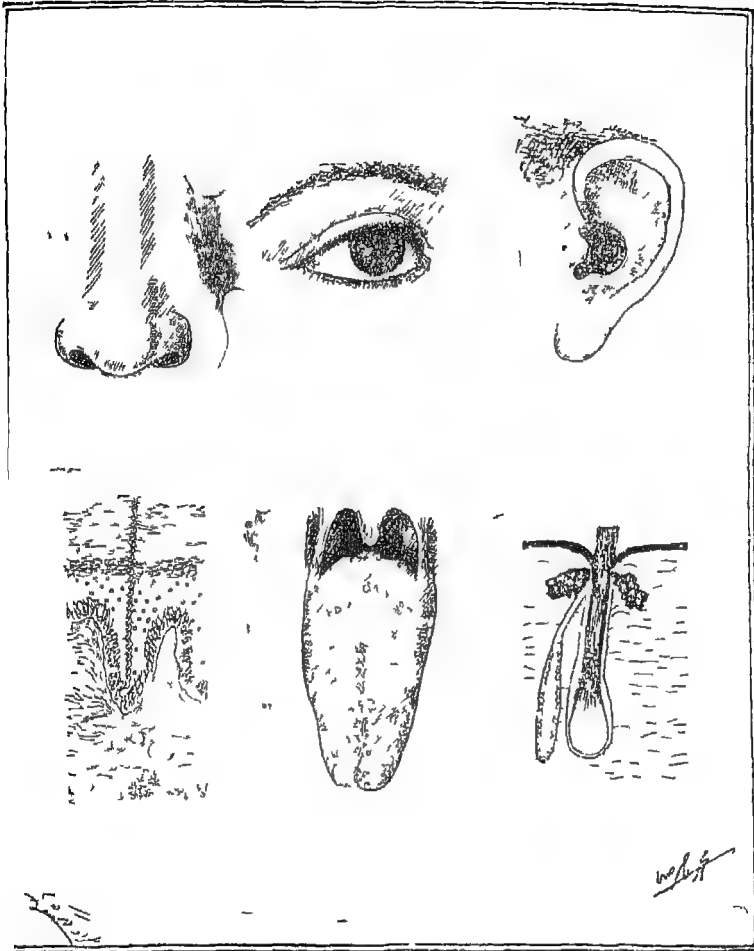
در حفظ و تنقیف چشم که شریفترین و گرانبهاترین اعضا میباشد وقت کامل لازم است  
و انسان باید چشم خود را از گرد و غبار و دود و سایر چیزها که بدان آسیب میرساند حفظ کند  
مطهر کردن در اجسامی که نور قوی دارند از قبیل خورشید و چراغ و آتش فردزان چشم  
مضر است مناسبترین رنگها برای حفظ باصره رنگ سبز و کبود است  
نگاه کردن ممتد و طولانی ب رنگ سفید و سبز چشم را خسته و ضعیف میکند  
چشم را باید هر صبح با آب جوشیده که میگویم یا سرده شده باشد بشویند و آنرا از سرما و  
گرما می شدید محفوظ دارند

خواندن و نوشتن بسیار مخصوصاً در روشنائی ضعیف و هنگام غروب آفتاب  
برای چشم مضر است

در وقت مطالعه و کتابت فاصله بین چشم و صفحه کتاب یا کاغذ نباید کمتر از یک وجب  
باشد و صفحه را باید طوری قرار داد که روشنائی از طرف چپ بر آن بتقدیه از طرف راست

یا مقابل

نشیند کسی بر چشم باید جلوی کسی کرد چه ممکن است حائل میکند ولی مضر باشد چشم را  
یا مراض سخت و علاج ناپذیر مبتلا سازد



قسمی از پوست بدن - بینی - چشم - گوش - زبان

چشم را بادست یا انگشتان نباید مالید چه دست غالب آلوده و میکروب و نجار و کثافت  
و ممکن است آلوده و میکروب بعضی امراض نیز باشد

از دست دادن با شخصی که بدرد یا جوش چشم بستلایب باشد باید خودداری کرد  
چه اغلب امراض چشم ساری است و باز که غفلت و ناسامحه از شخص مریض شخص سالم  
اشغال میابد

مختصی که مبتلا بدرد چشم شود باید فوراً بطیب مراجعه کند و تا چشمش بهتر نشود بعد رسد نزد

دکتر کشیده - ۲ - برداشته و همراه دارند - ۳ - سرایت کنند

## سرگذشت اردشیر بابکان

### ولادت اردشیر

در روزگار اردوان آخرین پادشاه اشکانی مردی بابک نام مرزبان استخر  
بود بابک شبانی داشت ساسان نام ساسان از اولاد دارا آخرین پادشاه  
کیان بود ولی نژاد خود را پنهان میداشت

بابک سه شب پی در پی خوابهای نیکو برای ساسان بدید از جمله چنان دید که ساسان  
بر پستی بنشیند سوار است و شمشیری در دست دارد و مردمان او را نماز میسرند و این  
میخوانند بادا شب سوم بابک خواب را از خواب بجا برد و خوابهای خود گفت

تعبیر آن خواست گفتند آنکس که شرمایه در خواب دیده است خود یا فرزندش  
پادشاهی بزرگ خواهد شد

بابک ساسان را نزد خویش بجا اندواز گوشه و تبارش برپسید ساسان گفت اگر  
مرا بجان زینهاروهی ترا د خویش بگویم بابک او را امان داد ساسان ترا د خویش  
استگار کرد بابک شاد شد و فرمود جامه های خستروانی بروی پوشانیدند و کاخی  
اراسته و خواتمه بسیار بوی بخشد و پس از چند روز ترا خرویش را بوی داد .  
آن دختر پیری آورد پسر را اردشیر نام نهادند و چون بزرگ شد با موزگارنش  
پسروند اردشیر مسکه گون بهر بیا سوخت و باندک زمان بدانش و دلاوری ملبد  
آواز هگشت

۱- اصل ۳- ترا در دوران ۳- امان ۴- لطیف انیکو- شایان ۵- تصر ۶- مال

## مثنوی

لطف حمان است صبر و اجتناب	مکر شیطان است تعیل و شتاب
تابش روز این زمین و چرخ خنیا	باتمانی گشت موجود از خد
صد زمین در یکدم آوردی برون	ورنه قادر بود کوا از کاف و نون
صبر کن در کار و دیر آیی و در دست	این تانی از پی تسلیم تست

نوی برون

## دم زدن

زندگی انسان حیوان بسته به دم زدن یعنی فرو بردن هوا در ریه و بیرون کردن آن از ریه است  
انسان سالم در هر دقیقه تقریباً پانزده مرتبه نفس میکشد فرو بردن هوا را شش و بر  
آوردن آن را زفير ميگویند هنگام شش و نده با باز و بسته شدن فراخ و باریک شدن ریه میشود  
و هنگام زفير سینه و نده با بحال نخستین برگردد و هوا از ریه خارج میشود

دم زدن شکست بر نخیزن و قصبه الریه و ریه

منخرین و سوراخ بینی است

قصبه الریه یا نای لوله ایست که از حلقه های غضروفی ساخته شده است  
قسمت فوقانی قصبه الریه را حنجره گویند

حنجره «گلوگاه» بواسطه سوراخی بحلق مربوط است هنگام فرو بردن غذا در حلق  
مربوس مانده روی سوراخ حنجره را میگیرد تا غذا در آن داخل نشود در حنجره چاه  
تارنازک قرار دارد که از ارتعاش آنها صوت (آواز) حاصل میشود

قصبه الریه منتهی میشود بدو نای کوچک که هر یک از دیگی از ریه میشود و در اینجا  
چندین شاخه منشعب میگردد هر یک از این شاخه ها باز شاخه های کوچکتر منقسم و هر  
منتهی میشود بکینه بسیار کوچک که آنرا اجاب ریوی گویند



دین در دو طرف مینه جای دارند و روی آند و را پرده نازک پوشیده است  
 هنگام تنفس هوا از سوراخهای بینی و حفره و صبه آلریه و شعب آن میگذرد و  
 چاهها میشود و در آنجا هوا اکسیژن خود را بخونی که تا بجوار جهاها رسیده است  
 میدهد و در عوضی گاز کربن و بخار آب از خون میگیرد و دوباره از راه حفره برود  
 میاید خون همیشه اکسیژن را از وقت زنگش تغییر میاید و تسخ میشود و در تمام بدن  
 گردش میکند تا بر گهای بسیار با یک و نازک که آنها را عروق شعریه  
 نامند میرسد در عروق شعریه خون با کربن ترکیب میشود و تیره رنگ میگردد  
 از ترکیب اکسیژن هوا با کربنی که در خون موجود است حرارتی بوجود میاید که آن را  
 حرارت غریزی یا حیوانی مینامند درجه این حرارت در حیوانات خون گرم  
 تقریباً ثابت و در تمام فصول سال یکی است یا این معنی که سردی و گرمی هوا  
 خارج در آن تأثیری ندارد در غالب مردم حرارت بدن در حال سلامت  
 نزدیک بسی و هفت درجه است و بالاتر آن نشان بیماری است

۱- جدول ذیل در مجسمه ریاضی ۲- زرش ۳- شاخ شاخ ۴- شاخ در رشته

۵- گهای سردی مانند ۶- طبعی

# حکایت

شاعری در مخوری سحر  
 پیرشاهی لوای میح افرا  
 بر دروزی یکی نگو خوان را  
 پای تا سر قصیده را بر خواند  
 خواندش چون باخرا بخامید  
 داشت شاعر بابل مجلس گوش  
 یحکس دم نزد زبان گشاید  
 ناگهان شمس به بعل و غرور  
 بارک الله فلان نگو گفتی  
 مرد شاعر چو سوی او گریست  
 گفت بگفت ازین حدیثم پست  
 ترک تحسین با پشاه و سپاه  
 افزینی که این منقش کرد  
 هر چه از بوستان بخیر است

در فن مدح ستی مایه  
 پر صنایع قصیده پردشت  
 اگر ساند به عرض شاه آزا  
 حرف ترش بسع شاه راسته  
 هزار ادای سخن بیار امید  
 تا تحسین ادا کند خروش  
 و او تحسین آن قصیده نداده  
 بانگ زد از حریم مجلس دور  
 گوهر مدح شده نگو سفتی  
 دست بر رو نهاد و زار گریست  
 بلکه تحسین این خبثتم کشت  
 روی بخت مرا نکرد سیاه  
 روز عیش مرا بسدل کرد  
 گرچه شاخ قبول بیخ رویش است

فست چون دید همن منیش عارمی آدم تحبش

های

۱- بحیرا ان عم سید ۲- گوش ۳- ناهانی و فرب ۴- پیش اید ۵- پست اید

## دوستی

بدان ای پسر که مردمان تازه اند از دوستان بگیرند که مرداگر بی برادر باشد  
برگردد دست از آنکه بچگی را پر سیدند که دوست بهتر یا برادر گفت برادر سینه  
دوست به

پس بکار دوستان اندیشه کن و دوستی ایشان بر دمی و احسان تازه دار و چون  
دوست نوگیری پست بر دوستان کن کن دوست بی طلب و دوستان کن کن را  
بر جای همیدار تا همیشه بسیار دوست باشی

و دیگر با مردمانی که با تو برادر دوستی روند و نید دست باشند نیکنی و سازگاری کن  
دور هر نیک و بد با ایشان شفق باش تا چون از تو مردمی بینند دوست یکدل  
شوند که آنقدر را پر سیدند بدین مایه روزگار ملک بچه خصلت بدست آوردی  
گفت دشمنانرا بطف بدوستی آوردی و دوستانرا بتمدنگا بدشتم

و اما دوستان کاسه و قند را از جمله ندیمان شناس نه از جمله دوستان که

ایشان دوست کاسه قدح تو ما شدند دوست تو و همه حال دوست خاص  
خویش تن خود باش و با تمام دوستان از خویش غافل شو که اگر ترا هزار دوست باشد  
کس تراز تو دوست نباشد  
غرض از اینست

۱- ناما چار ۲- مسلمان ۳- هر پستی نقد

## حکایت

که ابو الفضل طبعی وزیر اسمعیل بن احمد سامانی سهل خجندی را مشور و خلعت ساخت  
مهر فدا و سهل روزی رفتن برای دوا عیسی خواهر شد و خلوت خواست خوا  
در حال خلوت کرد سهل گفت بقای خداوند باد من بند و چون بشنل رویم چار  
از اینجا فرمائید در شود خداوند باند و نشانی گذارد تا بدانم منمائی که باید انجام  
داد که ام و آنکه نباید انجام داد که ام است ابو الفضل گفت ای سهل نیکو گفتی .  
لیکن اکنون جواب نتوانم داد تو روزی چند توقف کن تا در اینکار اندیشه کنم و جواب  
تو بگویم سهل بخانه رفت ابو الفضل همان روز صاحب دیوانی سرفراز بدیدگری داده  
و سهل را منممود که یکسال از خانه بیرون نیاید

سهل یکسال در خانه خویش بماند پس از یکسال ابو الفضل او را بخواند و گفت ای سهل  
گی ما را با دو فرمان دیده بودی یکی راست و یکی دروغ فرمان یابی باشد آنچه

خوابیم گردن بفرماییم و آنچه نخواهیم گرد خود نهدیم که ما را از کسی بی است  
و نه اندر شغل عاجزیم چون تو ما را در شغل عاجز دانی ما نیز ترا از آن عمل پیاده  
گردیم از قاصد اشارت معنی

۱- بخند نام قصبه است از دوازده بنه ۲- فسان ۳- پیاده گردن از معنی از معنول که است

## حضرت محمد خاتم الانبیا از ولادت تا هجرت

حرمستان شبه جزیره است در آسیا که مسکن و موطن اصلی قبایل عرب است  
و اراضی عربستان اغلب خشک و بی آب و لم یزرع و آب جاری آن مختصر است به  
جدولهای کوچک که از بعضی کوهها سر از بر میگرد و در اراضی شنرا فرو میرود  
در اواخر قرن ششم و اوایل سده نهم میلادی بیشتر عربستان مسکن مردمان چاه  
نشین بود معاش این مردم از تربیت مواشی و انعام خاصه شتر و احب میگرد  
و شغل عده ایشان محاربه و منازعه بود و بغارت و رختن خون یکدیگر افتخار میکردند  
بیشترین طوایف بت پرست بودند و اکثر آنها بخمر و شر و حساب و عتاب معتقد نبودند  
و از ارتکاب اعمال نرشت و فتنه و فساد و تعدی و تجاوز بمال و جان یکدیگر پرهیز  
نکردند و مانند گلهای مرگب قتل نفس میشدند باده نوشی و قمار از کارهای عادی و معمول ایشان

بود و بدین احوال ناپسندیده و خروبه باطن میگرفتند  
 شیت خداوند تبارک و تعالی بران تعلق گرفت که از چنین سرزمین و حشاک و این  
 میان چنان طوایف جاہل بزرگترین مربی عالم انسانیت یعنی اشرف مخلوقات و  
 خاتم پیغمبران خود را بطور رساند و پیغمبر ما محمد بن عبد اللہ بن عبد المطلب بن ہاشم در  
 دوشنبہ ہفتم ربیع الاول پنجاہ و سہ سال قبل از ہجرت در مکہ دنیا آمد عبد اللہ پدر  
 آنحضرت پیش از ولادت آن حضرت وفات یافته بود

چون محمد چهار سالگی رسید مادر او وفات یافت و عبد المطلب کہ جدا بود و کفالت  
 نکاہاری فرزند زاده را بر عہدہ گرفت و چون در نایبہ وی آثار جلالت مشاہدہ  
 میکرد در محافظت وی کوشش بی اندازہ مینمود چون پیغمبر بہشت سالہ شد جدش  
 عبد المطلب وفات یافت ابو طالب کہ عم آنحضرت بود برادر زاده را بنجانہ خویش  
 برد و حفظ و حمایت او را عہدہ داشت و چہار سال بعد برای تجارت ہشام رفت  
 آنحضرت را نیز با خود برد

پیغمبر از پدر مالی میراث نبرده و طفلی یتیم و بی بضاعت بود در کودکی گوشتندان  
 جد و عم خود را بصحرای یمن و یحیرانید ہمکہ بتن جوانی رسید ثمرات مردی سائب نام  
 بشارت منول شد و در نیوقت نام آنحضرت بحسن اخلاق و نجابت و راستگویی

وامانت بلند آواز گردید و او را محمد بن لقب دادند خدیجه که زنی دو تنم بود آن  
حضرت را از طرف خود برای تجارت بشام فرستاد و حضرت پس از مراجعت از  
شام خدیجه را تزویج نمود

پنجمین مشیروقات خاصه در نزدیکی بعثت از مردم کناره میگرفت و بگوهر حرا که نزدیک  
مکه است میرفت و گاهی چندین شبانه روز در غاری بتنهائی بسر میبرد و بعد از آن  
تکوا در آثار قدرت الهی میگرداخت و چون بچل سالگی رسید از جانب خداوند برآست  
بعثت گردید و تا سه سال مردم را در پنهانی با سلام دعوت کرد نخستین کسی که بد آنحضرت  
ایمان آورد از زمان خدیجه و از مردان علی بن ابیطالب بود و بعد از ایشان گروهی زن  
و مرد داخل اسلام شدند

پس از سه سال پنجمین بار خداوند دعوت خویش را آشکار کرد و قریش و دیگر قبایل عرب  
بترک بت پرستی و ایمان بخدای واحد بخواند و منجزات و آیات بنیات پیاد  
مشرکان دعوت آنحضرت را پذیرفتند و او را استهزا و اذیت آزار کردند  
ولی ابوطالب اکثر بنی هاشم که قوم پیغمبر بودند پیغمبر را حمایت میکردند و دعوت پیغمبر  
در قبایل عرب انتشار یافت و روز بروز بر خنده مسلمانان افزوده میشد بزرگان قریش  
چندین بار نزد ابوطالب شدند و با او تکلیف کردند که دست از حمایت بردارد و رانده شود

بردارد و ابوطالب پذیرفت

در سال دهم نبوت خدیجه و پس از وی ابوطالب وفات یافتند و پیغمبر تنها و بی حامی  
 مدوگار ماند چندی بعد جمعی از اهل مدینه که زیارت کرده بودند مسلمان شدند  
 و در مراجعت مردم مدینه را با اسلام دعوت کردند و اهل مدینه جزیه و همه اسلام  
 آوردند پیغمبر مسلمانان که را که از شرکان در رنج و عذاب بودند فرمود بدین راه  
 تا از سنگج و آزار در آن باشند و خود نیز به هم گروید که بدین راه مهاجرت کند

۱- ناکشته ۲- چهار بیان ۳- خواب دارد ۴- پرورنده تربیت کننده ۵- پیشانی

۶- بزرگی ۷- بمیزان کویات در سیلی که ۸- بر تخت افستاده شد ۹- منافعی روشن

۱۰- دوری از وطن - ساق

## سفر

آنچه اندر سفر بدست آید	مرد اندر حضر کجایابد
آنکه در جبهه غوطه می نخورد	سک در دگمه کجایابد
باز که از ایشان بدون نپرد	بر شکاری نطفه کجایابد
چو بر سر منهد گوشه گیرد	کام دل از سر کجایابد

بنیان

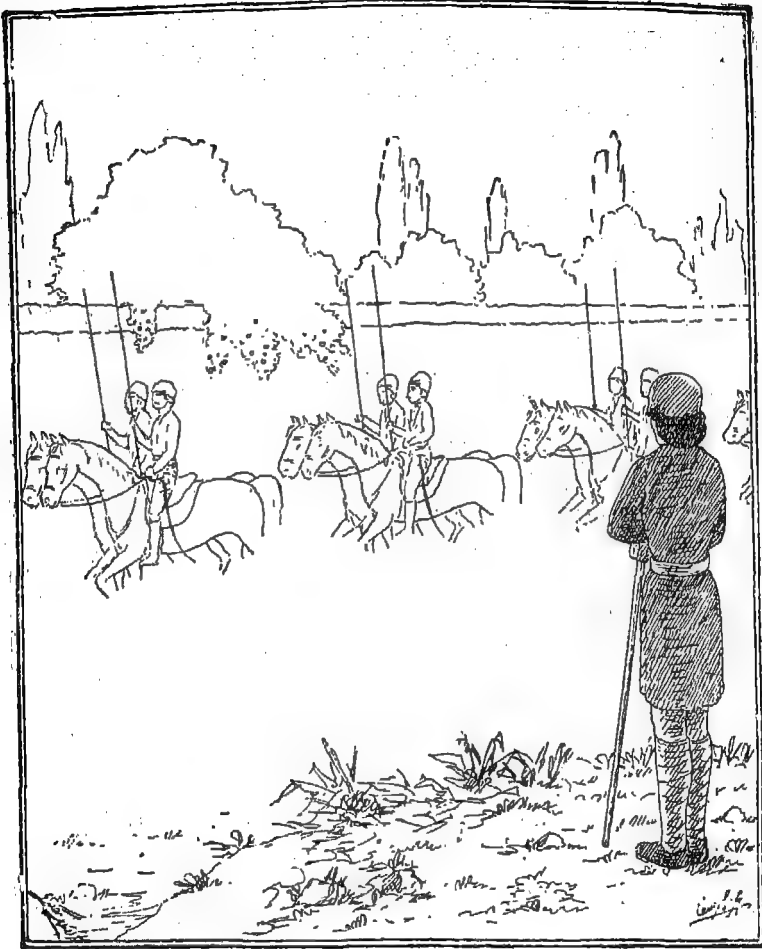


## عدالت امیر اسمعیل

از عدالت امیر اسمعیل سامانی آورده اند که در محاربه با عمرو لیث وقتی پیامبران  
ومی از کوچه باغهای بخارا عبور میکردند نظر امیر اسمعیل بر شاخ درختی میوه دار  
افتاد که از باغی سه بر آورده و بر دیوار افتاده بود و در دل گفت اگر سواران  
من این شاخ میوه را نیشکنند بر عمر و غالب خواهیم آید

پس یک تن از متمدان خویش پیش خواند و آن شاخ را بوی نمود و گفت در اینجا  
باش تا سواران همه بگذرند و اگر کسی دست بدین شاخ زند ویرا در حال نبرد  
من آور آن شخص در آن محل باند تا سگریان همه عبور کردند پس نزد امیر اسمعیل  
شد و گفت سواران همه گذشته و از بیم عدالت امیر هیچکس جرئت نکرد به شاخ  
بگردد یا دستی بسمت آن قوا برد

امیر اسمعیل چون این شنید از اسب فرود آمد و سجده شکر بگذارد و گفت امروز  
یقین کردم که بر عمر و غلبه خواهیم یافت و پیمان شد که گفت



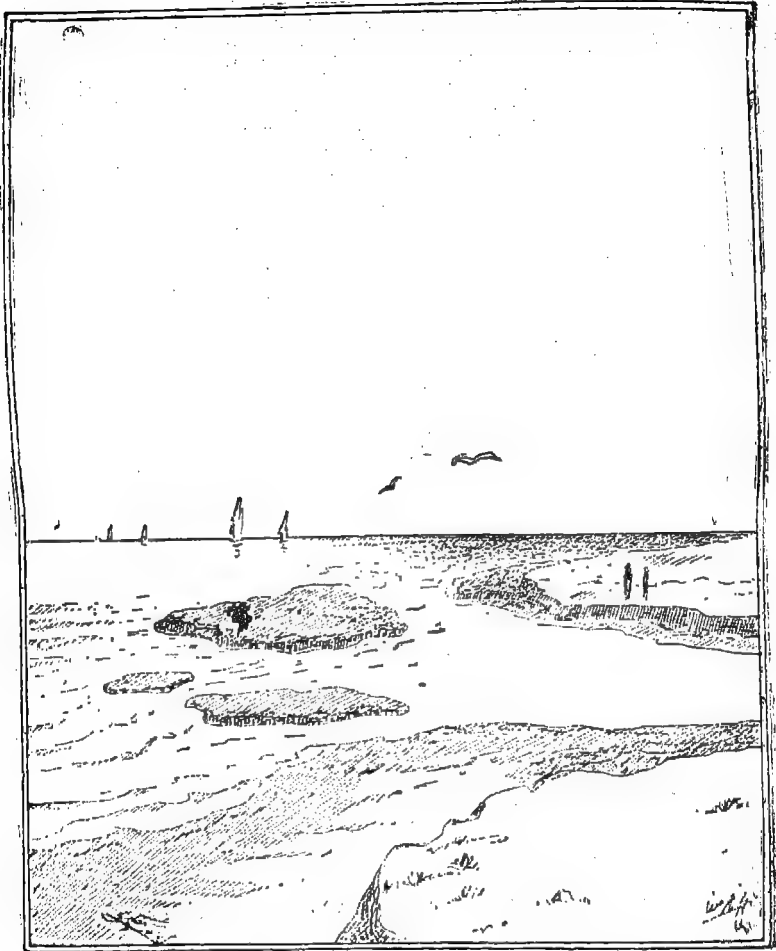
شاخه های درخت میوه که از دیوار باغ آویزان شده و سواران دست نمی زنند

## ۱. حجار رسوبی

از آب برف باران چشمه ها در کوها پیدا ر و از اطراف سرایز میگرد و چشمه ها و حوضها  
بتدریج بکدیر میگرد و پیوندند و شکل نهری بزرگ میدهند نهرها نیز بنهم متصل میشوند و  
از اتصال آنها رودهای پست و عظیم بوجود میآید و رودها اغلب بدریاها و دریاچه  
می پیوندند

آب که از کوه سرایز میشود سنگهای سخت را که در معبر اوست از جای کنده بان خود میبرد  
سنگها بحریان آب با کمال سرعت غلطیده بشدت بهم میخورند و ساییده میشوند و هر چه بیشتر  
روند ساییدگی آنها بیشتر و حجم آنها کوچکتر شود همینکه آب بزین هموار و صاف رسیده  
مچگاره ها بنای فرو نشستن (رسوب) میگذارند اما آنها که بزرگتر و سنگین ترند زودتر  
و آنها که کوچکتر و سبکترند دیرتر فرو می نشینند

ذرات کوچک که از سنگها جدا شده و شکل ماسه و شن درآمده و با آب مخلوط گردیده است  
بهمنان همراه آب می رود تا داخل دریاچه و یا دریا شود و در تعمر آن رسوب یابد  
این ذرات بمرور ایام طبقه طبقه روی یکدیگر قرار میگیرند و بواسطه فشار بهم چسبیده و  
میچسبند و سنگهای سخت مبدل میشوند و مقداری از آنها نیز در مصب رودها و  
مواحل دریاها و دیگر نقاط زمین بحال نرمی متراکم میگردد



رودخانه و مصب آن

کلیه نوادیکه بترتیب مذکور بر سطح زمین قرار گیرند اجار رسوبنی نماید میشوند  
 اجار رسوبنی در محل و ترتیب ذرات متفاوت و به طبقه منقسمند اجار شنی  
 و اجار آهکی و اجار رستی

## امثال

بایکدست دوهند و آنه نمیتوان برداشت  
 کوه راکی درز باید شد باد

آدم خوش معامله شریک مال مردم است

مردی نبود فاده را پای زدن

انجارو که بخوانند نه آنجا که برانند

خوش اصل خطا کند و بد اصل وفا کند

و د از موده به از مردم نا از موده

خدا همانقدر که بنده بد دارد بنده خوب هم دارد

در د کوه کوه میاید مومو میرود

میرتا که سینه نشود شکار کند

بزر را غم جانست و قصاب را غم پیه

## هوای پاک - دم زون شرف

هوای پاک لطیف و بزرگ که بکره زمین از هر سمت احاطه دارد هوای از غنصر  
موسوم با کیشرن و ازوت ترکیب یافته و غنصر که تنفس آن بایه حیات انسان و  
حیوان می باشد کیشرن است

انسان سالم و معتدل در هر دقیقه شانزده مرتبه تنفس میکند و در تنفس مقداری هوای  
میسرد و بیرون میدهد و اگر کسی سه دقیقه تنفس نکند هلاک میشود

در تنفس خون در رتین کیشرن هوای میکسید و گاز کربن و بخار آب از راه بینی  
و دهان خارج میکند دلیل بر این مطلب آنست که اگر هوایی را که از بینی و دهان انسان  
خارج میشود تجزیه کنند معلوم خواهند داشت که مقداری کیشرن آن از بین  
رفته و در عوض گاز کربن و بخار آب در آن ایجاد شده است و از اینجا بخوبی معلوم  
دانست که دم و نون هوایی که کیشرن آن کم شده تا چه حد مضر و خطرناک است

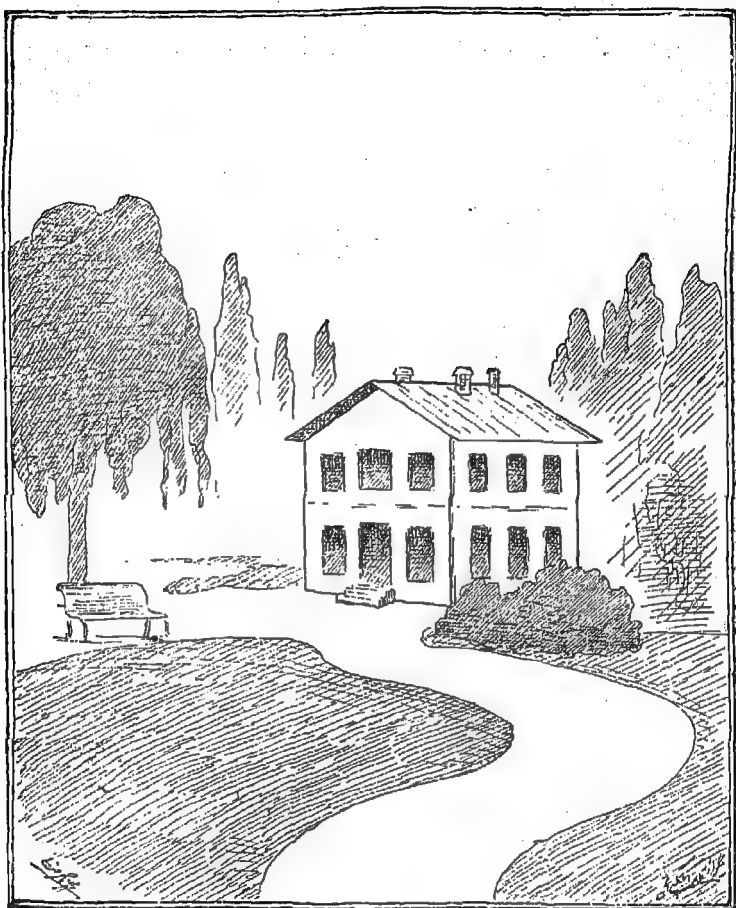
پس اولین شرط بهداشت آنست که هوای فاسد را از هوای سالم بشناسیم و در هوای  
زنده گانی کنیم که تازه و سالم باشد

کسانی که در آکنه شده و کار میکنند ضعیف و لاغر و زرد رنگ و رفته رفته مبتلا  
بیب و امراض دیگر میشوند اینگونه اشخاص برای حفظ خویش باید هوای تازه نگاه

خود را در رستمان و تابستان پیوسته تجدید کنند  
 تجربه ثابت شده است که هر کس در هر ساعت مقدار معینی از هوا مصرف میکند  
 پس اگر دو یا چند تن در محلی کم وسعت که در پیخه آن مسدود باشد بخوابند هوای آن  
 محل در ظرف دو یا سه ساعت فاسد و مضر شود و آن اشخاص مبتلا بدوار و درود  
 و گاهی نیز دو چار اختناق میگردند برای دفع این مضرت باید از محل خواب منفذ  
 یار و زنی یا پیخه بخارج باز گذارد تا هوای تازه از آن داخل شود و جای هوای  
 فاسد را بکشد و

در استنشاق هوای آلوده و شروط بهداشت تن هم زدن ظرف طولانی است که این  
 تدبیر می بخشد و غالب امراض معده و علقهای عصبانی را بر طرف میکند .  
 اغلب مردم نفسهای کوتاه و پی در پی میکشند و تمام ریهین ایشان از هوا پر نمیشود  
 و قسمتی از ریه که هوا بدان نمیرسد از کار میافتد و ریه رفته بیهوده و فاسد میشود .  
 و چون ریه از کار افتاد خون بدانگونه که باید صاف نمیشود و بحال تریگی و فساد در  
 بدن دور میزند و بدتر از اسهوم میازد و انسان بکم خونی و زرد رونی و تب و  
 و امراض عصبانی و دردهای دیگر مبتلا میشود .

پس باید خود را بدین طولانی و ظرف عادت دهیم



خانه در وسط باغ با پنجره های گشوده



نقش عین باید از روی ملایمت و بطور نظم انجام یابد و فشار و رختی بر ریه‌ها  
نیارد و این جسته‌جوشش مداومت ممکن نیست

خداوند در پوست بدن انسان هزارها سوراخ و منفذ کوچک قرار داده است  
که آنها را مسامات بدن گویند و انسان از راه مسامات نیز تنفس میکند مسامات  
بدن بواسطه عرق و چربی و گرد و غبار که بر آن می‌شیند مسدود میشوند و از دم و ن  
باز میمانند و انسان باید هر چند روز یکمرتبه بدن خود را با آب پاک و صابون بشوید  
تا مسامات بدن مسدود نماند و عمل دم زدن و تخلیه گردد

هوانه تنه‌ایه حیات انسان و حیوان است بلکه نباتات و اشجار نیز در رشد و نمو  
بها احتیاج دارند و از راه منافذ کوچک که در برگ است دم می‌زنند غالب اشجار  
و نباتات در روز که بن هوا را می‌گیرند و اکسیژن بیرون میدهند و در شب برعکس  
اکسیژن می‌گیرند و کربن بیرون میدهند پس در شب باید از نشستن و خوابیدن  
در زیر درختان و در جاهائی که نباتات بسیار روئیده است پرهیز کنیم چه برای  
مجاور اینگونه نقاط مملو از گاز کربن و بخار آب میباشد و برای تنفس خوب نیست

## بر که بانوح نشیند چه غم از طوفانش

کوی خسیری که توانی برآزیدنش	صاحبان عمر عزیز است غنیمت دیش
حاصل آنست که دایم نبود دورانش	چیت و تران ریاست که ملک باقیه
که تغیر کند ملکست جاویدنش	او خداست تعالی ملک الملک قدیم
نا امیددی بود از دخل سیادتش	بر که دانه نفس اندر بزمستان در خاک
بر که بانوح نشیند چه غم از طوفانش	دست در اوسن مردان نماند ثبوت کن
دولت آنست که محو بود پایش	دولت باد و گراز روی حقیقت پری
مشک دارد تواند که کند پنهانش	خوی سعادت نصیحت چه کند که ننگند

صدی

سیدالشهدا

۱- عهد زمان ۲- گردش احوال ۳- جاذبه ۴- خم و شمع آتشی ۵- ستم



قطعه

بضاعتی است که هم سود و هم زیان دارد	اگر چشم حسد در سخن نگاه کنی
بدر دل کند آواره یا بجان آرد	نشان که داد که ناکشته ننگه کس را
و پدید آید بماندم که بر زبان آید	ولی بس است که گوینده را کین لفظی

## حضرت محمد خاتم الانبیاء از هجرت تا وفات

کفار قریش چون از اسلام اهل مدینه آگاه شدند و نشر دعوت پیغمبر را در قبایل عرب  
بهینه از عاقبت کار بر رسیدند و همه استان شدند که پیغمبر را قتل رسانند و در  
یکی از شبها پیرامون خانه آنحضرت را گرفتند و منتظر بودند که با داد شود و قصد  
خود را انجام دهند در آنشب علی بجای پیغمبر خوابید و پیغمبر بطرفی از خانه بیرون  
رفت و شبانه با ابوبکر از مکه خارج گردید و روی بدینسه نهادند

هجرت پیغمبر سیزده سال پس از بعثت بود و سال مهاجرت وی مبدی تاریخ  
قمری هجری است که اکنون هزار و سیصد و پنجاه ..... سال از آن میگذرد  
پیغمبر در آغاز اولین سال هجری وارد مدینه شد و مردم مدینه بمقدم حضرتش شاد و پیا  
گردند پیغمبر در مدینه مسجدی بنا کرد و حجرات خود را متصل بمسجد ساخت و بهند  
خلق و بیان احکام الهی و تبلیغ آیات قرآنی مشغول شد و کار اسلام بالا گرفت  
و طوایف عرب از هر سمت بخدمت آنحضرت شتافتند و قبول اسلام کردند  
در سال دوم هجرت مسلمانان مأمور بحج گشتند و باشرکان و بت پرستان  
مخاربات بسیار کردند و شوکت و قدرت ایشان روز بروز زیادت می یافت

در سال نهم هجرت که بدست مسلمانان فتح شد و قریش بناچار قبول اسلام کردند.

در جزیره العرب از بت و بت پرستی اثری نماند.

پیغمبر از ورود مدینه تا زمان وفات تجاوز از هفتاد مرتبه لشکر بجنگ مخالفین اسلام کشید جنگهایی که پیغمبر خود در آنها حاضر و رئیس لشکر بود غزوه نامیده میشود.

غزوات پیغمبر بیت و شش بابت و هفت و معروفتر آنها غزوه بدر و احد و خندق

و خیبر و فتح مکّه است جنگ احزاب را جنگ خندق نیز می نامند چه مسلمانان

درین جنگ تعلیم مسلمان فارسی گردیدند خدقی کنند و بدینوسیله مدینه را از

تفرص مشرکان محفوظ داشتند در اغلب غزوات و دیگر جنگهای اسلامی علی

حاضر بود و در نصرت پیغمبر شجاعانه می نمود.

پیغمبر در سال دهم هجرت با گروهی انبوه بکعبه رفت و حج بگذارد و درین غزوات

و قوا احد حج و دیگر احکام اسلامی را بمسلمانان بیاموخت و پس از مراجعت بمدینه

در اوایل سال یازدهم از دار فانی رحلت نمود قبر آن حضرت در مدینه می باشد.

از آن نگاه عموم مسلمانان است.

## حکایت

صیادی روزگرمی دهر میگذاشت روباهی دید چالاک که در فضای آن نشست  
 صیاد را موسی او خوش آمد و طمع او را بر این داشت که در پی روباه استماده  
 سوراخ او را دانست و نزدیک سوراخ حفره برید و آنرا بنج و خاشاک پوشید و  
 مرداری بر بالای آن تعبیه کرد و خود کمین نشسته ترصد صید روباه میسبود

قتضای روباه از سوراخ بیرون آمد و بوی حیفه او را کشان کشان بلب آن حفره رسانید  
 با خود گفت عقل استعرض کاریکه احتمال خطر داشته باشد نشده اند اگر چنانکه  
 اینجا جانوری نموده باشد آن نمیتواند بود که در زیر آن دامی تعبیه کرده باشند  
 و بر همه تقدیر حذر اولی روباه این فکر کرده از سر آن حیفه در گذشت و راه سلامت  
 پیش گرفت

در این اثنا پلنگی گرسنه از بالای کوه درآمد و بوی مردار خود را در حفره افکند  
 حیاء چون آمد و دام و صدای افتادن جانور در حفره شنید تصور کرد که روباه است  
 از غایت حرص بی آنکه تا می کند خود را از پی او در انداخت و پلنگ بجای آنکه او را  
 از خوردن مردار منع خواهد کرد بر جت و شگش بدرید

حیاء حریص شومی شده و در دام فنا افتاد و روباه قانع قطع طمع از ورطه

## بلایات یافت

۱. گمرال ۲. رتبه ساخت ۳. نصب کرد ۴. مستند ۵. ترکیب ۶. باشد ۷. نرسد ۸. هم

۹. نرودار ۱۰. حسرت ۱۱. از ۱۲. نیستی ۱۳. بادی ۱۴. برنگار ۱۵. ملک

## اجحار شنی

اجحار شنی از دانه های ریز و خشن ترکیب یافته اند

اجحار شنی را بچند علامت میتوان شناخت یکی آنکه اگر سطح آنها را با کار دیاجم دیگر  
بخراشند دانه های شن از آنها جدا میشود و دیگر آنکه تیراب در آنها اثر میکنند  
و دیگر آنکه بزود قطعه فولادی آتش از آنها جستن میکند و دیگر آنکه ذرات آنها  
در آب خمیر نمی شود

اجحار شنی انواع بسیار و معروف آنها شن و سنگ آتش زنه (چخاق) سنگ  
ایست

## شن

شن عبارت از ذرات یا دانه های خشن است که در قعر آب یا سطح خشکی روی هم  
قرار گرفته و قسمتی از زمین را پوشانیده است

آن‌شن که در قعر آب جای دارد ذراتی است که رو یا سیل از زمین جدا کرده و  
 با خود برده است این ذرات در تیره اوقیانوس و دریا و دریاچه رسوب از  
 آنها طبقات متوازی تشکیل یافته است

شن در مصب و یعنی در آنجا که رود دارد دریا متوذیر رسوب میابد و گاه  
 اراضی وسیع تشکیل میدهد قسمتی از مملکت مصر در زمینی واقع شده که از رسوبات نیل  
 بوجود آمده است در خلجدهای رودخانه که سرعت جریان آب کم است نیز  
 شن نشین و بسبب پیدایش برآمدگیها میشود

و اما آن‌شن که در سطح خشکی میباشند مثل صلیش سوآصل و یا قهر دریا و دریاچه ها بود  
 و باد آنها را به سمت خشکی رانده و دریا با آنها دشتها گسترده است و یا آنکه  
 پس از خشیدن آب دریا پهنان بر جای مانده است

شن خشک را که بواسطه باد تنفسیررکان و در یک روان گویند

و بعضی از صحاری افریقا و عربستان و سوریه تپه‌های کوچک و بزرگ شن چون  
 حلقه‌های زنجیر و یا سلسله جبال بهم متصلند ازین شنزارهایی بنها و دلیل گذر  
 نمیتوان کرد چه در آنجا خط و اثری که نماینده راه باشد وجود ندارد و کلیت آثار  
 و علامت بواسطه جنبش انهم رگیا پیوسته در حال تغییر و تبدل است



باد شدید که شن در هوا بلند کرده و مسافریں بر زمین دراز شیده اند



درین صحاری بسنگام و زرش باد های سخت توده های عظیم شن از جای برانگیخته شده  
و مانند امواج دریا بجنبش می آیند و رات شن که شدت و سرعتی عجیب بهم میخورد  
فضا را تیره و تار و روز را بر سافرش می کنند سافری در هر نقطه دو چاراب  
طوفان صحرائی شوند و حرکت خود را قطع و در همان نقطه توقف می آیند و برای  
اینکه از باد و ضربت و رات شن آسید بنیند سر و صورت خود را در لباس  
می پیچند بعضی بر زمین می خوابند و همان حال می مانند تا باد بایستد و طوفان آرام گیرد  
انسان از شن است عاده بسیار میکند و آنرا در بعض صنایع و برای پارو از خود  
بکار میبرد

در قالب ریزی و ساروج سازی و شیشه گری شن کمی از مواد اصلی و مهم است  
بعضی ادوات و ظروف فلزی را هم با شن پاک و صیقل می کنند

## حکایت

مردی حسه گامان بقصد گرما به از خانه بیرون رفت دوستی را در راه دید و او را گفت  
 با من گرما به آبی آند دست گفت تا نزدیک گرما به با تو بسراپی کنم لیکن گرما به  
 نتوانم آمد که شغلی دارم پس پنهان برفت تا بسرد را پی رسید آن دوست ناگهان  
 و بخبر بر اسی دیگر گرفت

اتفاقاً طاری اپنی این مرد همی آمد تا گرما به رود چون بدر گرما به رسیدند مرد  
 بازگرفت و آن طرار را دید و چون هوا بسوزن تاریک بود پنداشت که همان  
 دوست است صد دینار همراه داشت بدان طرار داد و گفت ای برادر  
 این امانتی است نزد تو تا چون من از گرما به بیرون آیم من باز دمی طرار آن زر  
 بست و هم آنجا تمام کرد تا وی از گرما به بیرون آمد هوا روشن شده بود و جامه  
 پوشید و راست همرفت طرار ویرا باز خواند و گفت ای جوانمزد زر خویش  
 بازستان که من امروز بسبب نگاه داشتن امانت تو از شغل خویش منور ماندم .  
 مرد گفت زر چیست و تو کیستی گفت من مردی طرارم و تو این زر من دادی گفت  
 اگر طراری چو از من نبودی گفت تو زر خود با امانت من سپردی امانت دار نیاید  
 که امانت خوار باشد که امانت بردن جوانمزدی نیست از قلم سنبله نقل منی

## دوست

امی پیر دوستی با مردم بهتری و نیک عهد و میثاق و از تاثر نبردان بهسر کاران  
 و دوستان دارند معترف و ستوده شوی با بخیر و ان بهرگز دوستی مکن که  
 دوستی بخیر و ان از دشمنی با خروان بقتله بود که دوست بخیر و بدوستی آن بد کند که صد  
 دشمن با خیر و بدشمنی آن نکند و از دوست طامع دور باش که دوستی وی بتو طمع  
 باشد به تحقیق و با مردم کینه جوی بهرگز دوستی مدار که مردم کینه جوی دوستی  
 نشاید دوست بد برخویش گزین و اگر تو انگر باشی و دوست درویش واری و  
 باشد و فی الجمله دوست آنرا دار که دانی که ترا دوست دارد  
 و بد آنکه مردم را بد چیز توان دانستن که دوستی را شاید یا نه یکی آنکه اگر دوست  
 او را آنکه دوستی رسید نیز خویش از او دریغ ندارد و بوقت مکی از وی برگردود  
 و دیگر آنکه چون دوستی از آن او از این جهان بیرون شود او دشمن زندان و  
 خویشاوندان و دوستان آن دوست را طلب کند و بجای ایشان یکی کند  
 حتی دوستان نزدیک خویش ضایع مکن تا سزاوار طاعت نکردی که گفته اند  
 دو گروه سزاوار ملاقت یکی ضایع کننده حق دوستان و دیگر ناشناسند  
 که در از نیک و باد دوستان در وقت گلچمنان باش که در وقت خشودی

و بجه حال در دوستی مردمان دلی استوار مدار تا کارهای تو استوار بده  
تخلص از تاج و تاجه

نکته: ۱- شناخته نام برده ۲- تاج و تاجه

## لقمان و خواجه اش

خواجه لقمان چو لقمان آشناخت	بنده شد او را و با او عشق تا بخت
هر طعمی کاویدندی بوی	کس سوی لقمان فرستادی ز پی
مالک لقمان دست سوی آن برد	قاصد اما خواجه پس خوردش خورد
خربزه آورده بودند از معان	لیک غایب بود لقمان از آن میان
گفت خواجه با غلامی کای فلان	دور و فرزند لقمان را بخوان
چو که لقمان آمد پیش نشست	خواجه پس گرفت بگفتی بدست
چون برید او داد او را یک برین	چو شکم خوردش و چون آبکین
از خوشی که خورد او را دادم	تا رسید آن شمشاد تا بنده هم
ماند شش گفت این را من خورم	تا شیرین خربزه است این بگرم
چون بخورد از تلخیش آتش فروخت	هم زبان کرد آبد هم حلق سوخت
مستی بخود شد از تلخی آن	بعد از آن گفتش که ای جان جهان

نوش چون گردی تو چیدن زهر را      لطف چون انگاشتی این قهر را  
گفت من از دست نعت بخش تو      خورده ام چندانکه از سرمم دو تو  
مگر ز یک تلخی کنم خریا و دوا      خاک صدره برسد اجرام با و  
لذت دست شکر بخش تو داشت      اندرین بطخ تلخی کی گذشت

شعری درون

۱- اندر وی عهد و عهد ۲- کار و ۳- بخت و آفتاب خیزد و هند و اند ۴- بنم آفتاب طلوع نموده و گذشت

گفته اند که این دین در این بخت و آفتاب خیزد و هند و اند ۵- مرغانی و نری ۶- چشم و بند ۷- سر زبانه

و نیمه قامت ۸- و نهاد جسمم ۹- خیزد

سنگ آتش زنه

سنگ آتش زنه به چاق ، برنگهای مختلف قوه و نیرو و زرد و خاکستری دیده میشود  
پس از اختراع کبریت مردم با این سنگ آتش روشن میکردند با این طریق که قطعه  
فلزادی لبه دار را بر آن میزدند تا آتش زان جستن کند و در پسند یافتند که متصل به آن  
قرار داده بودند و از اشتعل سازد تفکهای فسیله را که سابقاً معمول و شد  
بوده است نیز با آتش زنه آتش میدادند انسان قدیم اسلحه و بعضی ظروف خود را  
از سنگ آتش زنه میساخت درین عصر سنگ آتش زنه را آورد میکنند و آنرا در

ماضی چینی و لهاب کاشی و امثال آن بکار میسوزند

## سنگ آسنا

سنگ آسانگی است سخت که جو گندم و دیگر مواد را با آن نرم میکنند و بهترین اقسام  
این سنگی است که منقرش و بسیار سخت باشد سنگ آسنا پس از مدتی استعمال  
صاف میشود و مواد را چنانکه باید نرم میکند و سنگ تراشان میتوانند آنرا اصلاح  
و سطحش را بار دیگر منقرش کنند

۱- برافروخته و شعله ور ۲- دندان دندان

## حکم و امثال

بود پا و شایه کرد گار

بدانش بود یگان زنده مرد

نباشد دعای پدر بی اثر

چو شادی بکاهد بکاهد روان

خردمند مردم چسب اغم خورند

بچوگان بخت توان بردگوی

انوشه کسی کو نکونام مرد

## علی بن ابیطالب

علی بن ابیطالب پسر عم و داماد و جانشین پیغمبر است پنج سال قبل از هجرت در مکه تولد یافت و از مردان اولین کسی که پیغمبر ایمان آورد و با آنحضرت نماز گزار و علی بود

علی در سن سه سالگی پیغمبر بود و آنحضرت را نصرت و معاونت میکرد . در سال سیزدهم بعثت کفار قریش بر علی پیغمبر متفق شدند و شبی را برای انکار میعاد نهادند و آنشب پیغمبر از مکه خارج گردید تا بمدینه رود و علی در بستر آن حضرت بجاوید و کفار تا بامداد از رفتن پیغمبر آگاه نشدند

علی بعد از پیغمبر دوسه روز در مکه ماند و امانات و ودایعی را که از مردمان نژاد پیغمبر بود بصاحبانش و کرد و آنگاه بمدینه رفت در مدینه نیز به پنهان نصرت پیغمبر میکرد و در جنگها و غزوات اسلامی با شجاعتی بی نظیر میجنگید و بسیاری از دشمنان اسلام که از معارف قریش و یهود بودند بشیر آن حضرت کشته شدند پیغمبر در سال دوم هجرت دختر خود فاطمه را بعلی داد و او را در وقتی که بین مسلمانان برادری انداخت برادر خویش خواند و وصایت خود را نیز بدان حضرت حضرتش داشت

در سال سی و پنج هجری مردم مدینه با علی بن خلفت بیعت کردند و آنحضرت چنان  
سال و نه ماه خلافت کرد و در سال چهل و پنج هجری در مسجد کوفه بدست ابن ملجم که  
از خوارج نهرشوان بود شهید گردید

علی از همه مسلمانان عالم و شجاع تر و در زهد و عبادت پاینده بود که از طاعت  
بشر خارج است و کلمات او بعد از قرآن افصح کلمات عرب شمرده میشود.  
چون نیز در فضایل علی سخنان بسیار گفته و مسلمانان را به دشمنی و اطاعت او امر کرده است  
و مسلمانان عموماً با فضایل و مناقب علی معترفند

۱- همزه - ۲- یازی - ۳- شایسته نامبرداران - ۴- و گذارد - ۵- نام علی در این التماس

گوئی در اینجا با این جنگ کرد - ۶- نصیح تر - ۷- صفات انا را بگویند

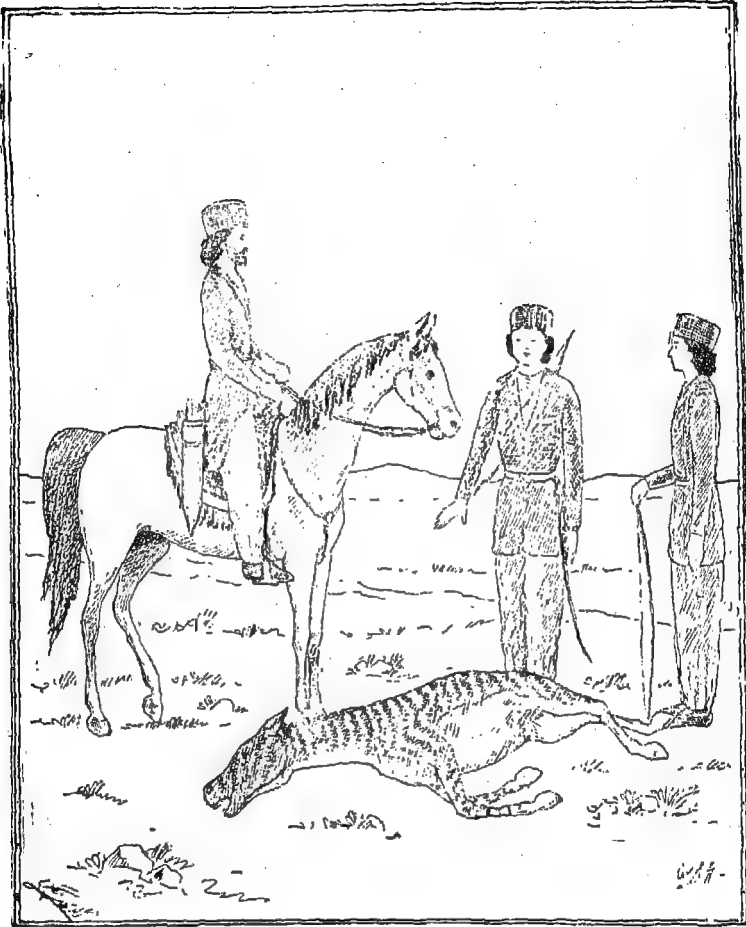
## شفاش بهار

دست شفاش چید دست بهار	بس عجب شفاش که برد بکار
گاه سیاه کرد از کافور	گاه شکر و ساخت از زنگار
در زمین ساخت کارخانه چین	در هوا کرد طبله عطار
راست خوابی و دعا دوی عجب	بادار و بهشت و ابر بهار
کان ندارد پی و پیوید خوش	دین ندارد غم و بگریه زار



## رفق اردشیر مری

اردوان آوازه بنسرو دلاوری اردشیر بشنید و بابک نامه نوشت کدی را  
 بدرگاه او فرستد بابک اردشیر را بازرویم و بنده و پرستنده و هدایا تحفه بسیار  
 روانه خدمت کرد اردشیر چون بری رسید بدرگاه پادشاه شد و بارخواست  
 اردوان او را بار داد و نزدیک تخت خویش بنشاند و بهمرهانی و نرمی احوال  
 بابک و اتحرار وی پرید و پانجمای شایسته بشنید و فرهنک و دانش جزا  
 بمسندید و اورا منسه مودت و پاسوتسه ملازم درگاه و بافرزند ان وی همراه باشد  
 اردشیر روزها با پادشاه بزرگان و بزرگان نخسیر و چوگان بازی میرفت و در  
 اترق و منسر سرآمد بهنگان میگردد روزی اردوان با پسران خود و اردشیر و  
 گردوی از لشکریان نخسیر شد در نخسیر گاه گوری از دور پدید آمد سواران اسبها  
 برانگیختند و آهنگ گور کردند اردشیر پیش تخته گور نزدیک شد و تیری بسوی  
 او را کرد تیر بسوی گور را بشکافت و از بسوی دیگر در گذشت حال اردوان  
 برسد چون گور را بدید سخت در گشت شد و گفت این گور را که از پای انخته است  
 اردشیر گفت من انخته ام پسر اردوان گفت من انخته ام اردشیر گفت  
 دشت فراخ و گور فراوان اگر توانی گوری دیگر هم برین نشان مکن اردوان



اردوان در شکارگاه

ازین سخن در شمع شد بار دیش گفت گناه از من است که ترا همه جا با خویش می برم  
و گرنه بر فرزند چنین گستاخ نمیشدی اکنون بتور گاه رو و گنجان باسان باش  
ارد شیر با دلی کشته بتور گاه رفت و چگونگی را بجد خویش نامه کرد چون نامه

بابک رسید

پفرمود تا پیش او شد و بیشتر  
کی نامه منمود ز می ارد شیر  
که ای کم خرد نور سیده جوان  
چو رفتی بخیر بار و دوان  
چرا تا نختی پیش فرزند او  
پر شنده تون چونند ام  
کنون کام خشودی او بجز  
مگردان ز فرمان او پس روی  
ز دینار نختی فرستادست  
بنامه در دین پند با دادست  
هر آنکه که این بایه بردی بکار  
دگر خواه تا بگذرد روزگار  
ارد شیر چون نامه بابک بخواند خرسند شد و در نزدیکی ستور گاه سرائی بگرفت  
و با دلی آسوده بخت و بچنین بود تا روزیکه بومی آگاهی رسید که بابک جهان را  
بدرود گفته است ارد شیر از مرگ نیا سخت اندوهناک گردید و بر آن شد که قوتی

بدست آورد و فرار کند

۱- مغان ۲- چرای خنجر ۳- اجازه درود ۴- اب ۵- لی اب و لیر و تده ۶- نویسنده و منشی  
۷- بوی ۸- پستمار و نگرار ۹- خوش اند ۱۰- مقدری

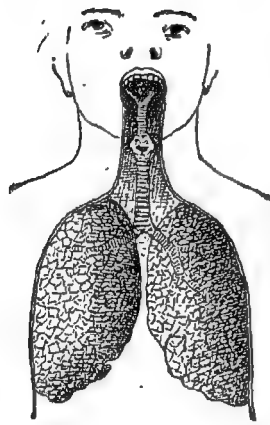
## دوم زدن

هوائی که بواسطه زفير از ریه تین خارج میشود دارای گاز کربن و بخار آب است که بکاف استنشاق نیاید تنفس اینگونه هوا مضر است و بدیخت استخاصی که بیشتر وقت خود را در کارخانه و اطاقهای در بسته و هوای مجبوس میسر بزند زرد و لاغر و ناتوان میشوند ولی مردمان دهشین و بزرگ که در هوای آزاد کار میکنند عموماً قوی و زورمند و تندرست میباشند

پس کسانی که بناچار در اطاقهای در بسته کار میکنند باید هوای اطاق و محل کار خود را روزی چند مرتبه تجدید نمایند و هر روز یکی دو ساعت در هوای آزاد گردش کنند

در زمستان سوزاندن بخاری و اشغال آن نیز سبب فساد هوا میشود بدیخت تجدید هوا در زمستان بیش از تابستان لازم است برای تجدید هوا باید گاه گاه پنجره باز گذارد تا هوای فاسد خارج و هوای پاک و تازه داخل شود

دوم زدن خوب بایه تندرستی و نیرومندی است برای اصلاح عمل تنفس و ورزش بسیار سودمند است در حال ورزش و حرکات شدید دوم زدن و هوا بیشتر وارد میه میشود و در نتیجه اکیشن که بایه حیاتست بخون و بدن بیشتر میرسد و بدتر اسلام



دم زدن

۱- بی کشیدن تنفس ۲- گرته بستن ۳- تنهایی ۴- تازه سانس

## حکایت

غلامان ملکش به ملجوقی در شکارگاه گاه و پیرزنی را بر بودند پیرزن در جستجوی و  
برآمد و آگاه شد که غلامان آنرا کشته و خورده اند پس بر سر پنی که منبر ملکش بود  
با نظار بایستاد و چون موکب سلطان فرارید پیش رفت و غنان اسب سلطان  
بگرفت و گفت ای پسر آلب ارسلان داد مرا بر سر این تل خوابی دادی یا بر سر  
آن تل

ملکشاه در حال از اسب فرو آمد و گفت داد تو در میسجابه هم که مرا طاق میال  
و جواب قیامت نیست پیرزن قصه گاه و خویش و غلامان گفت سلطان فرما  
داد تا غلامان را پیدا کردند و سیاست رسانیدند و آن پیرزن را صد گاه از مال  
خویش بخشید و آنگاه بدو گفت از پسر آلب ارسلان راضی شدی پیرزن گفت  
آری و در حق وی دعای بسیار کرد

آورده اند که یکی از بزرگان ملکشاه را پس از مرگ وی در خواب دید و از وی پرسید  
با توجه محاط کردند گفت مرا بعد اتی که درباره آن پیرزن فرمودم بدینچه

دی در حق من کرد بخشیدند (د. بجمه)

۱- گذرگاه ۲- بجز اول دهنه ۳- مراد از آن بل مراد است که در قیامت بر روی او زنج کشیده است  
و مردمان باید از آن مجذوذ تا بهشت روند

### اجار آبی

اجار آبی را بچند علامت میتوان شناخت یکی آنکه با کار و دوشال آن بسبب  
خراشیده و مفلط میشود دیگر آنکه هرگاه تیز آب بر آن بریزند میسوزد و بخار بزرگ  
از آن خارج میگردد و دیگر آنکه اگر آنرا در هوای آزاد حرارت دهند آهک میشود  
اجار آبی چندین قسم و صوره و قرآنها سنگ آهک و سنگ مرمر و سنگ چاق  
سنگ آهک را غالباً بمصرف آهک پزی میرسانند باین ترتیب که سنگها را در کوره  
بی سقف میچینند و زیر آن آتش میکنند بجوی که حرارت تمام سنگها یکسان برسد  
سنگ پس از آنکه بمقدار کافی حرارت یافت آهک میشود

آهک را تا بمصرف آب و هوای غیر نیامده است آهک زنده مینامند آهک مرده  
آهکی است که مدتی در مجاورت هوا بماند و رطوبت بید آهک زنده را چون  
آب بر آن بریزند از هم میپاشد و بخاری گرم از آن بلند میشود و آنرا پس از سرد  
شدن آهک کشته مینامند

آهک یکی از مواد و مصالح بنائی است که بطریق مختلف در ساختن آبنسبه و عمارات  
بکار میرود در صابون پزی و باغی نیز آهک از جمله لوازم کار است از مخلوط  
آهک و خاکستر و شن و خاک و مواد دیگر ساروج و سیمنت بعمل میآید

سنگ مرمر بر گنهای مختلف یافته میشود مرمر سفید را در مجسمه سازی و مرمرهای  
رنگین را در بنائی برای تزیین عمارات بکار میسازند

سنگ چاپ قسمی از مرمر است که رنگ آن خاکستری است و بر روی آن کتب  
طبع میکنند

۱- آسانی ۲- حفظ ۳- راههای گوناگون

## گازر و کلنگ

گازری در نواخی بنده	بود در کار گازری استاه
بر لب دجله گازری میگرد	روزی خود ز گازری میخورد
بر لب آب دایا میدید	که کلنگی بزرگ میگروید
گر کی چون ز آب بنمودی	نوگ کردی در ازو بر بودی
بیمین از جهان قناعت داشت	غیر آن جلد باد میپداشت
ناگهان روزی از هوا بازی	تبر نری بلند پروازی



مگر تو مژدی بکوتری آهنگ  
از سر همت بلند که داشت  
چون بدید آن کلنگ شاه نهاده  
گفت من خود بجهت زان پیشم  
همه عالم پر از وحوش و طیور  
بعد از این همتی بکار کنم  
این گفت و گشت دبال چو بان  
از تضادید کر میان بهو  
که بروی بان باز گین  
منزگون شد ز بخت بد فرامی  
ماند در لای و گل پرو باش  
دید گازر شکاری بی فتح  
بر گرفتش روان بادل شاد  
که دخیضی سزال از دشت گفت  
این کلنگی دست کرده شهبازی

نامی او را گرفت سخت چنگ  
اندکی خورد و بشیر بگذشت  
اتشی در بحث داد و افتاد  
شیوه او چو ایندیشم  
چند باشم بکر کی مغرور  
لایق خویشن شکار کنم  
از زمین گره بر هوا پردان  
شد منطوق حسامه پیدا  
تا مگر گیسو دش نخل کین  
در غدیری فتاد پرل دلای  
شد باد بار نبست لایق باش  
گفت بخ بخ که نیک شد بخ  
و دنجلو تسرای خویش نهاده  
کاین چه مرغ است در جو گفت  
خورد و زین صنعت تبه بازی

مانخته از پی شکار فتی      مگر ده خود را شکار چه سوزنی  
بر که افزون کشد قدم ز گلیم      افکند خویش را بورطه جم  
باز را در شکار بودن به      بخند را بخند و در بودن به

(بای)

- ۱- بسکه کربس اشال آرد آب بزند و بنفشه کند      ۲- اطراف      ۳- نمایان بشد      ۴- منهار      ۵- کلمه
- ۶- بی غم و غم      ۷- بگر آرد بستی سرشت و وقت و در اینجا بستی دل اندرون است      ۸- تن ایستی
- ۹- حیوانات و شمشیر      ۱۰- مرغان      ۱۱- طوق دار      ۱۲- بگوتر      ۱۳- گردال آب      ۱۴- بدل شد

۱۵- مسیده شکار      ۱۶- تودرام      ۱۷- به      ۱۸- جلد بهنر

## نکو کاری و احسان

ای پسر توانی با خلق خدای نکوئی کن      با فقرا و سنیوایان مهربانی نمای  
و بیچکا به چشم تحقیر در ایشان مگر      سائل را محروم مدار از حال درویشان نهفت  
که روی سوال نذارند غافل مباش و تا توانی با ایشان احسان کن      در بر آوردن  
حاجت نیازمندان در گشت کن که فرومایه ترین مردمان آنس بود که دیگر را  
بدو حاجتی افتد و تواند اجابت کردن و نکند ضغفار ادستگیری و مظلومان را  
حایت و اعانت کن      در بذل احسان منتظر سود یا عوض مباش و بیچکا نیست  
نه عطای خود را هر چند بسیار باشد اندک شمر و بهترین بخششها آنرا دادن



کسیکه فقیر احسان میکند

که موقوف باشد نیکی ارستخدی یرغ مدار و نیکی آموز باش که گفته اند اذال  
 هقی انخسیر کھا بعلیر و بدانکه نیکی کن و نیکی فرمای و برادر مذکوره زمانه پیشان  
 مکنند بر نیکی پیشان بهاش که جزای نیک و بد هم در این جهان جور رسد .  
 نبینی که چون با کسی احسان کنی در دل تو خوشی و راحت پیدا آید و چون بدی  
 کنی در دل تو ضرر و آزارانی رسد پس درست شد که مکافات نیک و بد هم  
 در این جهان بود

اقتباس از کتابخانه

۱- غیر که یک شمران ۲- خواهند ۳- فایده ۴- تأخیر تا آن ۵- ناتوان  
 ۶- خفا کردن ۷- تابنده و راد و خیر مانند بجای آورنده نیست ۸- بنسبت اول استی و

## حکایت

ضیاءی طلب صید بیرون رفت و دام نهاد آهونی در دام اشاد و بچاره  
 دام می طسید و بر خود می چید و از هر جانب نگاه میکرد تا چشم بر موشی اشاد که  
 از سوراخ بیرون آمده بود و حال او مشاهده میکرد موش را آواز داد و گفت  
 اگر چه میان ما سابقه صحتی زفته است لیکن آثار کونی و تازه رونی بر ظاهر تو  
 می بینم توقع میکنم که این اشاده را دگرگیری و عهده این محنت از پایی من برداری  
 برگشتنی تا چون خلاصی باشی خدمت تو همه عمر لازم شمرم و طوق طاعت تو

هرگز در نهم موش از آنجا که خلق لستم او بود و گفتم سزنا شسته را بد او در بزدن  
از دانهائی باشد من تحارت خویش و جسارت صیاد شناسم اگر از عمل  
من آگاهی یابد خانه من ویران کند پس روی از آبهو بگردانید و او را همچنان در بند  
بلا بگذاشت گامی دوسه برگرفت خواست که در سوراخ خرد عقابی از بند  
فرود آید و او را در چنگال گرفت و از روی زمین در ربود

صیاد و فراز آمد غزالی را بسته دایم خویش یافت با خود اندیشید که خاک این خون  
از خون هزار سیله از نوع انسان بهتر من خاک در سکم از کنم و خون او زیر زم  
آه بورا بردوش نهاد و آهنگ بازار کرد

در راه سیکردی پیش آمد چشم بر آن آهوی خوش چشم افتاد اندیشید که چنین کردی  
و چیر بگذشتن از مروت دور نیاید آهورا از صیاد بدنیاری بخرد و در با  
کر و گفت آنکه بگنجایی را از کشتن بر مانند هرگز بگنجاه کشته نشود

منقض از زبان نام

۱- همسرای در ناقت ۲- کره ۳- رنج ۴- پت و خردایه ۵- پستی و کوچکی ۶-

برای دستاخی ۷- نزدیک آمد ۸- بر رسید ۹- آهوی ۱۰- مردم خردایه و پست ۱۱-

منقض و دایره ۱۲- جاف روی

## عمر بن عبد العزیز

عمر بن عبد العزیز تنها کسی است از خلفای امیه که بعد از تقوی موصوف بوده است  
 ۵۱ سال ۹۹ هجری بر مسند خلافت نشست و پس از دو سال و پنج ماه در سال  
 یکصد و یک بمرد و درین زمان قتل آنجا که ممکن بود در رفع آثار ظلم و بدعتها  
 مباحثین بگوشت و قواعد نیکو نهاد از جمله اینکه شب علی بن ابیطالب را منع  
 داشت در آئینه و عطار اولاد علی را که دیگران قطع کرده بودند مجتدا برقرار  
 ساخت و در باره ایشان بدگمنانه انعام و اکرام نمود که اغلب از پیرانش  
 و فقر خجاست یا قند حکام و عمال شتم شیه را معزول کرد و بجای ایشان  
 مردمان شایسته و دین دار بگاشت املاکی را که با قضا در دست است  
 بنی امیه بود بگرفت و تصرف بیت المال داد و خراجی را که از ایرانیان  
 بنام هدیه نوروز و مهرگان و غیره میگرفتند موقوف داشت و حکم کرد تا آن  
 دیه و ایران باج گیرند و خراج اراضی آباد را برقی و مدارا مطالبه کنند  
 در میرت دی آورده اند که پیش از خلافت جامه حریر برای وی میبردند  
 نمی پسندید و میخواست خشن است لیکن پس از خلافت جامه گرم باسی میپوشید  
 و سکايت نمیکرد

عمر عبدالغیر در جوانی وفات یافت و سبب مرگ ویر چمنین گفته اند که خود را  
 می ترسیدند خلافت را پس از خود بغیر بنی امیه تفویض کند و بدینجهت او را مسموم  
 کردند

بنی امیه را عموم مسلمانان دشمن میدانند لیکن عمر عبدالغیر را بسبب یکی مایه بخند  
 و بعض نویسندگان او را پنجم خلفا را شدین میزنند و از اینجاکفته اند که عدالت  
 مایه بخنامی است

زند است نام فرخ نو شیر و عبدال

گرچه بسی گذشت که نو شیر و ان بنان

۱- پر بر کاروی ۲- پیشینان و گذشتگان ۳- دشنام دادن و زشت کش ۴- مستوری دایان

۵- از سر نو - بار دیگر ۶- ملک و زمین که در ظرف دولت برابر با گان دیگر و اندازیدند تا شاف

نوعا عرض حقوق و مواجب خود ببرد ۷- روز شانزدهم همراه گویان با نند روز و رخن میگرفتند ۸

بر شمش ۹- راشد بنی در مستحکماست و خلفا بعد از پیسیر انا ایر الوضین علی راشدین میگوزن

## حکایت

از کجا میانی ای مننه خنده پی  
 گفت این پد است از زانوی تو

آن یکی بر سید اشتر که ای  
 گفت از جام که م گوی تو

## حکایت

مردی بازرگانی بدکان سوداگری بسازد و نیار حاکم کرد چون معاینه بیان  
 رسید بیان او و سوداگر در حساب خلاف شد سوداگر گفت ترا دیناری زربان  
 تا برگشت و نیاری و قیراطی است و بدین قدر از بادا تا پیش حدیث میر  
 و بازرگان صداع می داد و بانگ میداشت و بچگونه از قول خود بازگشت  
 تا بیاع بفرشد و نیاری و قیراطی زربوی داد مرد بستد و برفت و هر کس که  
 آن دید تا بجر اعلامت میگردد چون تا بجر برفت شاگرد بیاع از پس وی بدوید  
 و گفت ایخوا چه شاگرد از من بده تا بجر آن و نیاری و قیراطی بوی داد  
 کو دک بستد و بازگشت بیاع گفت ای ابله از مردی که از بادا تا نمیرد  
 از بهر قیراطی بانگ میداشت چه مرگ دیدی که بدو طبع کرد می  
 کو دک زربان تا نمود بیاع بخیر شد و گفت ای نهان اند این مرد بدین نحلی این  
 مرگت چرا کرد پس بر اثر بازرگان برفت و بدو گفت ایخوا چه چیزی عجب  
 دیدم از تو بگرد و قومی را از بهر قیراطی در صداع بداشتی و اکنون چون زرب  
 بستدی بجهت شاگرد من دادی آن صداع چه بود و این مرگت چیست  
 گفت عجب دارم که من مردی بازرگانم و در این بازرگانی خان است که



کسی در وقت بیخ و شری یک درم منبوتن کرد و چنان باشد که نیمه عمر منبوتن شده باشد و اگر بوقت مرگ از کسی بمردنی آید پس چنان باشد که بنا پاکی اصل خود را گواهی داده باشد و من نه منبوتنی عمر خواستم و نه ناپاکی اصل

مض از کتاب مستند

۱- یک بستم یک بیت چهارم و یازده است ۲- نسیب روز ۳- در صبح ۴- در صبح

فرستاده ۵- و تلک و هم برآید ۶- زبان سینه

## گر و دش خون

خون ایسی است سرخ رنگ که در هر نقطه از عروق بدن انسان یافت می شود .  
در هر قطره خون میلیون ها ذرات ذی حیات حدی شکل شناورند این ذرات  
باندازه کوچکی که جز با ذره بین های بسیار قوی و دقیق دیده نمی شوند  
هرگاه مقداری خون در ظرفی بریزیم و آن ظرف را در گوشه بگذاریم و بپوشانیم  
که خون بجای و ثبات هواد و قسمت تجزیه می شود

۱- ماده سرخ رنگ که مانند لای نشین می شود

۲- مایعی زرد رنگ که بالای مایه

این انسان سالم و معتدل تقریباً یکمین و نیم الی دو من خون دارد و خون بوی

قلب در گهای زننده موسوم بشریان و عروق شریره و ورید در بدن گردش کند  
و در این گردش مواد غذائی را بتمام اجزاء بدن میرساند و مواد فاسد و مضر را  
گرفته حل و نقل میکند

قلب و شریانها و وریدها و عروق شریره را چهار دستگاہ گردش خون  
مینامند

قلب عضله است تو خالی و گلابی شکل که در طرف چپ سینۀ قرار دارد و در  
وسط قلب پرده است که آنرا از راه طول بدو قسمت راست و چپ تقسیم  
میکند

هر یک از این دو قسمت مثل است بر دو حفره که بتوسط سوراخی بهم راه دارند  
حفره بالا را دهلیز و حفره پایین بطن مینامند

شراین و آورده رگهای بستند که از قلب برآمده و در تمام بدن پراکنده اند  
عروق شریره رگهای بسیار نازکند که شریانها و وریدها را بهم مربوط میکنند و  
تمام بدن پراکنده میباشد

پوست شراین ضخیم و قابل ارتجاع است و بدینجهت اگر شریانی پاره بشود  
آن را باز داشتن خون دشوار است و باید هر چه زودتر طبیب یا جراح

رجوع کرد

خفاش آورده بر عکس نازک و نرم است و قابل ارتجاع نیست و اگر در پی  
پاره شد غالباً خود بانداک زمان بهم میآید و خون باز میآید  
خون در شریانها حامل مواد غذایی و اکسیژن و رنگ آن روشن است و  
پنجگامی داخل ورید می شود که مواد غذایی و اکسیژن را بدن داده و در عوض  
بخار آب و کربن گرفته باشد و بدینجهت رنگش را ورده تیره است

۱- این رنگی می باشد ۲- نزدیکی و سیاهی ۳- رنگهای می مانند ۴- گودال ۵- بکفت

۶- حال آنکه بیشتر بر کشید روشن ۷- کاذب بر چمک دل بودیم که در هر موجودی از فاعل است

براست و فایده آن تنفس تعقیب خون است

## حکم و امثال

تأشب نرومی روز و مینسل نرومی

ناید ز دل شکسته چمان درست

بر باد رود و بر آنچه از باد آید

تا صلیح توان کرد و در جنگ مکوب

پُرسان پُرسان کجبه توان رفتن

و دوازده کار خویش تن بسیار است  
 تا غم نخوری بنگارای زری  
 علمی که در حق نماید ضلالت است  
 در عیب نظر مکن گوی عیب خداست  
 بدین همه جا در خور نفرین باشد  
 بفحیل کنند و پرورش طایف است  
 از مردم بی اصل نخبه و هنرنمای  
 خود را گرفتند و پند دادند دیگران  
 حاضر بجانب باش اگر صحت از دست  
 چون شاگردی پی سپهر افسان گردد  
 در هیچ کس خشم حقارت نظر مکن  
 تا رنج سخن نمانی گنج نیابی  
 شیر بهم شیر بود که چه برنجیر بود

## غذا

و تناسل پنجاه که در زندگی تنفس محتاج میباشد غذا نیز احتیاج دارد و اگر چندین روز غذا نخورد و هلاک میشود پنجاه که هوای تنفس باید سالم و پاکیزه باشد غذا نیز باید با مزاج انسان سازگار و موافق باشد

خدا در بدن انسان دو تأثیر میکند یکی آنکه اعضای بدن را که بواسطه کار فرموده و گاهی میمیرد تجدید و تقویت میکند و دیگر آنکه حرارت بدن را که تقریباً بمیزان ۳۷ درجه است بر یک حال نگاه میدارد پس انسان باید برای غذای خویش موادی را انتخاب کند که دو خاصیت مزبور بخوبی و آسانی از آنها برآید

مناسبتترین اغذیه برای بدن انسان از مواد نباتی گندم و جو و برنج و حبیب زنی و باقالا و لوبیا و عدس و انجیر گرد و بادام و انواع میوه ها و از مواد حیوانی شیر و تخم مرغ و ماست و کره و پنیر و مانند آنست

بعضی چنان میپندارند که گوشت و غذاهای بسیار چرب برای تقویت بدن بهتر از اغذیه نباتی است این تصور ناشی از جهل باصول و قوا علی است و طبایع دانشمند امروز تجربه و امتحان دانسته اند که افراط در خوردن گوشت و چربی ضرر بسیار دارد .

افراط در خوردن ادویه اربیل نفعل و تجیس و اشال آن که برای عطر و خوشبویی  
و اخل طعام میکنند مضر است هر چند ایگونه ادویه معده را تحریک و  
بسیار هضم غذا را تسهیل میکند لیکن عاقبت معده را تاثیر ادویه تند ضعیف و  
میشود و عمل هاضمه مختل میماند

برای آشامیدن چیزی ستر از آب صاف و گوارا نیست و شروبات دیگر  
حتی قهوه و چای مضر است

کسی که گوشت بسیار نخورد و از شروبات آب صاف و گوارا قناعت کند  
و از استعمال دخانیات پرهیز و عمری طولانی خواهد یافت

انسان باید غالباً غذائی بخورد که محتاج بجویدن باشد و در خوردن آتش و  
اشال آن که محتاج بجویدن نیست افراط نکند زیرا غذائی که جویده نشود با آب  
و دهان که از مواد هاضمه است نجوئی اینجه نمیشود و دندان نیز که برای نرم کردن  
غذا آفریده شده است از کار میافتد و رفته رفته فاسد میشود

از خوردن غذای بسیار گرم باید پرهیز کرد چه غذای بسیار گرم دهان حلقه را  
میسوزاند و بعد نیز آسیب میرساند

غذای سرد و گرم در پی یکدیگر نباید خورد چه مینمای دندان بواسطه گرم

و سر دادن میریزد و چون دندان فاسد گردد و عمل تغذی بطور کلی مختل میآید  
غذا را در شبها نیز باید در اوقات معین نخورد و در وسط دو غذا از خوردن  
اجل و شیرینی و دیگر تغذیات که عمل هضم را متوقف میدارد حتی المنه و باید پرهیز  
کرد

بیشتر مردم دو یا سه برابر آنچه بدین لازم است غذا میخورند و در نتیجه با امراض  
گوناگون مبتلا میشوند از آنکه بطبعی رسد پلاک میشوند بعضی جبال خان  
پسندارند که بسیار غذا خوردن شان زور مندی و سبب فربهی است و بدین  
در خوردن اغذیه رنگارنگ خاصه شیرینی و چربی افراط میکنند این اشخاص  
بعضی سبب همی روز بروز لاغر و ضعیف میشوند و اگر چند روزی فربه نیایند  
فربهی امری ظاهری و خود موجب امراض بسیار است

پس انسان باید از پرخوری پرهیز و رشته حیات خود را بدست خود قطع کند

۱- نازک گردانیدن ۲- نیرو بخشیدن ۳- زیاده روی کردن ۴- آسان ساختن ۵-

پوشان نعل ۶- نامکنیت - با نعل پوشیدن

## بعل کار بر آید بخندانی نیست

خفتگان را خبر از زمره مرغ سحر	حیوان را خبر از عالم انسانی نیست
و آردی تربیت از سر طریقت بتان	گاد می را بر سر از علت نادانی نیست
شب مردان خدا روز جهان افزون است	روشنایان را بحقیقت شب ظلمانی نیست
حذر از سیرودی نفس که در راه خدا	مردم آهن تر از یخ بل یابی نیست
بهر بی ثل مسلمان و چو مالت ببرند	بانگ و فریاد بر آری که ششمانی نیست
نکند را خیمه بصحرای قناعت زده است	گر جهان زلزله گیرد غم دیرانی نیست
حاصل عمر تلف کرده و ایام ببلو	نگذرانیده بخیر حیث و پشیمانی نیست
مسعیار که چه بخندان و صباغ گونی	بعل کار بر آید بخندانی نیست

سید

۱- ترس و پریشانی ۲- جور و ستم ۳- مصاحبه و گفتگو ۴- بخت و اقبال ۵- مراد و مقصد

قطعه

انگه نیگونی نخواهد پای کس	نیگونی بادی نباید خواستن
هر نهالی که ندارد میوه	از تیر میبایدش پیراستن



## سیبویه

پس از ظهور اسلام دانشمندان ایران ناچار با موضح زبان عرب پرداختند و دیر نمی گذشت که در صرف و نحو و دیگر علوم عربیه بر عرب برتری یافتند و درین قنون کتابها تصنیف کردند چنانکه عرب در آموختن زبان خویش و فرا گرفتن علوم و معارف اسلامی بدیشان حاجتمند شدند و در قطع و فصل مباحث ادبی بگفته ایرانیان استناد میکردند

یکی از آن دانشمندان سیبویه است که او را استاد و نحاته خوانده و در باره وی گفته اند که کسی در علم نحو پایه ادزیده و کتابی چون کتاب و تالیف نکرده است سیبویه از اهل فارس نام او عمر و بود در آغاز جوانی تحصیل زبان عرب راغب شد در آن زمان مرکز علم و ادب عربی شهر بصره و پس از آن شهر کوفه بود و کسانی که آرزوی آموختن این فن داشتند یکی از آن دو شهر مسافرت میکردند و ادبا و فضلا را این دو شهر نیزه بایکدیگر رقابت و در مسائل ادبی اختلاف میوزیدند سیبویه به بصره رفت و در آنجا بکتاب قنون ادب پرداخت و باندک زمان یگانه عصر خود شد و در قواعد نحو عرب کتاب جامعی نوشت که با کتاب معروف گردید

این کتاب در ممالک اسلام رواج و شهرتی بسیار یافت و عامه تعلیم و تعلم آن را غنیمت  
نگردند و از آن نسخه مایه برداشتند و با طراف بلاد میبردند

یسیویه پس از تألیف کتاب خویش بغداد رفت در بغداد کسانی که از اهل کوفه  
و مکه محمد امین بود با وی از در مخالفت درآمد و بر کتاب او اعتراض کرد و برایت  
یسیویه و کسانی در بغداد مشهور شد و هر کس در فضیلت یکی بر دیگری سخنی میگفت  
حاجت محمد امین مجلسی فراموش میگردید و کسانی را بدان مجلس دعوت کرد تا با حضور  
علمای و اهل ادب مباحثه کنند در آن مجلس بن یسیویه و کسانی در بعض مسائل نحو  
اختلاف شد و هر دو بر قول خود اصرار ورزیدند تا مقرر گردید که از اعراب بادیه  
که بوضاحت معروفند یکی را حاضر کنند و گفته او را حجت دانند محمد امین با جناب  
عربی بدوی فرمان داد و چون دانسته بود که حق با یسیویه است آن مرد عرب را  
رشتوی داد تا تصدیق کسانی کند عرب چنین کرد و یسیویه از این واقعه چنان آزرده  
خاطر گشت که دل از اقامت بغداد برگرد و روی بدیار فارس نهاد و چندی  
گذشت که در جوانی وفات یافت سال وفات او بنا به مشهور ۱۸۳۰ هجری  
است

۱- بریدن از رسم جدا ساختن و در اینجا یعنی داری و حکم کردنت ۲- اعتماد پسند قرار دادن

## حکایت

حکایت کرده اند که خواجه نظام الملک را عادت چنان بود که چون سوار میشد غلامی  
با چندین کینه زر در رکاب خویش میداشت و چون بر درویش یا مستحق میگفت  
بغلام اشارتی میکرد تا کینه زر بوی دهد و یکروز بر دکان تره فروشی بگشت  
تره فروش دوش بر خاست و سلام کرد و گفت مردی عیالندم و تره فروشی شوم  
کناف نمیکند خواجه بغلام اشارت کرد و غلام کینه زر بوی داد

تره فروش زر برگرفت و از راه دیگر خود را بسره راه خواجه رسانید و مانند بخور  
بگشت و چون خواجه فرارید ناله بر آورد و گفت مردی زمینگیرم خواجه غلام  
فرمود تا کینه دیگر بوی دهد

انگردد جامه بگردانید و بار دیگر بجله بر سر راه خواجه شد و بایستاد و آواز خود را  
تفسیر داده گفت مردی پریم و دختران خرد سال دارم خواجه باز در غلام بگشت  
و غلام کینه دیگر بدان مرد داد

تره فروش از راه دیگر پیش خواجه باز آمد و گفت مردی غازی از ولایت  
مستطایم چند سال در دست دشمنان اسلام اسیر بوده و بحمله و تدبیر حرار کرده  
و خود را بدین شهر رسانیده ام و اکنون در کار معاش سرگردانم خواجه باز

علاقم را نسرمود تا کینه بدوداد و گفت گیرای تیره دروشش ای رنگیر خیر و ای  
 پدر و دختران خرد سال و ای غازی تقلاب  
 آن مرد دانست که خوابه در هر نوبت او را شناخته است و سخت نخل و شرم  
 شد و دیگر پیرامون این نخل زشت نگروید  
 نقل بنی از بحر.

۱. حیگویی و جادو ۲. نفع آون نام و ای اندوخت

## اجحار رستی

اجحار رستی مرکب از ذرات بسیار نرم میباشند و ذرات آنها در آب خمیر شود  
 و خمیر آنرا هرگاه حرارت دهند سفال یا آجر میگردد  
 اجحار رستی چندین نوع و معروفتر آن خاک رست و خاک چینی و خاک بوتیه  
 سنگ لوح است

خاک رست خاکی است زرد یا سرخ رنگ که در بنای عمارات و آجر پزی  
 گوناگونی بکار میرود در اغلب نقاط ایران خاصه در جنوب خاک رست  
 بسیار است کوره های آجر پزی و فخار خانه ها را معمولاً در محلی میسازند که بنجاک  
 رست نزدیک باشد کوزه گری از صنایع بسیار قدیم است و بطوریکه بعضی  
 دانشمندان تحقیق داشته اند انسان پیش از آنکه کشف آهن موفق گردد و ظروف



اجارستی - کوزه‌گری

و بسبب زندگانی خود در خاک رست و شن میاخته است  
خاک چینی خاکی است لطیف که ظروف چینی از آن ساخته میشود گویند چینی خنک را  
ایلی چین اختراع کرده اند و مردم دیگر صنعت فرور را از چینیها فرا گرفته و هر کدام  
بدون وسیله خود تصرفاتی در آن نموده اند

خاک بوتیش از دیگر خاکها تاب حرارت آتش دارد و بدیخت بوتیش زرگری و امثال  
آنرا از این خاک میسازند

سنگ لوح نوعی از گلی کوزه گری است که در معدن بخرات طبیعی پخته میشود این  
سنگ آبی یا ارغوانی رخت و سهولت ورقه ورقه میشود هوادرین سنگ  
تأثیر نمیکند و بدیخت است که بعضی اروپائیان بام خانه های خود را با آن فرش  
میکنند از سنگ لوح نیز پتقاب و سینی و امثال آن نیز میسازند و آن را در  
ساختن حوض آب نیز مصروف میسازند صفحات کوچک این سنگ را در مدارس  
بجای لوح مشق و تخته حساب بکار میبرند بهترین و مشهورترین معدن سنگ لوح  
در مملکت انگلستان است

خاک سُرخ که معدن هم آن در جزیره قسم میباشد نوعی از خاک رست است  
که آهن بسیار دارد و بدیخت سُرخ زنگ شده است با این خاک آهن را

میکند تا از زنگ محفوظ ماند و از این سه دوی خاک مریزور طالب و مشتری حبیب  
دارد و نوعی از مال التجاره محسوب میشود

۱- قماربسی کوره است و کوره گرا بهر بی قماری گویند

## فرار اردشیر از رمی

روزی اردوان ستاره شناسان را بخواند و منتهی مودت و طالع دوی و روش انحراف  
بنگردد و باز نماند که روزگار چگونه گذرد و کار ملک و پادشاهی دوی بجا انجامد  
ستاره شناسان پس از سه روز بنزد دوی شدند و گفتند از روش ستارگان چنان  
بینماید که پادشاهی بزرگ ظاهر شود و جهان را زیر فرمان آورد و آن پادشاه که هست  
که تا سه روز دیگر از مهر خویش خواهد گرخت و بر او غلبه خواهد یافت یکی از  
بندگان اردوان که با اردشیر چنان دوستی بسته بود بنزد اردشیر شد و دوی را از  
آنچه ستاره شناسان گفته بودند آگاه کرد اردشیر شاد شد و مصمم بر فرار گردید  
و بنده اردوان را نوید داد تا با خود همراه ساخت شبانه دو اسب گرانیای را  
ستورگاه برگرفته سوار شدند و راه فارس پیش گرفتند و تا روزی را نماند تا  
با گنجیری رسیدند اردشیر که از تاختن کوشه و خسته بود خواست فرود آید و آب  
بنورد و نختی بیا ساید و دوجان در آنجا بدید جوانان بدو گفتند درنگ مکن

## بشابت تابدریاری

و اما اردوان بامدادان از فرار اردشیر آگاه شد و در دم برشته بارگویی  
از سواران در پی دی روان شد و همی تاخت تا بدی می رسید و پرسید که آیا کسی از  
اینجا گذشته است یکی گفت بامدادان دو سوار دیدم که بقندی از راه گذشته  
ویشی چاکب و فریه در پی ایشان می تاخت اردوان بدستور گفت دو سوار را  
دانستم من کدام است دستور گفت فرهادشاهی است که اردشیر را میجوید  
بشایم پیش از آنکه می شود رسد او را بگیر کنیم اردوان چون این معنی  
بدانست در رقتن شتاب کرد و اسب همی تاخت تا بشازسانی رسید و  
از آن دو سوار پرسید گفتند شما گمان دو سوار تبعل از این شهر گذشته ویشی  
زیبا و فریه در پی شست یکی از ایشان نشسته بود

چنین گفت با اردوان که خدی کزیدر مگر باز گردی بجای  
پسه سازی و ساز جنگ آوری که اکنون دگر گونه شد دادگری  
که بختش پس شست او در شست ازین تاختن باد باشد بدست

اردوان بناچار بدان شازسان فرود آمد و بیاسود روز دیگر با سواران  
بر می بازگشت و پسر خویش که فرمانروای استخر بود نامه نوشت که اردشیر



از نزد ما گر خیمه و بنارس آمده است اورا بجوی و هر کجا بیابی دست گیر کن و  
نزد ما بفرست

۱- سنگه و شوکت ۲- شربت ان ۳- که از اینجا ۴- جگه نصرت ۵- بادیست

بودن کنایه از نایب و نبیره و نوجوانان است

### ز قمار با خد مسکاران

بدان ای پسر که چاکران خد سگزاران منبته که دست و پا و چشم و گوش و زبان  
تواند چه کار نماید که باید خود بوسید این اعضا انجام دهی برای تو انجام  
میدهند و اگر این گروه نباشند آسایش از تو سلب شود و با انواع محنت و رنج  
و دچار گردی و از کارهای مهتم چون طاعت و عبادت خداوند و نصیبت  
بازمانی

پس وجود خد نکار از از جمله نعمتهای الهی دان و خدا را پس گوی که ایشان را  
میطیع و زیر دست و فرمان بردار تو ساخته است و بگر این نعمت با ایشان  
برنق و ندادار اسلوك كن و شفقت خویش از ایشان دریغ مدار و ایشان را زیاده اند  
حد طاعت کار مفرمای و باندک خطا و لغزش که از ایشان بسنی حکمین شو  
و ایشان را عقبت یا اخراج گکن و چون از خطای خویش اظهار پشیمانی کنی عذرشان

بپذیر بهر گاه در رفتار و کردار یکی از چاکران عیب و نقیصه نباشد با صلاح آن بگوشت  
و اگر تجربه معلوم کرد که اصلاح پذیر نیست او را از خدمت خود دور ساز تا عیب  
و فساد او دیگر خادمان و ملازمان سرایت نکند

و بدانکه چون با چاکران و خدمتکاران بدینگونه رفتار کنی ترا از دل جان دوست  
دارند و پیوسته شکر و سپاس گویند و نام نیک تو بهر جای نشر کنند و خدمت  
ترا از روی محبت و ارادت صادق انجام دهند و نام درستی و خیانت نکند

از اخلاق عالی نقل شد

۱- سب شدن نبی بوده شدن و زایل گردیدن است ۲- شکر کردن نبی بکنده و بیجا شکر کردن است

## حکایت

ساده مردی چاشتگاهی در رسید	در سه اعدل سلیمانی دودید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود	پس سلیمان گفت ای خواهر چه بود
گفت عزرائیل در من این چنین	یکخطرا انداخت پر از خشم و کین
گفت من اکنون چه میخواهی بخواه	گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا از اینجا ببردستان برود	بو که بنده کان طرف شد جان برود
با در افسه بود تا او را شتاب	برد سوی خاک هندستان بر آفت

شہ سیدمان گفت عزرائیل را	روز دیگر وقت دیوان تھا
بگریہی بازگوای پیک رب	مکان سلمان را بخشم از چہ سبب
فہم کز کرد و نمود اورا خیال	گفت ای شاہ جهان بی زوال
جان اورا تو بہدستان شان	کہ مرا منہ مود حق کا مرد زمان
در تکر رفتہ سرگردان شدم	دیدش اینجا و بس حیران شدم
زو بہدستان شدن دورا یدر است	از عجب گشتم کرا و اصد پر است
ویدش آنجا و جانش بدم	چون با مر حق بندستان شدم

مولوی

۱۔ مقلوب مرد سادہ و آن بھائی مرہ کہ مقلوب دلی غلام است ۲۔ مقلوب عدل مراد آن بھائی دیوان خانہ عقل عدل را است

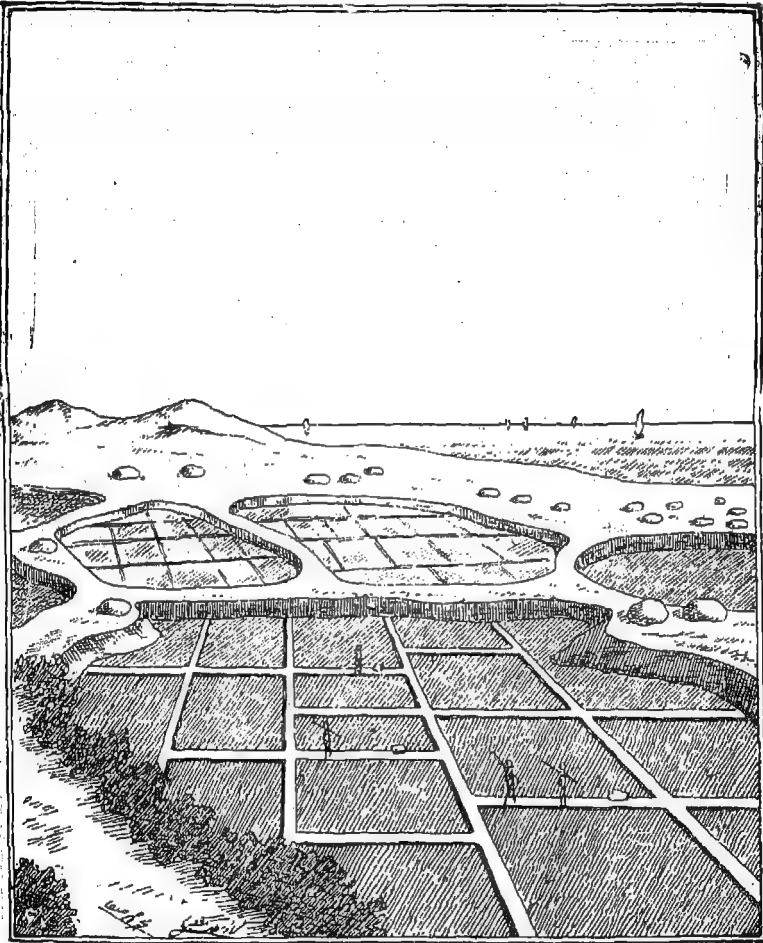
۳۔ پناہ بندہ جان ۴۔ شاید کہ ۵۔ بزودی ۶۔ بارگاہ ۷۔ ایدر یعنی اینجا و گزینہ

معنی شعر انیت کہ با عجب گشتم کرا و اصد پر است باشد بیادت کہ ہم نیک بندہ شام

## اجحار ملخی

علامت اجحار ملخی اینست که در آب با سانی مل میزند اجحار ملخی غالباً از تخیر آب شور بل میآیند و بدیخت است که هر کجا نگراری دیده شود گویند وقتی دریاچه یا دریا بوده است و آب آن بتأثیر حرارت خورشید خشکیده و نمک آن بجای مانده اطراف دریاچه حوض سلطان تا هزار گز نگراری است که از تخیر آب بوجود آمده است

سنگ گچ و نمک طعام از اجحار ملخی میباشند سنگ گچ سنگی است سفید و نرم که با ناخن مخلط شود پاره از سنگهای گچ بسیار سفید و براق و پاره بشیه بکف صابونی است که بتجزیه باشد سنگ گچ در اغلب نقاط ایران خاصه در نواحی جنوب فردان است این سنگ را چون بکوزه برند و صد و بیست درجه حرارت دهند گچ می شود گچ را در سفید کردن منازل و در قاب گیر می بکار میبرند و مجسمه سازان آنرا با سرشیم مخلوط میکنند و آنرا مجسمه های مردم میسازند در جنوب ایران نوعی از سنگ گچ یافته میشود که با شن مخلوط است و باندک حرارتی پخته و تبدیل گچ میشود گچی که از این نوع سنگ بل میآید موسوم بگچ شوره است گچ شوره مانند گچ سفید چون در آب خمیر شود جوش بسیار و



نمک کرفق از دریا

بزودی سخت میگردد لیکن رنگ آن سفید نیست

نمک نیز در بسیاری از نقاط ایران وجود دارد و آنرا از زمین بگونه استخراج  
 میکنند کوه نمک توده بزرگی است از نمک متحرک شده که در قدیم الایام طبقات  
 زمین اشکافه و با سنگهای آتش فشانی بالا آمده است صخره نمک نیمه شفاف  
 و دارای رکهای سنج رنگ میباشد طعم آن با طعم نمک معمول تفاوتی ندارد  
 لیکن در رنگ شبیه بآن نیست  
 نمک را از آب دریای شیرگیرند

.. نمک .. ۲ - نقطه ۳ - سنگ شده

## حکم و امثال

ادبی را عقل میباید نه زور  
 برگزیده حسرت آوردن خطاست  
 خانه خالی به که پر از شیر و کرک  
 پایه پایه رفت باید سوی بام  
 هر که جمل است و زندگی دانش  
 چون غرض آمد هنر پوشیده شد

فارغ است از مدح و تعریف آفتاب  
 خشت بر دریا زدن بی حاصل است  
 مکن بدنامی بدیگاری  
 چشم آخربین تواند دید راست  
 آب خوش بی تشنگی ناخوش بود  
 هر که را شرم نیست ایمان نیست  
 بی ادب محروم ماند از لطف رب  
 خدرا حق بدتر از جرمش بود  
 مرد می بستر که مردم زادگی  
 آدمی مخفی است در زیر زبان  
 خانه پر شیشه را سنگی بس است  
 بی عصا کش چون بود احوال کور  
 عالمی را یک سخن دیران کند

## هرون الرشید

معروفترین و بزرگترین خلیفه عباسی هرون الرشید است که در سال ۱۷۰ هجری در بغداد پسند خلافت نشست و در سال ۱۹۳ در طوس وفات یافت در زمان هرون سلطنت آل عباس نصبحی تمام یافت و بلاد و ممالک اسلام را امن و آرامش فراگرفت و مردم تحصیل علوم و فنون متوجه شدند هرون مانند پدران خود با علمای غیر عرب خاصه ایرانیان توجهی خاص داشت و بدیجبت در زمان وی علمای و فضلا و فلاسفه ایران و روم دهند و دیگر ممالک بنفداد رفتند و بعضی از آنها که در طب و نجوم مهارت داشتند بهرون تقریب یافتند و او را بر نشر علوم و فنون توثیق و ترغیب کردند و بعضی کتب ریاضی و طب را از ائمه یونانی و فارسی ترجمه کردند و بعضی ترجمه نمودند هرون در سافرت به بلاد روم هر کجا کتابی بدست میآورد و بهنگام میفرستاد که ضبط و بهرجایی ترجمه شود

روفق سلطنت هرون بیشتر بواسطه براه که بود براه که خانواده ایرانی نژاد و اغلب از دانشمندان بودند رئیس این خانواده یحیی بن خالد است و دو پسر وی فضل و جعفر مدت هفده سال وزارت هرون داشتند و حل و عقد کلیه امور ایشان بود براه که در نشر علوم و فضایل کوشش بسیار میکردند و از بزرگت مساعی ایشان بوه



که بعد از العلم اسلام گردید و مسلمانان تحصیل علوم رغبت نمودند  
 هر دو نفر از رشید در سال هفدهم خلافت خود بر آنکه را قلع و قمع کرد و این کردار  
 فاسدیده سلطنت و می لطمه شدید وارد آورد و عاتقه مردم خاصه ایرانیان  
 از وی آزرده خاطر شدند و کار خراسان آشفت گردید تا بحدیکه هر دو نفر ناچار  
 شد خود بخیرسان رود و در سال ۱۹۲ روی بدان ولایت نهاد لیکن  
 در راه مریض شد و پنهان مریض بود تا در سال ۱۹۳ در طوس وفات یافت و  
 مدت خلافتش بیست و سه سال بود

۱- پهلوی دگال ۲- معانی معنی زبان ۳- گمشاد و بیست ۴- گوشه ها ۵- از رشید کردن بر انداختن

## حکایت

در روزه اند که زاهدی پاک طینت و پاکیزه سیرت در ناحیه از بغداد صومعه ساخته  
 بود و اوقات صبح و شام بعبادت ملک علام میگذاشت و ایندیگی از خریداران صادق  
 بر فقر و فاقه زاهد مطلع شد و جهت مدد معاش گاویشی فریب بر بیسلی نذر بصومعه  
 شیخ آورد و دزدی آنحال را مشاهده کرده قوت طامعه اش در کار آمد و روی  
 بصومعه زاهد نهاد و یوی نیز بصورت آدمیان با وی همسرا شد و دزد پرست  
 تو گیتی و کجا میروی جواب داد که دیوم و بصومعه زاهد میروم که او را بقتل رسانم

اکنون باز گوی که تو کیتی و حال تو چیست ز دگفت من مردی عیار پیشه ام  
 زاهد گاهیشی منسوبه دارد و میروم تا آنرا در دیده در وجه معاش خود صرف نمایم  
 پس روی براه آوردند شبناگاه بصومعه زاهد رسیدند زاهد از وظایف عباد  
 پرداخته بود و پنهان بر روی سجاده نشسته در خواب رفته و زو اندیشه کرد که  
 اگر دیو قصد کشتن وی کند گین که بیدار شده فریاد برکشد و مردم که در همیایی  
 ویند آگاه شوند و بدون گاه و شمع تر باشد و نیز در حجر افشاده بود که اگر دزد  
 گاه از خانه بیرون کند امکان دارد که زاهد از آواز دزدان خواب در آید  
 و کشتن او در توقف افتد پس دزد را گفت تو توقف کن و منمندی ده که زاهد را  
 بکشند اما تو گاه در آید ز دزد گفت تو توقف کن که من گاه و را بدزدم آنکه تو  
 ویرا بکش

این خلاف میان ایشان تمام گشت و آخر متعال هر دو سجده کشید و دزد  
 از روی اضطراب زاهد را آواز داد که اینجا دیوی است میخواهد ترا بکشد و نیز  
 فریاد کشید که اینجا زدیست میخواهد گاه و تو را ببرد  
 زاهد از عریبه ایشان بیدار شد و خروش برکشید همایگان در آمدند و ایشان  
 برد و بگریختند و نفس و مال زاهد بسبب خلاف دشمنان سالم و

محموط نماید

چرا این باید کشید از خلافت

چو دشمن اشد خلاف

نقص از افراز سبیل

- ۱- پرتگاه و خانقاه. ۲- پادشاه و زبانی خودداند. ۳- حرم و آرزو. ۴- تکلفات و آداب.
- ۵- فریب یافته بود. ۶- ممکن است. ۷- دشوار. ۸- برای. ۹- گفتگو. ۱۰- جان.

## دشمنی

ای پسر چند کن تا دشمن نیندازی پس اگر دشمنیت باشد بهیچوقت از یکدیگر جدا  
 و این باش از دشمن قوی پوسته بر خذر باش و خصم ضعیف را نیز خواه  
 شمار می کن که دوستان تو اضعاف دشمن باشند لیکن باید هزار دوست  
 ایک دشمن بگیر زیرا که آن هزار دوست از خط و حمایت تو غافل شوند و آن یک  
 دشمن از بدگما شدن تو غافل نشود یا قوی تر از خود دشمنی آغاز کن و اگر دشمنی  
 از تو زنیار خواهد بود و از زنیار ده برگ عدو شد و بمباش که همه خواهم مرد  
 و توشه آخرت جز فعل صالح نتواند بود اندازه هر کار خواه دوستی و خواه دشمنی  
 نگذار و از حد اعتدال تجاوز کن که اعتدال از عقل است با دوست دشمن  
 گشای آهسته و آهسته و هر دو را بر خیره تهدید کن و بر کار ناکرده لاف مزن .

و درونی کن از مردم منافق و در روی بر ضد باش از اردوهای هفت سر  
 مترس و از مردم تمام ترس که هر چه تمام بساغی پاره کند بسالی باز نتواند  
 دشمن دانا و باخود را از دوست نادان و بخر و بستر دان دوستی که خصم ترا  
 دشمن ندارد و بر اجزایشان بخوان دل در دوستی مردمان طاع و کینه جوی  
 بند که مانند کوهستان و دستهای دشمن شوند با دوست و دشمن کریم باش  
 تا به زبان سوده باشی از بهر سازش بی نص

۱- کشتن ۲- کمر ۳- چادر گری ۴- چندین برابر ۵- خواستن ۶-  
 پادشاهان ۷- بی سبب و بی ۸- ترسانیدن ایمان ۹- من چمن

### حکایت

مردی بود در مرود و او را رشید حاجی گفتندی و تخم بود و اطلاق بسیار  
 داشت و از او توانگر تر کسی نبود و سلطان محمود و مسعود را خدمت کرده بود  
 و دعوائی سخت بود و ظلم بسیار کرده بود و با خر و سبزه توبه کرده و بکار خویش  
 مشغول گشت و مسجد جامع بکوه بهرامیستی و بیج رفت و از ج بازار آمد و بنیاد  
 روزی چند تمام کرد

روزی در بازار در راه گلی را دید که گیش و از رنج گرمی سخت بیچاره گشته چاکر را

گفت این سنگ در آبرو دو بخانه آرد چون بخانه آرد دیرش بگردد بدست نیش  
 و در روغن بمالید و آن سگرا میداشت و دروش همیکرد تا نیک شه  
 پس از آن حج دیگر بکرد و بسیار خیر کرد و در حج و باخانه شد و برور و فرمان یافت  
 و مدتی گذشت او را بخواب دید نیکو حال گفتند ما نقل آنده بگ (خدای  
 یا تو چه کرد) گفت مرا رحمت و عنو کرد و آن چندان طاعت و خیر و حج مرا سود  
 داشت مگر از سنگ که بدست خویش او را بپسند و دم که مراند اگر دند که ترا داند  
 آن یک معاف گردیم و مرا از همه طاعتها آن یکی بود که دست گرفت  
 قصه زیباست

۱. از شهرهای خراسان متدیوم و از مرزهای آن که چتر است ۲. بزرگ داشت ۳. اصل نیکو در عربی
۴. همان را چون است و در فارسی یعنی فزایش و بزرگوار است ۵. بنام آن قاصت چنین ماندن
۶. حیوانی که دارای عفت و جرب است ۷. بخانه و وطن از گشت ۸. نمای از مردن ۹. از دودن بکاشل
۱۰. چنین و مقدر منع کردن و در اینجا یعنی دهن بیدن است ۱۱. بخشیده

## بیت

بیت بلند دارد زبونی کن که چرخ  
 هر جا زبون تریست بدو چهره شو

## اقسام گردش خون ۲

خون دو قسم گردش دارد بزرگ و کوچک

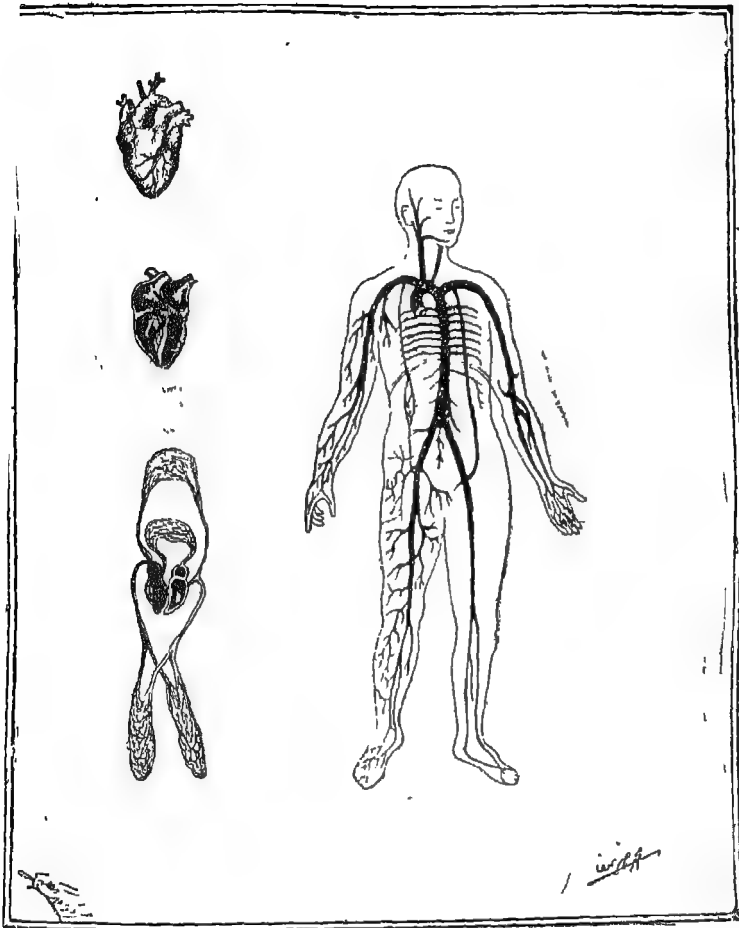
گردش بزرگ بدین ترتیب است که بواسطه انقباض قلب خون در شریانها  
میشود و در تمام بدن دور میزند و آنگاه از راه عروق شعریه داخل ادرده میشود و  
بر میگردد

گردش کوچک بدین ترتیب است که خون وریدی که قلب برگشته است از راه  
شریان دیگر که موسوم بشریان ریوی است بدوریه میرود و در آنجا تصفیه میشود و از  
راه وریدهای ریوی قلب بر میگردد

در هر مرتبه که قلب منقبض و خون وارد شریانها میگردد بخشی در شریانها پاشیده میشود که آن  
انقباض تعبیر میکنند

نبض در جائیکه شریان مجاور سطح بدن «زیر پوست» باشد مخصوصاً در مچ دست  
بخوبی محسوس است و از روی آن تندی یا کندی حرکت قلب معلوم میگردد  
نبض جوان سالم المزاج در بسره دقیقه هفتاد و الی هشتاد پنج مرتبه میزند و در حال  
تب و جهنم و ورزش و حرکات شدید تند تر میشود

فایده گردش خون بطوریکه گفته شد رسانیدن مواد غذایی است بدن بنابر این



جهاز گردش خون

فلک و دشمن خون کند شود بدن نجوبی تنه نمیکنند و انسان عین رفته رفته هلاک می شود  
 چنانکه طالب تندرستی است باید از پوشیدن لباس تنگ و محکم بپوشد و بپوشد  
 بند جوراب و دستمال کردن و امثال این امور که مانع آزادی گردش خون است  
 پرهیز کند

۱- هم کشیده و جمع شدن ۲- جسد درید ۳- هم کشیده و جمع شده است ۴- بیش و زیاده

۵- نزدیک و متصل

## خرس و شناگر

خری از حرس لقمه بر لب رود	بهر ماهی گرفتن آمده بود
ناگه از آب ماهی بر جست	برد حالی بصید ماهی دست
پایش از جای شد در آب افتاد	پوستین از خطا در آب نهاد
آب بس تیز بوده پنهان	خرس میکن در آب شد مضطرب
دست و پا زبسی و سود داشت	عاقبت خویش را در آب گذاشت
پنج خکی که پشم ناکده	باشد از رخت و پخت آکنده
هر سر آب چرخ زن میرفت	دست شسته ز جان تن میرفت
و شناور ز دور بر لب آب	بهر کاری هسی شد شتاب





شناگر در آب و دهانه خرس او را گرفته و فقیش در ساحل با او حرف میزند

چشمان ناگهی فتاد بر آن	در تحسیر شد خیره در آن
کاین چه چیز است مرد یازده	پوستی از قاشق آکنده است
آن یکی بر کنار منزل ساخت	وان دگر خویش را در آب خست
استنا کرد تا بآن برسد	خرس خود مخلصی همی طلبید
در شاور دوست زد محکم	یازماند از شناسنا و رهم
اندر آن موج کشته از جان سیر	گاه یا لا همی شده گد زیر
یار چون دید حال او ز کنار	بانگ برداشت گامی گرامی بار
گر گرانست پوست بگذارش	هم بدان موج آب چپارش
گفت من پوست را گذاشته ام	دست او پوست باز داشته ام
پوست از من همی نداد دوست	بلکه شستم یزد و پنجه شکست

چای

۵- چسبن در آب نهادن نمایه از کار مکرر کردن است و مراد در این بیت این است که خرس تن خود را بپوست  
 ۶- گد یا لا ۷- گد چار و مننه و مانده ۸- چیزی که در زیر پا باشد و پسین بخش شود و در

و اینجا یعنی اسباب ویشیاء و تالی و تان و تبت

۹- شتا ۱۰- رانی و پنا بجا

# آب

آب جسمی است سیال که رنگ و بوی و لعم ندارد و چون در یکجا شراکم گردد کمبود یا بمرز رنگ می نماید و اگر بر رنگ دیگر دیده شود یا طعم در اینجا خاص داشته باشد بوی طعم اجسام خارجی است که در آن محلول و با آن مزوج گردیده است آب را قدما جسمی بشط می دانستند لیکن تا آخرین آنرا تجربه کرده و دریافته اند که از دو عنصر موسوم با کیرشن و یدرژن مرکب می باشد در عالم آب خالص نایب نمی شود و آب از هر کجا بدست آید با املاح و اجسام دیگر آمیخته است و اگر خالص آنرا بخواهند باید آنرا بطریق علمی بپوشانند و تقطیر کنند

انسان برای بقای زندگی باید به سه روز آب بخورد و اگر سه روز آب نپوشد از تشنگی هلاک خواهد شد آب آشامیدن باید پاک و پاکیزه باشد و مواد و اجسام خارجی که بدن مضرت است در آن نباشد برای اطمینان پاکیزگی آب بهترین وسیله آنست که آب را قبل از آشامیدن صاف کنند بهترین آبها برای آشامیدن آب چشمه و نهر جاری است و آشامیدن آب چاه و برکه و آب را که خاصه اگر بدبو یا بد مزه شده باشد بسیار مضرت و باعث حصبه

## بیماری دیگر است

بعض مردم برای حفظ آب جوشیده یا قطره بخورند غافل از آنکه آب جوشیده  
بمانظر که از میکروب مضر خالی است از میکروبهای نافع و موادیکه بایه تقویت  
بدنست نیز خالی میباشد و آشامیدن آن نتیجه جز گنجینی معده و سوء هضم ندارد فقط  
در موقعی باید آب جوشیده آشامید که آب صاف و پاک بدست نیاید و یا  
امراض سارثیه اربعه و باد امثال آن شایع باشد و در هر حال باید آن  
آشامیدن آب دست خورده و آلوده پرمیز نو که آشامیدن چنین آب موجب  
امراض شدید است

خوردن آب برف و یخ مضر است در تابستان برای خنک کردن آب  
نباید برف یا یخ در آن بیدارند بهتر است که ظرف آب را در میان برف و یخ  
بگذارند تا خنک گردد

آشامیدن آب بعد از خواب بلا فاصله و در حالی که بدن عرق دارد جایز نیست  
هر کس باید در پاکیزه داشتن آب حوض و آب انبار خانه خویش بکوشد و آن را  
آلوده و نجاسات نموده همچنین لباس و ظروف کثیف را در آب جاری گنجاند  
میرود و تشوید و مجاری آب را کشیف و آلوده سازد

اشخاصیکه بنادانی و غفلت آب جاری و مجاری آبرالوده میکنند مرکب گنجایی  
عظیم میوند چه خود و گروهبی از مردم را مبتلا با مراض گوناگون میسازند  
ایرانیان قدیم در پاکیزه داشتن آب دقت بسیار میکردند و آلوده ساختن آب در  
این ایشان حرام و ممنوع بود

۱- روان ۲- روی بهم انباشته ۳- آب شده و حل شده ۴- آغشته ۵- بسیدگی را گویند  
گزاره جسم مختلف ترکیب نشده و بی جز باشد ۶- جمع یعنی نمک ۷- تغییر شده ۸- مرآت کنند

۱- جمع جبری بمناسبت بکند

## حکایت

آدرده اند که حسن بن سهل وزیر مأمون روزی از کوچه میگذشت سقائی پیر  
ماتوان دید که شکی آب برودش دارد و لش برومی بسوخت و او را پیش خود  
و حاش برپسید پیر گفت مردی عیالمندم و از سقائی لقمه نانی بدست میآورم  
حسن دوات و قلم طلبید و خواست او را حواله بنزار درم نویسد بامشب  
صد هزار درم نوشت و حواله بقا داد و گفت این ورقه را بخازن من ده آنچه  
ترا دهد بستان متعجلاً بگرفت و نزد خازن برد خازن چون ورقه را  
بخواند در عجب شد و در دم خدمت حسن شتافت و گفت چون تقاضا کرد

در هم بخشند دیگر متوقفان را چه عطا باید فرمود حسن گفت راست میگوئی و حاجت  
من بنحواشم هزار در هم بویسم و صد هزار بی اراده بر قلم جاری شده است لیکن  
همان که نوشته شده است باید داد و حواله را عوض نباید کرد تا بصف عقل  
و رکالت رای شناخته شوم

«بجبر»

۵- تاریخ تولد ۲- زشتی

## علی بن موسی الرضا

ابو الحسن علی بن موسی الرضا امام هشتم در سال ۱۵۲ هجری در مدینه متولد گردید  
و در سال ۲۰۳ در طوس رحلت نمود سبب مسافرت آنحضرت بخراسان آن  
بود که مأمون بنصفین خلیفه عباسی خواست او را ولیع خود گرداند پس تنی چند از  
خواص ابانا مدینه فرستاد و حضرتش را بخراسان طلبید رضا پس از  
تجدید و تأمل بسیار دعوت مأمور را بپذیرفت و عزیمت کرد و چون بمرو  
وارد شد مأمون او را دعوت کرد که بمرو رود حاضر ساخت و حضرت صفارا  
نیز بخواند و آنگاه روی بجماعت کرد و گفت برای تعیین ولیع تمام بنی عباس  
و اولاد علی را بنظر آوردم و کس افضل و اتمی و اعلم از علی بن موسی نیافتم و او  
بدین مقام از هر کس منزه تر دیدم و اینک او را ولیع خویش ساختم و شما

انزیم که با او بیعت کنند اهل مرو با حضرت رضا بیعت کردند و مأمون دختر  
خود را بدان حضرت داد و دیرالقب الرضا لقب ساخت و فرمود تا نام وی  
بر درسم و دینار نقش کنند و رنگ سیاه را که شاربنی عباس است ترک  
گویند و بگی جامه بنیز پوشند و علمها را بر رنگ بنر که شعار آل علی است در آورند  
و آگاه بولات و حکام اطراف دستور داد که از مردمان برای آنحضرت  
بیعت گیرند و شعار آل عباس ابشار آل علی مبدل کنند

چون فرمان مأمون بغداد رسید بنی عباس که در آن شهر بودند اطاعت  
نکردند و گفتند اینمه کار فضل بن مهمل وزیر مأمون است و ما هیچگاه تن در نخواهیم  
داد که خلافت از خاندان بایرون رود پس مأمون از خلافت خلع و با عثم دی  
ابراهم بن مهدی بیعت کردند چون این خبر بمأمون رسید از مرو روی بطوس  
نهاد تا از آنجا بغداد شود و همیکه بسرخس رسید وزیر و فی فضل بن سهل را در کرمانه  
بقتل رسانیدند مأمون پس از گشته شدن فضل بطوس رفت و در طوس حضرت رضا  
را مسموم ساخت و پس از وفات آنحضرت برای رفع بدگمانی مردم بر جنازه  
وی نماز گذارد و فرمان داد تا جسد وی را در بقعه هرون بخاک سپردند

مأمون پس از وفات حضرت رضا بندها و رفت اهل بغداد سرباطاعت او

منادند و ابراهیم مدتی نخی بود تا بالا آید دستگیر شد و مأمورین از گناه او دگدشت  
حضرت رضا را نزد شیعه آشنا عسری رتبه و مقامی خاص است چه مذہب شیعه  
در زمان آنحضرت ایست و اعتباری عظیم یافت و شیعه در انظار مردمان مغرب  
محترم گردیدند قبر حضرت رضا در مشهد مقدس زیارتگاه مسلمانان خاصه شیعیان  
و بسه سال گروہی پیشمار از بلاد و ممالک اسلامی بزیاارت آن مکان شریف میرفت

۱- سفر زندان و اولاد عباس ۲- فاشتر ۳- پرسیزگار ۴- اناتر ۵- حیات

ششم ۶- دایان و فرمانزبان

## حکایت

اسکندر یکی از کارداران را از اعلی شریف عزل کرد و علی خیش بومی داد و روزی آمد  
بر اسکندر درآمد اسکندر او را گفت چگونه می بینی علی خوش را گفت زندگانی پادشاه  
در ازباد مرد بعل شریف بزرگ نکرد و در هر عمل که هست نیکو سیرتی می باید داد  
انصاف اسکندر را خوش آمد و علی دیر ا بومی باز داد

خواهی از منصب بلند بکوش تا بفضل و سحر کنی پیوند  
نه منصب بود بلندی مرد بلکه منصب شود مجرد بلند

بازستان بجا

۱- با شرافت و محترم ۲- بخت و خدایه



## اجحار خوشنی

اجحار خوشنی نباتات و اشجار قدیمه اند که بترتیب خاص در اعماق زمین مدفون  
اند و متحجر شده اند علامت جحر خوشنی آنست که بجوارت آتش مشتعل گردند  
اجحار خوشنی انواع بسیار و متمرده و متفرآنها زغال سنگ و نفت و غیره است

## زغال سنگ

در روزگار ان بسیار قدیم اغلب نشاط زمین از جنگلهای و نباتات و درختان عظیم  
پوشیده بود بعضی این جنگلهای وسیع با تاقی و بعضی دیگر در سواحل مردابی  
دریاها و دریاچه ها بوجود آمده بودند این جنگلهای برور زمان در زیر آب فرو رفت  
و طبقه طبقه روی یکدیگر قرار گرفتند و بعضی آنها را آب از جای کنده با خود برد  
و درختان آنها را در وادیهای تنگ تراکم ساخت شن و خاک و دیگر مواد  
راشبه روی اشجار و نباتات را که بدین ترتیب مدفون شده بودند پوشانید و  
نشاری سخت بر آنها وارد آورد و اشجار و نباتات مزبور بواسطه فشار طبقات  
فوقانی و بواسطه حرارت اندرون زمین در بنهم فشرده و سوخته و رفته رفته  
بمدل بزغال سنگ شدند

پس به معدن زغال سنگ که در اعماق زمین مدفون و مشهور میباشد

از جنگلهای عظیم موجود آمده است و پس بر این مطلب آنکه در روی پاره از طبقات  
از خال سنگ شکل نباتات یا نقش برگ درختان و گلهای نجوبی دیده میشود .  
در طبقات تحتانی معدن ریشه های درختان و نباتات مشاهده میشود که به صورت  
و حالت نخستین متحجر گردیده اند و در طبقات بالاتر تنه و ساق همان درختان را  
می بینیم که بطور عمودی بر پایی مانده و زغال سنگ شده اند  
معدن زغال سنگ در اغلب نقاط زمین وجود دارد و در امریکا و بعضی  
مالک اروپا فراوان است

۱- شعله در برافروخته ۲- بزرگ تنه - تنه در ۳- انباشته ۴- موادی که در تنه

تغذیه

## حکم و امثال

مرد چون بگری دل است و زبان  
و وزیر امید در از بود

جان و دهنده چون دهنی نانش  
عقل و دولت قرین یکدیگرند  
تا نفس است آرزو باقی است

زجر بکشم شود زخم شخونی  
 ننگ بازو جشی مرده نگاه  
 از پس مرده و نباید گفت  
 بند و رنج باش و راحت بین  
 حرف حق را اثر بود در دل  
 از گرانمان گوان بود بسیم نیر  
 خویش بن ویت پرست یکی است  
 دیده دوست عیب پوش بود  
 خافل و مرده هر دو یکسانند  
 آدمی از زبان خود بلاست  
 عزت بدبیر کارکن  
 هر که را صبر نیست سخت نیست  
 باغ دیدن خدای روح بود  
 دیده بانی مجزود و کور

## آداب مهمان و میزبان

مردمان بجایه راهسرد و زمیان مکن که حق مهمان نبر استوانی ادا کردن بجز  
 بیکاه چند بار میزبانی خواهی کرد و آن که سه بار خواهی کرد یکبار کن و نقاشات آن  
 سه مهمانی را درین یک مهمانی بکار برتا خوان تو از همه نقص عیبی برمی بود و  
 زبان طاعتان و صحویان بر تو گشاده شود

چون مهمان بخانه تو در آید او را پیش از رو و پیر یک را بفرما و حال تقرب بی نمای  
 و چون خوان نهادی از میهمان عذرخواه و هر ساعت گوی ای فلان نیک بخور  
 چرا پس نخوری بجان تو شرم مکن لایق شان تو چیزی نتوانستم کرد بار دیگر  
 ان شاء الله عذر آن باز خواهم که این عادت فردو مایگان است نه بندگان  
 و از اینگونه سخنان مهمان شرمزده گردد و مان نتواند خورد و نمیسازد خوان بر خیزد  
 چون مهمان از طعام فارغ شدند چاکران و بندگان ایشانرا نیکو نقد کن که ایشان  
 نام نیک و بد بد بر بند

پس اگر مهمان شوی مهمان بر کس مشو که شمت رازیان دارد و چون خانه میزبان  
 مدومی جانی نشین که جای تو بود و اگر میزبان از آشنایان تو بود و ترا در خانه  
 مدومی دکالتی باشد بر سر سفره کار فرمانی مکن و با چاکران میزبان گوی که آن

اطراف جهان روی بنیاد نهادند و ترقی علوم که در عهد مرون شروع شده بود  
در زمان پیرش مأمون تجد کمال رسید

بنائی که مأمون نهاد پس از وی تا مدتی برقرار ماند اغلب کتابهای علمی که اهمیت  
داشت رفته رفته بمرئی ترجمه شد و در بلاد اسلامی کتابخانه های معتبر تأسیس یافت  
و علوم رو به ترقی گذاشت و صنعت کاغذ سازی و صحنی و فن خطاطی رائج گردید  
مأمون ششمین خلیفه عباسی و از میان خلفا بخردمند و دوراندیشی موسوم و معروفست  
مادر مأمون ایرانی و از اهل خراسان بود و خراسانیان مأمون را خواهر زاده  
خود میخواندند و در جنگ با محمد امین و برائت سعادت بسیار کردند وزیر مأمون  
فضل بن سهل پس از وی برادرش حسن بن سهل بود و این همه دو ایرانی نژاد  
بودند مأمون خراسان را مرکز خلافت ساخت و غالباً در مرو اقامت داشت  
وفات وی در سال ۲۱۸ هجری و مدت خلافتش بیست سال بود

۱- تقدیر ۲- نامبردار و ششاهمه ۳- یاری و نغرت

بیت

«دوشی را همه را شخص کم است  
دشمنی را یکی بود بسیار»

## کشورستانی اردشیر

چون اردشیر بکنار دریای فارس میسر مردمان از هر سوی روی بدو نهادند و  
 در زبان جهم که تباک نام داشت با پسران و سپاهای گران بدو پیوست  
 اردشیر تباک را سپهسالار گرد و بالشکری عظیم بجهت بزم سپارد و آن شد و  
 در اشکست داد و آسخر را گرفت و بجای نیای خویش بابک بفرمانروائی و  
 شهر یاری نشست آنگاه گنجائی را که بابک آکنده و پنهان کرده بود بگشود و سپاه  
 درویم بداد و بالشکری آراسته رو بری نهاد و بار و دوان جنگ کرد و در اسفل  
 مانت وری را بتصرف خویش در آورد آنگاه دختر اردوان را بزنی بگرفت و  
 دو ماه در ری ماند پس بهارس بازگشت و لشکران فیروزی که یافته بود شهر  
 اردشیر خنجره را بنا کرد و دیه با آبادان ساخت و فرمود تا همه جای آن شهر  
 بنمایند

اردشیر پس از فتح ری کردستان را فتح کرد و آنگاه لشکر کمران کشید و ایتوب  
 بوی آگاهی رسید که مهرک نوشن را با سپاهای بجز از جهم بار و دشیر خنجره  
 و آن شهر را غارت کرده و خزانه شهر یار را بتاراج برده است اردشیر  
 بیدرنگ بفرار شد و از آنجا بالشکری گران بجهت رفت و مهرک را بگرفت

و بخت پس کبریا مان باز گشت و آن ولایت را که شود پس از آن تسخیر دیگر بلاد ایران  
چو داخت و در کشودن شهرها و در کارهای بس شگفت کرد تا ملوک طوائف را  
بر انداخت و ملک را یکسر بر زیر فرمان آورد و آنگاه بجهان داری نشست و  
و داد و پیشه کرد

۱- حاکم دال ۲- ام دیوئی است از فارس ۳- نر بهم اول می یک حصار چندیست که در آن کوه رود  
نیز گند و بنی شل است که در آن ۴- ایران نام قدیم هفت اشکده و هم داشتند که هر یک نوب یکی از ستارگان بود و در دست  
یکی از آنها آتش برآمده بود و بهرام است ۵- بنیاب ۶- بحار اول فعد و حصار ۷- عیب ..

## اجزاء خوشنی ۲

### اقسام زغال سنگ

زغال سنگ جسمی است تیره و شفاف و از خواص این جسم آنست که هرگاه قطعه  
و از آنرا بفرودند و ناگهان در آب فرود برند جسمی شبن و تیره رنگ میشود که با شبنج  
شباهت تام دارد و فرغینان این جسم را الک می نامند  
زغال سنگ را بمقدار کربنی که دارد باقسام مختلف تقسیم کرده اند  
از جمله زغال سنگ نارس است که صدی پنجاه الی شصت کربن دارد و باقی اجزاء  
آن مواد خارجی است زغال سنگ نارس بدشواری میسوزد و هنگام سوختن

جونی تند و زننده میدهد معدن زغال سنگ نارس در امریکای شمالی و شمال  
 اروپا بسیار است و محل آن با تلاق یا دریاچه های کم عمق است که متدراجا از مواد  
 نباتی پر شده و مخزنی از زغال نارس تشکیل داده است برای استخراج این  
 زغال زمین را میکنند و زغال را قطعه قطعه بیرون میآورند و میخشانند و آنکا بهر  
 موصفتی میزنند

نوع دیگر زغال سنگ نیم رس است که صدی پنجاه پنج الی هفتاد پنج کربن دارد  
 و هنگام سوختن دود بسیار میکند و شعله اش بلند است

نوع دیگر زغال سنگ رسیده است که صدی هفتاد پنج الی نود و کربن دارد  
 و آن یا خشک است و یا چرب زغال خشک در ماشین ها و کارخانه ها و سازه  
 میسوزانند و زغال چرب را تقطیر میکنند و گاز چراغ از آن بدست میآورند  
 در آلمان و بعضی ممالک دیگر نوعی از زغال سنگ یافته میشود که تقریباً خالص  
 بسیار نرم است و مواد خارجی کم دارد این زغال را با مواد دیگر مخلوط میکنند  
 و از آن جدا میسازند



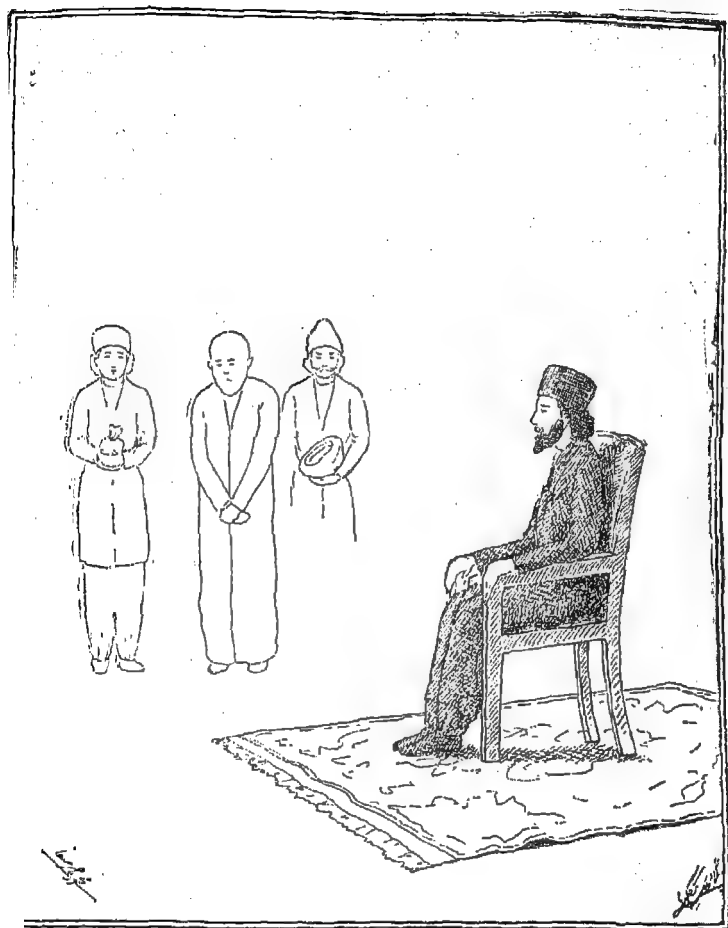
## حکایت

در زمان عهد الدوله دلی جوانی دو کیسه زر نزد قاضی ری بود بخت گدازد و خود  
بمصرف و عیش بطول انجامید چون پس از چند سال باز آمد نزد قاضی شد و ابا  
خویش بخواست قاضی ویرا پانچی نداد جوان اصرار کرد قاضی گفت گریه کن  
شده که چسین دعوی میکنی اگر بار دیگر از این سخنان گوئی ترا بدار التجانین درستم  
جوان تبرید و بنو میدی و حسرت از نزد قاضی بیرون شد و مالان و گریان بهرست  
یکی از خاصان عهد الدوله او را بدید و حالش برپسید جوان قصه خویش گفت  
این شخص ویرا بخدمت عهد الدوله برد و صورت حالش باز نمود عهد الدوله ویرا  
فرمود روزی چند همان این مرد باش تا ز تو از قاضی باز ستانم و بتورسانم  
انگاه کس بطلب قاضی فرستاد و او را در خلوت بحضور خواند و با خود بخزانہ برد و چند  
زر و سیم و جواهر بوی نمود که خیره گشت پس بقاضی گفت میخواهم این مال را بتو  
بپارم که پنهان نگاهداری و ستر آن بایچکس نگوئی و بعد از مرگ من جمله آن مال را  
بدختران من دهی چه تیرسم پسران من چیزی از مال من بپشان ندهند اکنون  
برو و در سیرای خود سردابی محکم بساز که گنجایش این اموال داشته باشد و چون  
مساخته شد آنرا بمن بنمای قاضی قبول کرد و با شرف و مسرت تمام برفت و در راه

با خود میانیشید که بخت یاری کرد و گنجی بزرگ بدستم افتاد عضدالدوله عیسی مستقی  
 بصره است و بزودی خواهد فرمودن این اموال را که آفریده از آن مطلع نیست  
 برایگان خواهیم برد چون بجا رسید در حال معارضه خواست و فرمود تا سردار  
 مستحکم در سرای وی بساختند و چون ساخته و پرداخته شد امیر را آگاهی داده  
 امیر شبانه بسرای وی رفت و آن سردار بید و پسندید و گفت مظهر باش  
 که بمن دو روزه اموال را بجا نه تو خواهی فرستاد

آنگاه بسرای خود بازگشت و آن جوان را احضار کرد و بدو گفت فردا نزد قاضی  
 وزیر خود از وی بخواه و بگویی که اگر زر من ندی شکایت بعضدالدوله برم چون  
 چنان کرد قاضی با خود اندیشید که اگر این جوان شکایت بامیر بر داند اما  
 من شک و تردید پیدا شود و اموال خویش من سپرد و آن گنج با دوا و دراز  
 من بروه بهتر است که این اندک زر بدهم و در عوض گنجی بنیت برم پس زه  
 بگو از ابی کم و کاست بوی تسلیم کرد و از وی سعادت بسیار خواست که نخست  
 ترانشا ختم

جوان زر را برگرفت و بید رنگ بخدمت عضدالدوله شافت و حال گفت  
 و زر بنمود عضدالدوله در حال قاضی را احضار کرد و بوی گفت ای قاضی این



قاضي مغرول در حضور عضد الدوله

جوانها شناسی قاضی که چشم بر آبخوان و کیسه های زرا افتاد دانست که عضد الله  
 انتمه بدیر برای کشت خیانت وی و باز گرفتن امانت جوان بکار برده است  
 درنگ از رویش پرید عضد الله و فرمود او را فرو کشیدند و دستار از سرش  
 برگرفتند و از منصب قضا معزولش کردند  
 نخل زیبا تنهار

۱- امانت ۲- جای دیوانگان ۳- زیر بنی ۴- بخور ۵- حودثی ۶- منت و رحمت

### عفو و انماض

بی سپهر اگر کسی گناهی کند اندر دل خویش عذر گناه او بخواهد که او آدمی است  
 و آدمی در معرض خطاست بهر چیزی خشناک شود و بهنگام تغییر حال و انضاج خشم  
 خود نمه و خور و چون گناهی از تو عذر خواهند عفو بر خویش واجب دان .  
 و چون عفو کردی دیگر از گناه یاد می آید و هر جا عقوبت لازم آید اندر خور گناه  
 عقوبت فرمای مگر می راکه عذر خواهد اجابت کن و بدانکه هیچ گناه نیست  
 که بعد از نیر زو اگر حاجت مند پیرا تو حاجت اشد حاجت ویرا بر آورد و اگر  
 ترا حاجت اشد از مرد که تم حاجت بخواه و از مکنات بخواه تا امید اجابت  
 بود و اگر حاجت تو روا نکند از بخت خویش بین و از آن کس که مکن .  
 و اگر حاجت بشی اشد خوشتن را استحق رحمت دان که گفته اند کرمی که محمد

لیلی کرد و مستحق رحمت است  
از قاضی سارشل بنی رخص

۱- اگر کون شدن ۲- رشتگی و نفرت ۳- بزرگوار و جوانمرد ۴- چیزهای شدنی ۵- نزدیکی

## جالینوس دیوانه

گفت جالینوس با اصحاب خود	مرمرا تا آن فلان دامرو ده
پس بدو گفت آن کی کای و ذوقش	این دو خواهند از بهر خون
دور از عقل تو دیگر این مگو	گفت در من کرد این دیوانه رو
ساعتی در روی من خوش بگریه	چشم زد استین من کشید
گر نه جنیت بدی در من ازو	کی رخ آوردی من آن نشت رو
گر ندیدی جنس او کی آمدی	کی بغیر جنس خود را بر زدی
چون دو کس بر هم ز ندبی هیچ شک	در میان شان هست قدر مشترک

مولوی

۱- صاحب چندین علم ۲- دیوانگی ۳- امریکه و مغربیه و پذیرد آن هر کینه

## بیت

جنیت ابهام چو دیک هست  
کز درون خالی از برون هست

## خوردن و گوارش

زندگانی را معمولاً چراغ تشبیه میکنند و چون حیات کسی پایان رسد میگویند چراغ  
همیشش خاموش شد برای روشن بودن چراغ زندگی ماده در گار است  
که خون نایمده میشود

خون از مواد غذایی بلل میآید و بدیخت است که خوردن را مانند دم زدن از لوازم  
زندگی شمرده اند غذا نیکو انسان میخورد و هنگامی جبب قوت و زیادت بخور  
و بقای زندگی است که خوب گوارش شود

همه از یاد سگاه گوارش شستست بردمان و دندانها و حلق و مری و معده در د  
کوچک در د و بزرگ

و دندان ماده است از جنس عاج تشبیه با استخوان لیکن سخت تر و محکمتر است  
است

هر دندان را یک تاج و یک ریشه است تاج آن قسمت دندانرا گویند که از  
لبه بیرون و مژنی است و سطح آنرا ماده سخت و صیقلی موسوم بنیافه گویند  
ریشه آن قسمت دندانرا گویند که در فک فرو رفته و ناپیدا است و روی آنرا  
ماده است و تشبیه به بار و چ پوشانیده است

انسان بالغ و سالم در هر هفت شانزده دندان دارد چهار پیشین (دشیا) که در  
وسط دایره و کار آنها بریدن غذاست و نیش (اینا ب) که در دو طرف  
دندانهای پیشین قرار یافته و دارای ریشه بلند و باجی باریک و تیز باشند  
و خاصیت آنها پاره کردن غذاست

بعد از نیشها در هر طرف یک پنجم دندان سرپهن و محکم ریشه است که دندان این  
موسومند و کار آنها نرم کردن غذاست

برآمدن دندان در اطفال از ماه ششم ولادت شروع و در اواخر سال ششم  
تقریباً موقوف میشود

این دندانها که دندان شیر می معروفست از سال نهم تا سال سیم  
بدرج می افتد و بجای آنها دندان اصلی میروید آخرین دندان که میروید  
چهار دندان بزرگ آسیاست که در انتهای فکین واقع میباشند  
غذا در دهان با دندان خورد و با آب دهان خمیر میشود آب دهان از غده  
که در زیر زبان و فک و گوش واقع است بیرون میاید آب دهان چون  
و فرو بردن غذا را آسان میازود و خاصیت دیگرش اینست که نشاسته را  
بعضی ماکولات از قبیل سیب زمینی و لوبیا و نان موجود است بماده قندی

تبدیل میکند مژده خدائی که یالغ نباشد وقتی معلوم میشود که بآب دمان ممرّوج  
گردد

۱- استخوان دندان فیل ۲- گوشت دندان ۳- نمایان ۴- دندانک ۵- برآمدگی

و گوی که در اعضا بهم میرسد ۶- مخدوینها

## حکم و امثال

اسب فریبه شود شود سرکش

مهرگر عقی بود کینه است

جامه باندازه قامت خوش است

صید پنج شیوه شهباز نیست

زشت بود دادن و دانخواستن

از سخن تراست زیان کس نکره

چشم دشمن همه بر عیب افتد

آنچه جاوید بماند نام است

نام توان یافت بخلق حسن

از شوره زمین سخن نرودید



خوشخوی همیشه خوش معاش است  
 و از و پس مرگ کی کند سره  
 نباشد زیر دامن کسی نماید  
 پایان شب بیه سفید است  
 دل چو غمی شد ز فستیری چه غم  
 رنج چو عادت شود آسودگی است  
 ره نتوان رفت پای گسان  
 بهر دو مان منت و نمان چپه

## اسمعیل سامانی

در فتنه سوم هجری بعضی از بزرگواران و جوانمردان غیرتمند ایران  
 همت بر آن گماشتند که استقلال از دست شده ایران را باز آورند.  
 و هر یک در مقام خود حکومتی مستقل برقرار و سلطنتی ایجاد کردند.  
 یکی از آن بزرگان اسمعیل سامانی است که در امارت خراسان، ماوراءالنهر  
 و استقلال یافت و سلسله سامانی را بانی و مؤسس گردید  
 بزرگان ایران را عادت بر آن بود که دانشمندان را محترم میدانستند و پاک

حقوق دوستان و خدمتگذاران قدیم را رعایت میکردند و در هر رتبه و مقام که  
 بودند رفتار ایشان نسبت باین دو گروه تغیر نیافت امیر اسمعیل نیز که نژادی  
 عالی داشت درین عادت پسندیده پیروی اسلاف میکرد و گاه چندان  
 مهاله نمیداد که باعث طاعت کوتاه نظران میگردد.

آورده اند که چون بامارت خراسان رسید یاران قدیم خویش را پیوسته  
 یا بیکر و بدیشان از روی صمیمانه مینفرستاد و در این کار طاعت  
 کردند که بخت و سکو و سلطنت را از این وارد گفت عفت خدا داد و تسلیم  
 کم نشود و سکو بی که از عزیز داشتن گرفتار نیایند کاسته شود همچنان کاسته

نمیشد آورده اند که وقتی در حضور روحی از این مقوله سخن میرفت گفت روزی  
 در سفر مذبح طاعت نمیشد بودم و برادر من اسحق با من بود محمد بن نصر که از دشمنان  
 روزگار بود در آمد من با احترام مقدم وی بر پای خاستم چون نصر برفت  
 برادر من اسحق مرا گفت تو فرما نزد ای خراسانی و شمت خویش نگاه میداری  
 اینم در رعیت و فرمانبردار است و اینگونه رفتار ترا در چشم وی حقیر نماید  
 منحن برادر مرا پسندید و در حال ادراجواب گفتم همان شب در خواب  
 آسمان دیدم که من و برادر من در حضور رسول خدای ایستاده ایم آن حضرت

بازوی مرا گرفت و گفت بکافات احترامی که محمد بن نصر نمودی ملک و در  
خاندان تو قرار یافت و آنگاه بجانب برادرم گریست و گفت آما برادر است  
که عالم را حیرت دهد و خاندان او را از سلطنت نصیب نخواهد بود .

۱- بخند و دوازده ۲- گشتگان و نیاکان ۳- عزیزان ۴- کشاورز و مصلحت

۵- بنفایم نشستن یعنی نشستن در دریاخانه است برای رسیدگی بخلقات مردم ۶- پادشاه و مصلحت

### پند و اندرز

اگر پسر سخندان و سخنگوی باش و هر چه گوئی راست گوی لیکن هستی که بدو غ  
ماند گوی سخن خویش را بسیکوترین و جدا کن تا مقبول مردمان افتد و پایه  
تو را بشناسند از یار بداندیش و بد آموز بگیریز بعسم مردم شادی کن  
تا مردمان نعم تو شادی نکنند داد و تا دادیابی خوب گوی تا خوب  
شوی خود را آنگاه نکو کار بنمای که نکو کاری کنی تا کندم نمای جو فردش نشانی  
از نیک و بد زود شادان و زود غمگین شو که این عادت که دوکان باشد غم و  
شادی خود با آنس گوی که تیار تو دارد حق را سحر شود اگر کسی با تو ستیز کند  
ویرا بسکوت و بردباری خاموش کن پیرا قبیله خویش را حرمت دار  
صحت جز با مردم نیکام کن که مردمان از صحت نخوانان نیکام گردند .

بنینی که روغن از کجاست ولیکن چون آنرا با گل نفثه یا میزند و چند گاه بر آن حال با  
دیگر روغن کجاش نخوانند و روغن یا گل نفثه اش گویند خوشخوی و مردپی  
کهن و از عادات نامتوده بر حذر باش هیچکس را بدی می آموزد که بدی آموختن مالی  
بد کردن است بایران عاقل و یاران شفیق مشورت کن نصیحت ایشان بشنو  
مردمان عالم و سخندان را حرمت دار از پرگویی سپهر که انسان اگر چه حکیم بود  
چون پرگویی باشد حکیم نماند و سخن او در وقتی نثار و هشتم فصل بی از تابوت سار

۱ - بیمار داشتن یعنی غمخیزی کردن است ۲ - بسرایی و معاشرت ۳ - مصه بان

### جامه

انسان چنانچه که هوا و آب و طعام احتیاج دارد بجامه نیز محتاج میباشد  
و اگر خود را لباس از سر ما و گرمای شدید به تصرف باد و هوای مختلف محفوظ  
ندارد و هلاک میشود پارچه لباس معمولاً از پشم یا پنبه یا کتان یا ابریشم است  
اغلب مردم در لباس پوشیدن شروط صحی را رعایت نمیکند و بدن خود را  
معرض رنجها و امراض گوناگون قرار میدهند از جمله آنکه در فصل زمستان  
لباسهای متعدد پوشین و ضخیم روی یکدیگر میپوشند و تصور میکنند که هر قدر  
لباس ضخیمتر و بیشتر باشد از سرما محفوظ تر خواهند بود برای احتراز از این عادات

مضر باید دانست که لباس بخودی خود گرمی ندارد و حرارتی که انسان از پوشیدن  
لباس احساس میکند حرارت بدن خود است که خارج میشود اگر انسان بپوشد  
باشد حرارت بدن او در فضا منتشر میگردد و اگر لباس پوشیده باشد حرارت  
بین بدن و لباس محفوظ میماند و انسان احساس گرمی میکند پس بهترین البسه در  
زمستان آنست که حرارت بدن را نیکوتر نگه دارد

مضامین لباسها در زمستان لباس پشمین و در تابستان لباس پنبه و کتان است  
و اما لباس ابریشمین در پشم فصل خوب نیست چه لباس حریر عرق بدن را از  
خشک شدن مانع میشود و بدن با آن لباس پیوسته مرطوب میماند  
باید لباس را با اختلاف فصول سال تغییر داد در تابستان لباس نازک و  
در زمستان لباس ضخیم پوشید

لباس باید نه بسیار تنگ باشد و نه بسیار منفرجه لباس بسیار تنگ مانع حرکت  
بدن و گردش خون است و در زمستان با نیکوترین لباس هوای گرمی که باید بین جلد  
و بدن موجود باشد از بین میرود و لباس بسیار فراخ حرارت بدن را حفظ نمیکند  
و بدتر از سرما و تصرف هوا مضر است

لباسی که در زیر پوشیده میشود و چسبیده به بدن است باید زود ببرد و عوض کرد

بهترین و مناسب ترین پارچه برای اینگونه لباس پارچه پنبه است که حرارت  
بدر از ایک میزان نگاه میدارد.

نگاه باید سبک و مانع تابش آفتاب بر صورت باشد  
از پوشیدن کفش تنگ باید پرهیز کرد چه کفش تنگ با بخشان و گت پاشا میآید  
و نگاه آهنگار با مراض سخت و و چار میسازد.

۱- مثل عارض شدت ۲- کفایت ۳- پرمسین کردن ۴- پاکنده ۵- جمع لباس منی  
۶- پوشاک دبار ۷- تنگ ۸- منوط

## حکایت

وقتی باغی شکاری با مرغی خانگی بپاشد در حیوتمه گینفت تو مرغی بیوفاد بعدی  
مرغ خانگی جواب داد و من چه بیوفانی دیده و کدام بعد می مشایده کرده با کفایت  
علامت بیوفانی تو آنست که با اینکه آدمیان در باره تو قلفظ نمایند و آب  
دانه میسازند و شب و روز بخطر و حرارت تو قیام میکنند هرگاه بگرفتن تو  
ایل میشوند از پیش و پس ایشان گریخته بام بام میپری و گوشه بگوشه میدوی و گاه  
با آنکه چنان خوری و خیم اگر دوسه روزی با ایشان الفت گیرم و اندوهست ایشان  
طعمه خورم حق آنرا نگاه داشته صید کنم و بدیشان دهم و هر چند دورتر رفته باشد

بهر آوازی که شنوم باز آیم نایبان گفت راست میگوئی باز آمدن تو و  
 گوشتن من از آنست که تو هرگز بازیرا بریخ کباب کرده ندیده و من بسیار مرغ  
 خانگی را بر تابه جریان دیده ام اگر تو نیز آن میدیدی هرگز گرد و ایشان گشتی  
 و اگر من بامم میگیرم تو گو به بگو میگریختی  
 فصل از ادبیات

۱- نری و سه بانی ۲- نماده ۳- پاسبانی و کلابانی ۴- قیام کردن بنی و قدم نمودن آن

۵- شورا که ۶- مرغ خانگی

## احجار سوتنی

### الماس

الماس یکی از گنجهای پربهیا باشد نوعی از زغال گشت و آن گزینی است  
 خالص صافی و شفاف و شبیه نور که نور را انکسر و منتشر میازد و بواسطه این فرایا  
 و خواص است که مردم آن را بقیمت گزاف میخرند و برای زینت بکار میبرند  
 الماس با بون مختلف سفید و زرد و آبی و گلی وجود دارد و الماس سیاه رنگ  
 نیز بطور ندرت دیده شده است رنگین شدن الماس بسبب مواد دیگر است  
 که با آن مخلوط میباشد و بنا بر این بهترین و گرانبهاترین اقسام آن الماس بی رنگ  
 که الماس مفید نامیده میشود.

الماس از غالب اجسام سخت تراست و فولاد و آهن و امثال آنرا منحل می کنند  
و شیشه بر آن شیشه را با آن می برند چون خواستند الماس را صیقلی و سطح سازند  
آنرا با سوده خودش می آیند

معدن الماس در هند و جزایر برنن و صومالی و برزیل و در جنوب افریقا موجود است  
الماس افریقا از الماس برزیل درشت تر لیکن درجه و فروغ از آن کمتر است  
الماس قیراط که تقریباً بوزن یک نخود است خرید و فروش می شود الماس معمولاً  
کوچک است و وزنش از پنج قیراط تجاوز نمی کند و اگر الماسی بزرگ حجمش در روید  
ایده بی اندازه گرانها و مطلوب و مرغوب خواهد بود

اول کسی که طبیعت الماس را شناخت و دانست که نوعی از زغال گشت  
می آید از دانشمندان فرانسه بود

۱- غذاهای خوب ترکیب شده ۲- سنگ را بزرگ دارند ۳- استیلاوات خاص ۴-

۵- محل است در اقیانوس ۶- از سنگ بزرگ می آید

## بیت

چو در طاس نشسته افتاد محو در آینه را چاره باید نه زود



## نماوان خوش لباس

یکی تازه برنامی نونخاسته  
در آمد برآزاده مردی حکیم  
یکمیش چو دید آنچنان بگذراند  
حور نا نوای سخن ساز کرد  
ز بر جاسخهای بسیار گفت  
نالش فیض و معنی صحیح  
به سپوده چون شد ز بانس روان  
برون میدهی از زبان عیش  
چو جامه سخن بی کم و کاست کن

بشایسته خلعت تن آراسته  
بخلوتهای قناعت مقیم  
بیالاور صدر مجلس نشاند  
در گفت و گویش او باز کرد  
ولی جمله بیرون ز تنبهار گفت  
بهر لفظ و معنی خطائی صریح  
بدو گفت پیر کهن کای جوان  
ز جامه چه میگیری این پردیش  
و یا جامه را با سخن است کن

جایی

۱- فتح اول قاعده در روش ۲- روش ۳- اشکار و واضح

## بیت

بر نقش که از چشم خرد پنهان  
جز در آینه تدبیر نگردد ظاهر

## امانت داری

دبی پسر تا توانی زندگانی نیکو کن در استگم و امین باش و بکوش که فریبنده  
نباشی و فریفته نشوی خاصه در داد و ستد که مرد را در داد و ستد توان شناخت  
امانت را کار بند که امانت را بچمبایی زر گفته اند امانت از کسی بندیر که بتو  
کمال اعتماد داشته باشد و از دیگر کس تا توانی پذیر که امانت پذیر قن بلا  
پذیر قن است زیرا که عاقبت از سه وجه بیرون نباشد اگر امانت بسامت  
بوی باز رسانی رنجی بر تو بماند و صاحب امانت به چوچه ممنون نباشد اگر امانت  
بر دست تو بماند شود کس باور ندارد و تو بخانت شتم گردی و غرامت دبی  
و در خصوص امانتی و دیگر کس بر تو اعتماد نکند و حشمت و آبروی تو برود و اگر  
شیطان ترا فریب دهد و در امانت طمع بندی و مکر شوی مطلقه آن در گردان  
تو بماند درین جهان برخوردار نباشی و در آن جهان بعقوبت خدا عی و حل

از تاج حسن به نفس نفس آید

مگر قار آئی

۱- مجازات

۲- گناه

۳- دشمنی

۴- ویران رفته

مکانات

## حکایت

در دیوان صاحب بن عباد کاشی بود بریغ نام که فضل و خمتی تمام داشت و یس  
 و می آن بود که خط مزور میساخت و نوشته های بی اصل درست میکرد و بمردم ضرر  
 و آزار میرسانید صاحب از این حکایت آگاه شد و در چاره آن فکری نمیداشت  
 زیرا نه پاک بریغ را میخواست که مردی سخت فاضل بود و نه میتوانست گناه او را  
 بر او آشکار سازد اتفاقاً اندرین حال صاحب مریض شد و مردم بیاد او  
 میفرستند روزی طبیب او را آتش مزور فرمود بود و هم درین روز بریغ  
 بیاد او رفت و پیش او نشست و چنانکه رسم باشد پرسید که صاحب چه  
 مرض است صاحب مرض خود را گفت آنگاه پرسید که دارو چه بخوری  
 گفت فلان دارو پس پرسید که طعام چه بخوری صاحب گفت آنچه تو بپزی  
 جمیع دانست که صاحب از سر او آگاه شده است گفت ای خداوند بستر تو  
 که دیگر نخم صاحب گفت اگر در گنجی من نیز از آنچه تاکنون کرده در گذرم

از قابر سماره ۱۱۱ که خیمه

ه - نویسنده و دبیر ۲ - خلاصه نقلی و محمول و نوعی از آتش که برای بیمار میزدند ۳ - اشاره

باینکه تو زود در خلاصه شکی، میسازی و هم نیز طبیب زود را میباید بخورم

## عصه الدوله

عصه الدوله دینی از پادشاهان بزرگ ایران است که نام وی در تاریخ بهیست  
 و اخرام یاد میشود این پادشاه دارای تپتی بلند و مجرد مندی و دور اندیشی  
 ممتاز بود و در تدبیر ملک عزم و خرمی بکمال داشت عصه الدوله فاضل و  
 دانشمند بود و شعر عربی را نیک میگفت علما و فضلا را تشویق میکرد و بقضا و مجت  
 و فلاسفه و اطباء و فقهیین و اودبا و شعرا مال بسیار می بخشید و با ایشان محالبت  
 و در مسائل علمی گفتگو میکرد علما و اودبا از اطراف بلاد بدرگاه وی میرسیدند  
 و از انعام و احسان وی بهره مند میشدند و بنام وی کتب علمی تألیف میکردند  
 عصه الدوله به عمارت و بنارسلی وافر داشت و در آبادی مملکت میکوشید.  
 بغداد را که روی بخرابی مهنه بوده از سر نو عمارت کرد و مردمان آن شهر را  
 و داشت که دیه پای ویران شده را آباد سازند در بغداد بیمارستانها  
 بساخت که مدت ها دایر و برقرار بود و آنرا مارستان عصبی میگفتند  
 و آه عراق و حجاز را تمسیر کرد و فرمود تا در اغلب طرق سراها و آبگیرها  
 بساختند و بر رودخانه پلها بستند و در اکثر بلاد بیمارستانها بنائید  
 کردند و در جمله آثار عصه الدوله پل است که از نزدیکی شیراز برود و کربته

لیکن بسند ایسر معروف است و از انبیه و آثار بزرگ ایران بشمار میرود  
 عهد الدوله در توس مملکت نیز جبه و جمد کافی بندول میداشت چنانکه موصل و  
 بکر را گرفت و کرگان و طبرستان را از قابوس و سیکر انزع کرد و برادر خود  
 مؤید الدوله را بر آن ناحیه فرمانروا ساخت

عظمت و شمت عهد الدوله پایه رسید که در بغداد بنام وی خطبه خواندند  
 و ملوک اطراف او را در رفع منازعات و مشاجرات خود حکم قرار دادند  
 عهد الدوله در سال ۳۷۲ در بغداد وفات یافت و او را در نجف در  
 جوار حضرت امیر المومنین دفن کردند

۱- در ایشی و آسیای ۲- جمع تیره و آن کسی است که علم شمع داند ۳- علای خبر و حدیثه

۴- پیلوفان و یکمان ۵- بنشین ۶- بندول منی بنشیده و بندول داشتن بجای اقامه گران

و بعد از آن استعمال می شود ۷- فاخته و گنج گو

قطعه

حلم کز اعمال نشانش نیست	کالبدی باشد و جانش نیست
حلم درخت و عمل او را شمر	خاص ز بهر ثمر آمد شجر
شاخ که بی میوه بود ناخوش است	مطبخیان را مدد آتش است -

## خشم اردشیر بر دختر اردوان

همین پسر اردوان که بند وستان گریخته بود یکی بانامه و پاره زهر نبرد و خواهر  
 خود که زن اردشیر بود بفرستاد تا اردشیر را مستوم و هلاک کند و دختر اردوان از  
 نامه پیرا در غریب خورده و در صدد هلاک اردشیر برآید روزی اردشیر  
 خسته و رنج از بخیر بازگشت و از راه نبرد دختر اردوان رفت و گرسنگی هلاک  
 گرد و دختر اردوان جامی پست و سکر که بر سر آویخته بود بدست وی داد و  
 اردشیر خواست از آن پست بخورد جام از دوشش بنفاد و بیگشت و دین  
 حال دختر اردوان را دید که سر آستیمه و لرزان است بدگمان شد و فرمود  
 تا آن پست بر خان خانگی دادند مرغان بخوردند و در حال نمردند  
 و اردشیر دستور خود گرانمایه را بنخواست و گفت با و افراهِ آگس که آهنگ خان  
 پادشاه کند چیت گرانمایه گفت چنین کسی کشتنی است اردشیر فرمود پس ام  
 اکنون دختر اردوان را ببر و بفرمای تا او را بکشند گرانمایه دست آن زن  
 بگیرفت و ببرد و زن در راه بوی گفت من آستیمه و اگر کشتی نستم فرزندم  
 بیگناه است بگذار تا منم زند من بدینا آید آنگاه چنان کن که پادشاه  
 خرموده است گرانمایه نبرد و اردشیر بازگشت و آنحال بازگفت اردشیر که



خستار دشير بر دختر اردوان

پنهان خشناک بود گفت سخن او پذیر و در شش تعجیل کن گر انایه برگشت  
 ای خود اندیشید که اکنون پادشاه خشناک است و شاید روزی از فرمان  
 خویش پشیمان شود پس دختر اردوان را برای خویش بُرد و در خانه نهاد  
 پسندیده جامی داد و بر زن خویش گفت که او را چنانکه کس آگاه نگردد پرتو  
 و تیماری کن دختر اردوان در سرای گر انایه پسری برادر آن پسر را شاپور  
 نام نهادند و پنهان تربیت می کردند تا هفت ساله شد

۱- زهر خوراند ۲- آورد گدازد و خود بخورد ۳- مضطرب و خشمگین ۴- پادشاه دمنه

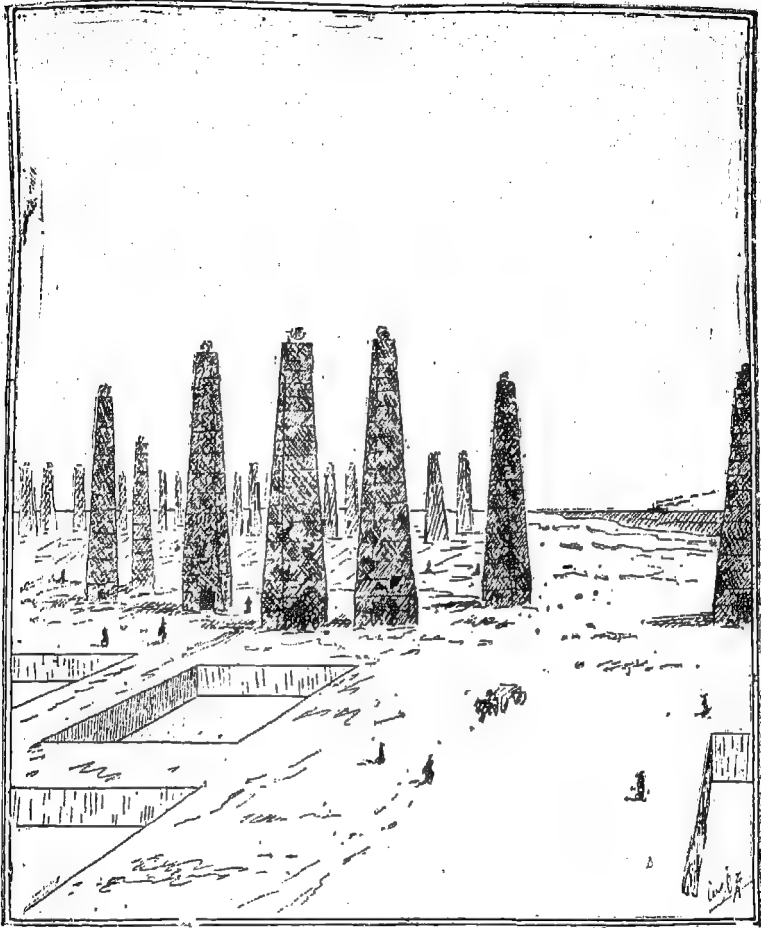
۵- مخاری و پرستاری

## اجحار سوختنی

نفت و قیر

از جمله اجحار سوختنی نفت است و آن جسمی است یاق و قابل احتراق که از اعماق  
 زمین استخراج میشود معدن نفت در بعض نقاط زمین موجود است  
 مهمتین معدن نفت در امریکا و قفقازیه و ایران است  
 نفت بقصده اغلب دانشمندان از بقایای نبات و حیوان که در اعماق زمین  
 مدفون مانده اند بوجود میآید لیکن چگونگی پیدایش آن بطور تحقیق معلوم نیست





معدن نفت

برای استخراج نفت در زمین چاههای عمیق میکنند تا بخت یسرنند و آنگاه  
نفت را بوسیله قلمبه سیرون میآورند و گاه نفت خود از دانه چاه چتن میکنند  
نفت در وقتی که بسردن میآید تیره رنگ و دارای بویی بسیار تند و  
تند است و آنرا درین حال نفت خام میگویند نفت خام را ابتدا بر  
حلی و بوسیله ماشینها و اسباب مخصوص تصفیه میکنند از نفت خام درو  
تصفیه مواد مختلفه از قبیل نبرین و نفت دروغنهای غلیظه از قبیل و از لجن میگرد  
نفت را برای روشنائی و سوزانیدن در ماشینها و کشتی بخار و آبویل  
و قطار و امثال آن بکار میسازند و ازین جهت مصرف آن در دنیا روز بروز  
بیشتر میشود و هر ملکت که دارای معادن نفت باشد اباالی آن از استخراج  
و فروش نفت ثروت گزاف بدست میآورند

در ایران در چندین نقطه معدن نفت وجود دارد از جمله معادن نفت چابست  
که در ساحل خلیج فارس واقع میباشد و از حیث ایت سوتین معدن نفت  
دنیاست

نفت از قدیم الایام در بلاد ایران و هندوستان و غیره معروف بود  
ولی استعمال آن رواج و شیوع نداشته است در سال ۱۸۵۹

میلادی معادن بزرگ نفت گشتاف و از این باینج استعمال آن رایج  
و متداول شد

قیر از جادرت نفت با جواهرل میآید و در حوالی آتشفشانهای خاموش شده  
بوفور یافته میشود قیر را با آهک و شن مخلوط و آنرا در فرش خیابانها و کوچه  
بکار میسوزند

مومیانی نوعی از قیر است که بویش بسیار نامطبوع نیست اطباق قدیم  
برای مومیانی خواص بسیار شمرده و آنرا با قسامی تقسیم کرده اند

### هکیم و امثال

خود کرده را تدبیر نیست

دست به نیز کفچه گدائی است

بیکاری به بیکاری

شش برادر مرگ است

تنها خواهر برادر شیطان است

از نوکیسه تر برض کن

دست شکسته و بال گردن است

جوجه را در پائیند شیرند  
 جواب زور را زور میدهد  
 اسب نجیب را یک تازیانه بس است  
 حرف حساب جواب ندارد  
 جوجه همیشه زیر سد ننهد  
 آفتاب را با گل نمیتوان پوشید  
 اگر همه دنیا را گندم بگیرد خوراک کبک ریگ است  
 آمدن بارادت رفیق با جازت  
 زبان مرغان مرغان دانند  
 ارزو بجو امان عیب نیست  
 از اسب دو از صاحبش جو  
 شر را بعلبندی چکار  
 شر در خواب بیند پنبه دانه

## بدبختی

یکی از عادات نکو شهید که مضراتش بسیار و اجتناب از آن بر همه کس لازم میباشد بدبختی است کسانیکه بدین عادت زشت مبتلی و دو چارند چهار تا موته تاریک و خلق جهان را بدکار و بدخواه بینند سخن بر کس را دروغ یا آلوده بغرض نپارند بهر کس و هر چیز بچشم عداوت و نفرت نگرند و عیب و نقص دیگران چیزی نمی بینند و در نتیجه از محسنات خلقت و از نعم الهی بهره نبرند چنین اشخاص پیوسته از روزگار شاکلی و از حیات ناراضی میباشند و شرفته کنار راه گیری اختیار و دل تنهایی خوش میکنند

این خوی مذموم ناشی از بطن و بد دلی و ملوکترین امراض روحانی است . همگی که بدین مرض مبتلی باشد و چاره خویش نخواهد باید در مضرات و مفاسد آن تفکر کند و خود را بنیک بینی و دارد بهر کس و هر چیز میگرد محسنات و فوائد آنرا در نظر آورد و از معایب و نواقص آن چشم پوشد و هرگاه گمانی بد نسبت بکسی در خاطرش بگذرد اقتصا بدان کند و دل با آنکس بد نسازد و در رفتار خود را با وی تغیر ندهد بلکه بر دوستی و اکرام وی بنفیراید و اگر از دوستی خطا و لغزشی بواقع بنید زبان بغیبت و بدگویی را و نگشاید بلکه او را

بخیار اندیشی نصیحت کند پس چون مدتی بر اینکار مداومت ورز و خودی بدنی  
از وی برود و ذراتی قلبی روشن و خمیری پاک گردد اندوه از دل وی  
برود و خسته می و نشاط جای آن گیرد

۱- مذموم ۲- خوب ۳- نسبت ۴- گوشت ۵- ناپسندیده ۶- ترس

### علم آدمیت است و جوهری و باو

و از من بگوی عالم تفسیر گوی را	و اگر در غسل نکوشی نادان منبری
و عوی مکن که بر تو رم از دیگران بعلم	چون کبر کردی از همه توان فروتری
با درخت علم ندانم حبه عل	با علم اگر عقل کنی شاخ بی بری
علم آدمیت است و جوهری و باو	و زنده ددی بصورت انسان مصوری
و از صد یکی بجای نیاده شرط علم	و ز حبه در طلب علم دیگری
هر علم را که کار نبندی چه فایده	چشم از برای آن بود آخر که بگری
فرمانبر خدا و گنجهان خلق باش	این هر دو قرن اگر بگرفتی بگذری
عمری که میرو و بهر حال جهد کن	تا در رضای خالق چون به بری
تسکیم شوگر اهل تمیزی که عازقان	بروند گنج عافیت از گنج صابری
اگر بارگاه خاطر سعدی غلام اگر	خواهی ز پادشاه سخن و ادشاعری

## قابوس و شکیر

یکی از بزرگان و امرا نامی ایران شمس العالی قابوس بن شکیر است که در  
شهر گرگان منبر خوانی داشت قابوس امیری فاضل و ادیب بود  
و فضلا و دانشمندان را اکرام و احترام بی اندازه می نمود و بیشتر اوقات خود را در  
مُصاحبت و مجالست ایشان بسر میبرد و فضلا نیز صحبت قابوس را مُغتنم  
میشمردند و از بلاد و ممالک بعید بدرگاه وی میآفتند و بنام وی کتب نفیس  
میکردند از جمله فیلسوف مشرق ابوعلی سینا هنگامی که از سلطان محمود غزنوی  
نگرینان بود بگرگان رفت و سالها نزد قابوس ماند

قابوس بفارسی و عربی شعر میگفت و خط را نیکو می نوشت چنانکه صاحب جهان  
وزیر فخرالدوله دیلمی هر وقت خط او را میدید میگفت ندانم که خط قابوس خوشتر  
یا پطاولس

قابوس نژادی عالی داشت و چنانکه از مردمان بلندتر از پید بجز انمردی  
و حسن عهد موصوف و ممتاز بود از جوانمردیهایی وی اینست که فخرالدوله  
دیلمی را پناه داد و در حفظ و حمایت وی مدت سیجده سال از تخت تاج

قابوس با همه فضایل و محاسن سیاستی شدید داشت و زیاده و ستار با باد ک  
گناه عقوبت میکرد و تنها عیبی که بر او شمرده اند همین است  
قابوس در سال ۴۰۳ هجری وفات یافت و در نزدیکی گرگان در محلی که  
الکون بجنبه قابوس معروف است مدفون گردید

### حکایت

آورده اند که مردی بدین دوستی رفت صباخانه که مردی ساده لوح  
بود او را گفت چون از راه دور آمده البته خسته و گرسنه غذا چه خواهی تا  
بیاورم گفت اندکی نان با پنیر تازه صباخانه بازار شد و از بقال کرد  
پنیر خوب داری بقال گفت آری پنیری دارم که در چربی و لطافت مانند  
کره است آن مرد با خود گفت لابد کره به از پنیر است که پنیر را در خوبی  
بدان تشبیه میکنند بهتر است که بجای پنیر کره بخرم پس نیزد کره فروش شد  
و گفت کره تازه داری گفت کره دارم که در لطافت و صفا چون روغن  
زیتون است آن مرد با خود گفت پس روغن زیتون بهتر است و نیزد روغن  
فروش شد و روغن زیتون بخواست روغن فروش گفت زیتی و بهم که در  
صفا و روانی رنگ آب زلال باشد آن مرد با خود گفت اکنون معلوم شد



که آب نزال از همه تبر است و آنرا در خانه داریم پس با دلی شاد و بخانه باز  
گشت و کاسه پر از آب کرد و با مقداری نان بنهند و میهمان برد و ما بجزیه  
بگفت ممان از ساده لوحی آنرا خنده گرفت و بخوشروئی از آن نان  
و آب بخورد تا صاحبخانه شرمسار نگردد ﴿عجیرہ﴾

۱- بنسب آل آب صاف پاکیزه ۲- چگونی کیفیت احوال

## خوردن و گوارش ۲۰

۱ مری لوله ایست بطول بیت پنج سانتیتر که میان شون فقرات قصبه نوبه  
جای دارد و غذای جویده را از حلق وارد معده میکند  
معده کیسه ایست عضلانی «گوشتین» که بیش از عضلات دیگر انقباض  
میپذیرد در معده غذای چند موجود و از آن غذا مایعی موسوم بشیره معده  
منتزع است شیره معده گوشت و تخم مرغ و دیگر مواد حیوانی را قابل جذب  
میسازد

۲ مری و لوله ایست بطول هشت گز که از کیمت معده و از سمت دیگر  
جروده بزرگ اتصال دارد این لوله برای اینکه در شکم جای بگیرد و جروی  
خود پیچیده و چند خمیدگی دارد درون این لوله غذا بسیار است که

اینمایمی موسوم بشیره روده ترشح میکند شیره جوده غذاها می شود و از اقبال  
جذب می سازد و خاصیت شیره های دیگر که بعد بیان خواهد شد نیز از این می باشد  
روده بزرگ لوله ایست بطول دو کز که جوده کوچک متصل است و برگرد  
آن قرار دارد

خند و تگاه گوارش برآمدگیهایست در داخل و خارج لوله و تگاه گوارش از اینمایمی شش  
که خدا را قابل جذب می سازد

قسمتی از اینخند در دهان و معده و روده کوچک قرار دارند قسمت دیگر  
و خنده بزرگ موسوم بجگر و لوز المعده است که در عمل گوارش تاثیر کلی دارند  
جگر در بالای معده بطرف راست جای دارد و از آن مایعی ترشح است  
موسوم بصفر این مایع وارد روده کوچک میشود و مواد چربی را قابل جذب  
میکند

لوز المعده در زیر و عقب معده واقع است و از آن شیره خارج میگردد  
که آن نیز بر روده کوچک میریزد و مواد چرب و نشاسته را بمواد جذب  
بتبدیل میکند

## جزر و مد نیل

چون آفتاب بسر سرطان رود آب نیل زیادت شدن گیرد و از آنجا که بر شاخه  
قرار دارد بیت آرش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز میافزاید و بهر  
مقیاسها و نشانها ساخته اند و عاقلی باشد هزار دینار معیشت که حافظ  
آن باشد که چند میافزاید هزار آن روز که زیادت شدن گیرد منادیان شهر  
اندر فرستد که ایزدیسمانه و تعالی امر تو در نیل چندین زیادت گردانید و هر  
روز چندین صبح زیادت شود و چون یک گز تمام شود آنوقت بشاید  
مینزند و شادی میکنند تا بچده آرش بر آید و آن چده آرش معهود است  
یعنی هر وقت که ازین کمتر بود نقصان گویند و صدقات دهند و نذرها کنند  
و اندوه و غم خورند و چون ازین مهتد آرش شود شاد میاکنند و عریضه  
تعمینند

و از نیل جوتهایی بسیار بریده اند و با طحرف رانده و از آنجا جویهای  
کوچک برگرفته اند و بر آن دیوها و ولایتهاست و دولابها ساخته اند  
چند آنکه حضرو قیاس آن دشوار باشد همه دیهیمای ولایت مصر بر سر بندها  
و تنها باشد و بوقت زیادت نیل همه آن ولایت در زیر آب باشد و دیها

ازین سبب بر بلندیا ساخته اند تا غرق نشود و از هر دیوی بدی دیگر بزورق  
 روند و از هر ولایت تا آخرش بکرمی ساخته اند از خاک که مردم آن  
 آن بکروند و مردم آن ولایت همه اشغال ضرورتی خود را ترتیب کرده باشند  
 آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد و در سواد آنجا در و ستایش  
 هر کس چنان مان بزد که چهار ماه کفاف وی باشد و خشک کنند تا بریان  
 شود

و قاعده آب چنان است که از روز ابتدا چهل روز میافزاید تا بجهده آرش  
 بالا گیرد و بعد از آن چهل روز دیگر برقرار بماند و هیچ زیادت و کم نشود و بعد  
 از آن بتدریج روی بمقصود نهد چهل روز دیگر تا آن مقام رسد که زمستان  
 بوده باشد و چون آب کم آمدن گیرد مردم بر پی آن میروند و آنچه خشک میشود  
 زرع میکنند خواهند میکنند و همه زرع ایشان شیفی و ستوی بر آن کیش باشد و هیچ  
 آب دیگر نخواهد و شهر مصر میان نیل و دریاست و نیل از جنوب میآید و رود  
 شمال می رود و در دریا میریزد

«مخزن الاسرار»

۱- نام کی از دوازده برج و اول سرطان اول تیرماه است ۲- سنه و فی باقن ۳- وقت زمستان ۴- از  
 مرکزت میانین باقن ۵- انداز سنخ ۶- با چیان ۷- انگشت ۸- کوسل دلیل زدن در چهارم خوشنای

- ۱- حمام آفتاب - ۲- زشت و اندون - ۳- غذای بادام - ۴- گراییدن بینی بکردن است - ۵- کدغی - ۶- مستکنده
- ۷- در زرش - ۸- فنه دخی - ۹- بکرا دل بینی تپنه برشی و پی بدن بخیزی از روی علامت - ۱۰- زیرک
- ۱۱- طریقه در دوش - ۱۲- نوحانگان - ۱۳- قباس از اخلاق بکسر

## خانه

انسان در زندگانی محتاج بخانه و مسکن است و نمیتواند مانند حیوانات تنهنه  
در بن سوراخ یا گوشه خار بسربرد خانه ای که انسان در آن زندگانی میکند باید  
پاکیزه و دارای آرامی، دای سالم و خالی از رطوبت باشد کاینکه در تنظیف منزل  
خویش و تجدید هوای آن دقت نمیکند اغلب بیمار میشوند و روزی است  
که طبیب محتاج بگرداند و قسمتی از عایدات خود را بهای دوا و اجرت  
طبیب بدهند

عوام مردم که از علم و معرفت بهره ندارند آبهای کثیف و خاکروبه خانه خود را  
در سر کوچه نزدیک منزل خود یا همسایه میریزند غافل از آنکه خاکروبه و آب  
کثیف محل تولد و تبار و نمایی میکرد بهای مضرت است که با کمال سرعت زیاده  
پیاپیند و اهل یک کوچه بلکه یک محله را دو چارتهبای مژمن و خطرناک میسازند  
نگاه داشتن خاکروبه و کثافات در منزل نیز از کارهای بسیار خطرناک است

باید خاکروبه و کثافت خانه را در جایی که از آبادی دور باشد بریزند  
اطاق دصحن خانه را باید هر روز بدقت جاروب کرد و بهنگام جاروب کردن  
اطاق باید کلیه در و پنجره های آن را باز گذارد تا گرد و غبار بیرون رود و بدین  
وسعت و اثاثیه اطاق نشینند

برای خوابیدن نشستن باید اطاقی را انتخاب کرد که آفتاب رو باشد که  
کشته اند آنجا که آفتاب تابان و طیب راه نیابد  
خانه را هر چند کوچک و خیر باشد باید بر دو قسمت تقسیم کرد چنانکه محل نخت و پر  
وشت و شود و انبار از محل خواب و نشست مجزا باشد

مریض باید در پاکیزه ترین اطاقهای خانه جای داد و هوای اطاق او را  
باید تازه و پاکیزه داشت بعضی اشخاص در پنجره اطاق مریض ایستند  
و با ایحال خوششان و دوستان مریض و عیادت کنند گان نیز نزد مریض  
می نشینند و هوای اطاق او را که فاسد است فاسد تر میکنند و حاصل  
بلاک بیچاره مریض افراسم میاورند

در مدرسه و در فیخانه و سر باز خانه و کارخانه و حمام و مسجد وقت پاکیزگی  
آن تازه گویی بیشتر لازم است ایگونه اماکن پس از رزق جمعیت باید بخوبی

جاریوب کرد و پنجره های آنها را مدتی مدید باز گذارد تا هوایی که آنستفسرند  
بسیار فاسد شده است خارج و بجای آن هوای پاکیزه وارد کرده

۱- پیدایش ۲- بالیدن و زیاده شدن ۳- ابله خا ۴- جا

## حکایت

آن سافر بهر دولت یابی  
جمله فرزندان را خرد و بزرگ  
هر که بود از خادمانش میسره  
گفت با او گامی سپیدار عرب  
گفت فرزندان که در خیل مند  
خادمان از بهر خدمتگاریند  
تا بود بر کشتن دشمن دلیر  
تا فضل او نیابد کس گزند  
اما شب در خانه احسبانی  
یافت بنام دژن چن شیر و گرگ  
گویند شن نام بودی یا بره  
ایم زین نامها شب عجب  
مستعد از بهر قهر دشمنند  
مقتل دشمن هماندارینند  
تا بود بر کشتن دشمن دلیر  
تا فضل او نیابد کس گزند

(مولی)

## تأثیر هوا در زمین

هوا جسمی است لطیف و شفاف و نامرئی که اطراف کره ارض را فرا گرفته و با  
 زندگانی نبات و حیوان و انسان است اگر هوا نبود روشنی خورشید و ماه  
 و دیگر اجسام تابنده بر زمین نمیتابید و در عالم بانگ و آواز شنیده نمیشد -  
 قطره ضخامت هوا بطور تحقیق معلوم نشده و حداقل آن که تعیین کرده اند صد هزار  
 گز است

هوا بر کمال و در یک محل قرار ندارد و پیوسته در حرکت است و چون حرکت  
 آن شدت یابد باد ایجاد میشود

هوا در سطح زمین پیوسته تأثیر میکند و آنرا از حالتی بجای و از شکلی بشکلی میگرداند  
 و اثر هوای مرطوب بیش از هوای خشک است

هوا اصلاً از اکسیژن و از دوت ترکیب یافته لیکن قدری بخار آب و گاز کربن  
 و غیره هستند در آن یافته میشود و هر یک از این عناصر در تغییر سطح زمین اثری  
 خاص دارد

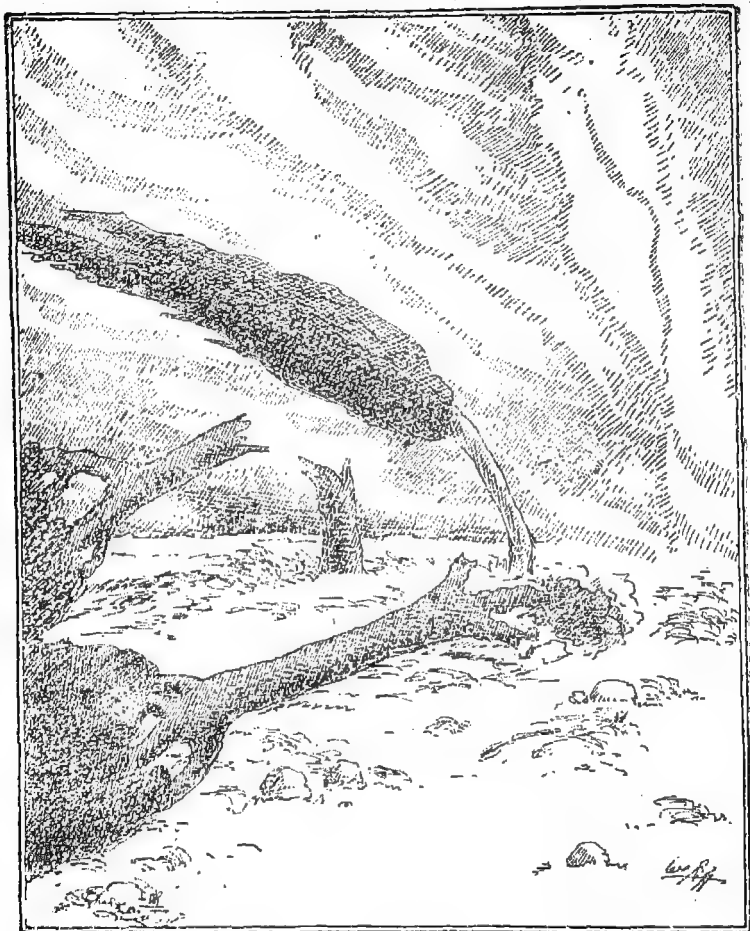
بخار آب که در هواست هنگام زستان بصورت آب در میآید و در شکاف کجما  
 داخل میشود و یخ می بندد و سنگهارا متبرکانه و خرد و نرم میکند



کازکربن سنگ مرمر و دیگر مواد آهکی را متلاشی میسازد  
 اکثرین در اغلب مواد ارضی مانند سنگ و آجر و فلز و غیره اثر میکنند  
 سطح مواد ارضی از ترکیب با اکثرین نرم میشود و فرو میریزد از خرد شدن و  
 فرو ریختن مواد ارضی خاک نرم بوجود میآید و این خاک را که هوای آرام تسکین  
 داده است باد با طراف میبرد و در سطح زمین بکثیراند بادشهای صحرا و  
 مواصل دریا را نیز پیوسته از محل تجلی میبرد و شکل اراضی را بکلی دگرگون  
 میسازد

طبقه خاک نرم که در سطح زمین دیده میشود در آن زراعت میکنند تا تاثیر هوا بوجود  
 آمده است و اگر مشتی از این خاک را برداریم و بدقت تماشا کنیم خواهیم  
 دید که قسمت اعظم آن ذراتی است که بواسطه هوا از مواد ارضی جدا شده و  
 باد آنرا با طراف برده است

مبب پیدایش باد اینست که نقطه از زمین تابش خورشید کمتر از نقطه دیگر  
 میشود و هوای آن نقطه بواسطه گرمی بسک و منبسط میگردد و بالا میرود و بجای  
 آن در زیر خالی میماند و فوراً هوای نقاط دیگر بسمت آن محل خالی رانده میشود  
 و از توارش و تبادل هوای گرم و سرد جنبش و توجّه بطور میرسد که آنرا باد گویند



گردباد - کنده شدن درخت از شدت باد

باد چندین نوع و بهر نوع بنامی خاص موسوم است بادیکه از جانب  
شمال وزد باد شمال مخالف باد جنوب است بادیکه از طرف شرق آید باد  
جها و مخالف آن باد دبور است بادیکه جهه وزش و سیر آن متقیم نباشد  
از شمال یا جنوب شرقی یا غربی بوزد کثرت باد نامیده میشود بادیکه مانند ستونی  
عظیم بر بخیزد و گرد و خاک و شن و ابله بوج یاکوهی بلند بپراسد و پس از  
مدتی فرو می نشیند گرد باد خوانده میشود

در کره ارض سه گونه باد بطور دائم در وزش است - اول د و باد منظم که یکی از  
مناطق متدله بسمت خط استوا و دیگری از خط استوا بسمت قطبین جار بسته  
دویم باد است که در تابستان از دریا بطرف خشکی و در زمستان از خشکی بطرف دریا  
میوزد - سوم باد های نامنظم که بسببی نامعلوم بوزش در میآید و سیر باد های  
منظم را مختل مایع میکند

باد هر قدر سخت تر باشد سرعت حرکت آن بیشتر است نسیم بسیار لطیف در غمی  
تقریباً یک فرسنگ طی میکند و سرعت میرتند باد تا با غمی سی فرسنگ میرتند  
نسیم لطیف قطب برگ درختان را حرکت میدهد ولی تند باد در بعض اوقات درختان  
منا و راز را از ریشه میکند

بادیکه در هر ساعت سی فرسنگ می رود آفتی است عظیم و در هر کجا بوزد بناهای  
بسیار بزرگ را می لرزاند و غارات را از پای می اندازد و کشتیها را در دریا  
سنگون و قطارهای راه آهن را از خط بیرون و مردم و حیوانات را  
هلاک میکند

۱- پنهان نگه داشتن ۲- کفنی ۳- نفاک ۴- از هم فرو ریخته ۵- برپیم دار

شدن ۶- بجای هم واقع شدن ۷- خشن

## امثال و حکم

خانه دروغگو آتش گرفت هیچکس باور نکرد  
دست شکسته بکار میرود و دل شکسته بکار نمیرود  
با کسی که دفترش یکور قی است معامله مکن  
در خانه است را بنده همسایه است را دزد مکن  
روزی همان پیش از خودش میاید  
انصاف بالای طاعت است  
در که نداری در بان چه میکنی  
چوب خدا صد اندازد و هر که خورد و داندارد

## صاحب بن عباد

از وزراء نامی ایران یکی صاحب بن عباد وزیر مویده الدوله و فخر الدوله کی  
 هست که در عصر خود بنور علم و فضیلت و حسن تدبیر و سیاست اشتهار داشت  
 نام او جمیل و اصلش از طالقان است وی دست پرورده دبیرت  
 یاقه ابن العید وزیر رکن الدوله بود و چون اوقات را بشیر در صحبت آن وزیر  
 بشیر میسر برد او را صاحب بن العید گفتند از انیر و لقب صاحب  
 بروی بماند و رقه رقه کی از القاب بزرگ و محترم و خاص وزرا باشد .  
 صاحب در انواع علوم خاصه لغت عرب و علم ادب یگانه بود و با اینکه  
 پیوسته به تمام امور اشتغال داشت از تدریس علوم و تألیف کتب غفلت  
 نمینمود مجلس وی بیچگاه از اهل علم و ادب خالی نبود در توفیق فضلا  
 و ادب میکوشید و جمیع کتب نفیسه میل و رغبتی تمام داشت  
 آورده اند که وقتی نوح بن منصور سامانی ویران نامه فرستاد و بخراسان خوا  
 تا وزیر خویش گرداند صاحب دعوت او را پذیرفت و عذرهای  
 از جمله آنکه چهار صد شربایتی تا کتبخانه او را حمل کند  
 صاحب در زمان مویده الدوله پسر رکن الدوله بوزارت رسید و پس از

وفات مؤید الدوله امرا و اعیان مملکت را بر آن داشت که فخرالدوله را بیادش  
برگزینند فخرالدوله در آنوقت از مملکت خویش رانده و در خراسان مقیم بود چون  
بیادشاهی رسید پاس حقوق صاحب را بداشت و وزارت خویش را  
بوی تفویض کرد و دست او را در امور ملک گشاده گردانید صاحب نیز  
در تحکیم مبانی سلطنت او بر خفراوان برد و دقیقه از وقایع مملکت را بر اهل دنا  
مرعی نگذاشت تا در سال ۳۸۵ درگذشت

گویند قبل از وفات فخرالدوله را موعظه و نصیحت کرد و گفت من در مملکت بم  
و قدامت نیک نهادم و رعایا را پیوسته و شاد داشتم تا نام امیر بعدالت و  
حسن سیرت مشهور کرد و اگر رسوم و آثار من محفوظ ماند مردمان آنهمه نیک و عدل  
و انصاف را از امیر دانند و نیکنامی بروی بماند و اگر متروک گردد آنچه را  
از من شناسند و ذکر جمیل امیر زایل گردد

عالمه امانی عراق صاحب را دوست میداشتند و بخلوص نیت تعظیم  
تجلیل مینمودند چنانکه در روزمرگ وی جمعه بازارهای رمی بسته و مساجد و مدارس  
تختل شد و مردمان شهر دست از کار کشیدند و یکی از مردوزن و ضعیف و کبر  
بر در قصر صاحب گرد آمدند و با انتظار بیرون آوردن جنازه بایستادند

قد الله و امرار و سرگردگان و یلم عمو ما با لباس غرابشایت جنازه  
حاضر شدند همینکه جنازه از قصر نمایان شد آنهمه جمیعت یکبار چنان شیون بلند کردند  
که گشتی قیامت آشکار شده است و پس یکمرتبه و بی اختیار همه بجاک افتادند  
و در برابر نعش زمین بویسیدند

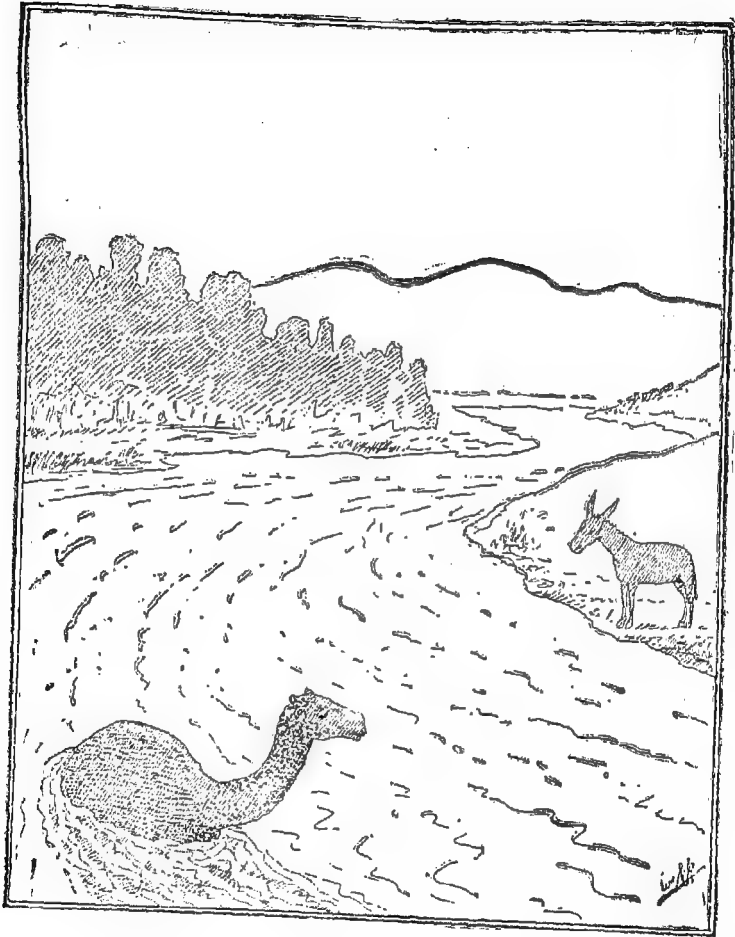
صاحب را در مدح علی امیر المومنین قصائد و اشعار بسیار است و از جمله  
موفات وی کتابی است که در فضائل آن حضرت نوشته است

- 
- ۱- بسیاری ۲- چاره کردن ۳- کشورداری ۴- ظاهر اطفالان اصفهان است که اکنون با نواخته  
میشود ۵- گاه و بیگاه بزرگ ۶- مستور سافق ۷- برج بسنی و بنی سامان بنیاد است  
۸- ترک شد ۹- یادنگو ۱۰- بزرگ نمودن

## حکایت

اشتری و درازگوشی همراه میفرستند بخوار آب بزرگی رسیدند اول اشتر درآمد چون آب  
آب رسید آب تا شکم وی برآمد و درازگوش آواز داد که در آبی که آب تا شکم من است  
و درازگوش گفت است میگوئی اما از شکم تا شکم شاد است آبی که بشکم تو  
نزدیک گشت از پشت من خواهد گذشت

ای برادر یکجکس تبرزتو نشانمست ترا پنجه هستی بگیر موخوش افروخته



در آب زغن شتر گفتگوی باغ



مگر فزون از قدر تو بت ساید تا بخردی      قدر خود بشناس و پا از حد خود مروی

بامستان عالی

## پسری و جوانی

ای پسر هر چند تو جوانی سر عقل و خوشتن دار باش و از جوانان پرموده باش  
که جوان باید شاطر بود هر چند جوان باشی خدای عز و جل را بهیچوقت فراموش  
نکن نشست و خاست همه با جوانان مکن و با پیران نیز مجالست کن تا چون  
جوانان بغرور محالی کنند پیران مانع باشند از آنکه پیران چیزها دانند که جوانان  
ندانند و بدین سبب جوانان را نرسد که بر ایشان پیشی جویند اگر چه عادت  
جوانان خجاست که بر پیران تمنا کرده کنند از آنکه پیران را محتاج جوانی دانند  
اما اگر پیران در آرزوی جوانی باشند جوانان نیز بی شک در آرزوی پیری  
باشند و پیران آرزو یافته است و مره آن برداشته و چون نیکو بگری  
پیر و جوان هر دو محسود یکدیگر باشند پس تو از چنین جوانان مباش و پیران را  
حرمت دار تا جوانی جوان باش و چون پیر شدی پیری کن که در وقت  
پیری جوانی نزیبند و پیری که جوانی کند بدان کس ماند که بهنگام نهیت  
بوق زند بر پیران همیشه بر حمت باش که پیری بیماری است که کس

بیاد دمی نرود و علتی است که هیچ طبیب داروی او نداند در سیری  
قد روقت پیش از آن شناس که در جوانی که جوانان را امید سیری بود و پس از  
جز بزرگ امید نباشد از آنکه غله چون سپید گشت اگر نذر و ند خود بناچار رز  
و میوه که نخته گشت اگر نخبیند خود از درخت بنقید چنانکه من گویم

گبر بر سر راه بر نی پائیه تخت  
در سپهر نیلیمان شوی از دولت تخت  
چون عمر تو نخته گشت بر بندخت  
میوه چو شود نخته بنقید ز درخت

المخت از قافیه سناسمه

۱- زیرک و چابک و با شاد ۲- ۳- نهار نامکن ۴- نخود و پهل و زرد

## حکایت

وقتی صاحب بن عباد باند میان و کاتبان خویش طعام میخورد مردی قلمه  
از کاسه برداشت موی در قلمه او بود و او آنرا نمیدید صاحب او را گفت  
ای فلان موی از قلمه بردار مرد قلمه از دست فرو نهاد و برخاست و رفت  
صاحب فرمود که باز آریدش باز آوردند پرسید ای فلان چرا طعام نمیخورد  
فلان برخاستی آنمزد گفت فلان آنکس که موی اندر قلمه بیند نتوان خورد

صاحب نخت بخت شد ۱- ز قافیه سناسمه تنه بی ۲- نویسنده کان و نشان

## تأثیر آب در سطح زمین

خورشید بر اوقیانوسها و دریاها و دریاچه‌ها می‌تابد و قسمتی از آنها تبخیر می‌گردد و تبدیل بخار می‌شود و به‌بالا می‌رود بخار آب اگر هوا گرم باشد منبسط و متفرد می‌گردد و اگر هوا سرد باشد متراکم و شکل بارش می‌گیرد باد ابر را باطراف می‌برد و ابر چون به‌وای بسیار سرد درسد بحالت خنثی که می‌توان است بر می‌گردد و بصورت باران و برف و تگرگ بر زمین می‌بارد

پس اگر بهمان حال که هست فرو دآید باران و اگر پس از جدا شدن از ابر عرض او بپسند و تگرگ و اگر همچنانکه در ابر است بنهد و برف می‌شود آب باران و برف و تگرگ پس از آنکه سطح زمین رسید یک قسمت آن بتأثیر افتاب بخار و به‌واتصاً می‌گردد و قسمتی از آن بر زمین فرو می‌رود و تا بهی در زمین جریان می‌یابد و بیشتر آنها عاقبت بدریا که می‌دهد و فشار آنها باز می‌گردد

## چشمه و کارز و چاه

آبی که بر زمین منهد و می‌رود یک قسمت آن در خلل و منافذ زمین جای می‌گیرد و این آب مردم بکنند چاه و کارز استخراج می‌کنند و بمصرف آشامیدن

وزراعت میرسانند

قسمت دیگر از آن آب در جامانی که قابل نفوذ نیست رویم میباید و آب  
انبارهای کوچک و بزرگ در زیر زمین شکل میدهند این آب هرگاه شش  
سطح زمین پیدا کند از آن منفذ بحال حین یا جوشیدن بیرون میآید و برین  
جاری میشود اینگونه منافذ در اراضی کوستانی و مرتفع بسیار است آنها  
چشمه مینامند بعض چشمه با بطور دائم و بعضی در وقت فصل معتدل آب میدهند  
آب قسمتی از املاح و مواد زمین را در خود حل میکند و بدینجهت است که آب بعض  
چاهها و کاریزها تلخ و شور و بک یا سنگین میباشد آب چشمه که املاح بسیار  
در آن حل شده است آب معدنی خوانده میشود اغلب آبهای معدنی در  
حال جوشیدن از زمین گرمند و حرارت بعض آنها بحدی است که دست را  
میوزاند پاره از آبهای گرم یا معدنی خاصیت طبی دارند و استعمال آنها  
در دفع امراض جلدی و عصبانی و غیره مفید میباشد در اطراف اغلب  
کوههای ایران چشمه آب گرم و معدنی بسیار و هر یک دارای خاصیت و  
منفعتی خاص است

## حکایت

کویند روزی حاتم طائی از صحرائی میگذشت درویشی او را بدید بنمود و می گفت  
 دیتخت بگفت دده هزار دینار بخواست حاتم گفت ده هزار دینار بسیار  
 کمتر بخواه درویش گفت نه هزار و نه صد و نه دینار بخواهیدم بگوید  
 بده حاتم در عجب شد و گفت آن خواستن چه بود و این بخشیدن چیست  
 درویش گفت از جوایز مردان کمتر از ده هزار نباید خواست و جوایز مردان کمتر  
 از ده هزار توان بخشید حاتم را این لطیفه خوش آمد و درویش را هزار دینار  
 عطا کرد

و بحیره

۵- دوده ۲- سخن نیکو نهند

## آداب نفس

باید که نفس هر کس ابروی حق است که اگر ادا نکند در هلاک خویشین گوشیده است  
 پس اگر خواهی حق خویشین را کنی در تحصیل فضایل و پرهیز از زایل بکوش  
 قدر خویشین بشناس تا دیگران قدر تو بشناسند و حرمت خویش نگاه دار  
 تا دیگرانست محترم دارند وقت را عزیز دان و بکار سودمند مصروف کن  
 از هنر و فرهنگت آموختن زمانی میاسای که فرونی بر مهران بفضل و هنر توان

و بدانکه مردم هر چه بیازد از نیک و بد از ورزیده خویش باید پس ناکردنی  
 مکن و ناگفتنی گوی که هر کس آن کند که شاید آن بنید که نباید  
 و بدانکه سرمایه همه شرافتانیکی و ادب و تواضع و پارسائی و راست میگوئی و  
 پاک و نپنی است علم و صلاح آموز تا مکرّم و عزیز گردی و قدر تو افزون شود  
 حمد و کینه را در دل راه مده تا پیوسته آسوده باشی گرد آرزوهای دراز  
 مگر و تا غصه و تشویر نخوری از فرمان عقل بیرون مرو و نیت پاک دار تا در کار  
 ظفریابی آن خبر که دانی بکار بند و آنچه ندانی بیا آموز تا بفرهنگ و هنر نامبر  
 گردی که سقراط گوید گنجی به از هنر و عزتی بزرگتر از دانش و دوستی نیکوتر از  
 نهی نیک نیست قیمت خود بر قمار و کفار ناپسندیده شکر تا قدر قیمت  
 در نظر مردمان نشکند

و قنبر از تابستان

۱- کارای ستود ۲- کارهای پست و ناستود ۳- ادب ۴- کرده ۵- فرسادی

## مثنوی

فداه تانی غمان بر متاب  
 چو شد کرده آنکه ندامت چه سود

مکن در نهی که داری شتاب  
 که تا گروه را بستان گرد زود

## شناختن اردو شیرشاپور را

رمی اردو شیر بی اندازده اند و هنگام بود و تا گمان بگیریه اندر شد گر انما  
 چون آن حال بدید زمین بوسید و سبب گریه پرسید اردو شیر گفت در خود گریستم  
 که بویم سپید گشته است و به پیری نزدیک شده ام و فرزند می اندازم که چنان  
 من کرد و چون بمرم تخت و تاج بیجا لگان رسد آنگاه از آن زن که بکشت  
 فرمان دادم و از فرزند می گفت در شکم دهم یا در دم و در گریه شدم  
 گر انمایه بارد دیگر بخاک افاد و گفت اگر شهریار مرا زینهار دهد این پنج از دل او  
 جود دهم اردو شیر او را زینهار داد گر انمایه گفت من آن زن را جرمی فرزند  
 که در شکم داشت نکشتم و او را در سرای خود نگا داشتم و او پسری زاده که اکنون  
 هفت ساله است و او را شاپور نام نهاد دایم اردو شیر ازین امر  
 سخت شادمان گشت و فرمود تا شاپور را بنزد وی آوردند چون  
 چشمش بر فرزند افتاد خدایر اسپه سگزار از آنگاه فرزند را پیش خواند و  
 در آغوش کشید و سروریش بوسید پس گر انمایه را از رویم و خلعت بسیار  
 داد و فرمود تا بیا دین داستان گفت شهری موسوم بجند شاپور بنا کردند  
 و آن شهر را بسیار استند و در می تازه بودند که بیکروی آن نام اردو شیر و جو



شناختن اردشیر شاپور را



دی دیگرش نام کرانمایه نقوش بود و شاپور را با آموزگارانش سپرد و  
خواندن و نوشتن بهلوی و آیین خسروی و لشکرکشی و دیگر هنرهای آموز

۱- امان ۲- عجب ۳- سر

## محمود غزنوی

از پادشاهان بدارسلطان محمود غزنوی نخستین پادشاه مسلمان است که بر نحو  
اثارت پرستی بهت گماشت و دوازده نوبت بهندوستان لشکر کشید و  
بر نوبت قلاع و ممالک بسیار گشود و بگده ها را خراب کرد و بجای آنها جلد  
بنانهاد

دوازدهمین نفر محمود بهندوستان نفرو منات است که شعرا در وصف آن  
قصیده ها گفته اند سونمات که اکنون قصبه است در هندوستان و پیش از  
شش هفت هزار جمعیت ندارد در زمان محمود شهری بزرگ بوده و بگده بلند  
دوازده داشته چنانکه عظمت و اعتبار شهر بیشتر بدان بگده بوده است .  
مت پرستان هند بت سونمات را بزرگترین تها میدانستند و از هر سوده  
دسته بزیارت آن شیتا نقد بت سونمات مانند دیگر بتان بصورت انسان  
یا حیوان تراشیده نشده بود بلکه ستونی سنگین بود با ارتفاع دو یا سه گز که هندوان

از آنکه رتبه انوشیروان ماه میسپنداشتند و بهنگام خنوف در معبد او جمع میشدند جزوه<sup>۵</sup>  
دور باران خیز بوی غنوب میداشتند و معتقد بودند که دریا بدین دو حرکت و ارتعاش<sup>۵</sup>  
میکند

بگفته سونات بنائی بس عالی و باسکوه بود و جایگاه مخصوص بت شبتانی نایک  
بود که از چوب ساچ پنجاه و شش تنون داشت ستونها را از سر تا پا باز نیرازد و ده  
بودند تا سفید و روشن نماید از سقف شبتان چراغها و قندیلهای سیم و زر  
مرصع بجوهر آویخته و شب و روز افروخته بود و شبتانزار روشن میداشت .  
چندین هزار برهمن بخدمت بگده اشتغال داشتند و از اموالیکه هندوان هدیه  
و نذر بدینجا میسپردند گدازان میکردند بزرگان و دولتمندان هند را معمول چنان  
بود که هر یک بتی از طلا یا نقره بنام خود به بگده سونات میفرستادند این بتها  
و دیگر هدایا و تحف در خزانه مخصوص ضبط و بسالان در از جمعشده بود چنانکه  
بحساب دینگیجید

مسلطان محمود در سال ۴۱۶ آهنگ سونات کرد و بالشکری گران بانه<sup>۵</sup>  
مدی نهاد و پس از پیودن راه دور و تحل پنج بسیار سونات رسید لشکریان  
وی شهر را محاصره کردند مردم شهر را اعتقاد چنان بود که بت سونات خود را



سلطان محمود در محاصره شهر سوات

خود را نابود خواهد کرد و بجای آنکه بدفع دشمن پردازند در بگده و اطراف آن  
مجموع شده گریه و زاری میکردند و بدان ستون سنگین که خود تراشیده و پرداخته  
بودند توسل جسته بلاء محمود و سپاهش را میخواستند در همین اثناء مسلمانان  
شهر را بکشوند و دست قتل و غارت برآوردند و هندوان پس از آنکه کشت  
رو بفرار نهادند و محمود را در تصرف شهر و بگده سونمات اموال بسیار بدست  
آمد و فرمان داد تا بت راسرنگون و تنجانه را خراب کردند

۱- زردون ذابود سائق ۲- نشانه ۳- بحسب قول جمع قده است ۴- نایند ۵- پرورنده

نوعی خاص از مخلوقات را رب النوع گویند ۶- گزقن ماه ۷- پرستگاه ۸- تدبیرش آمدن آب دریا

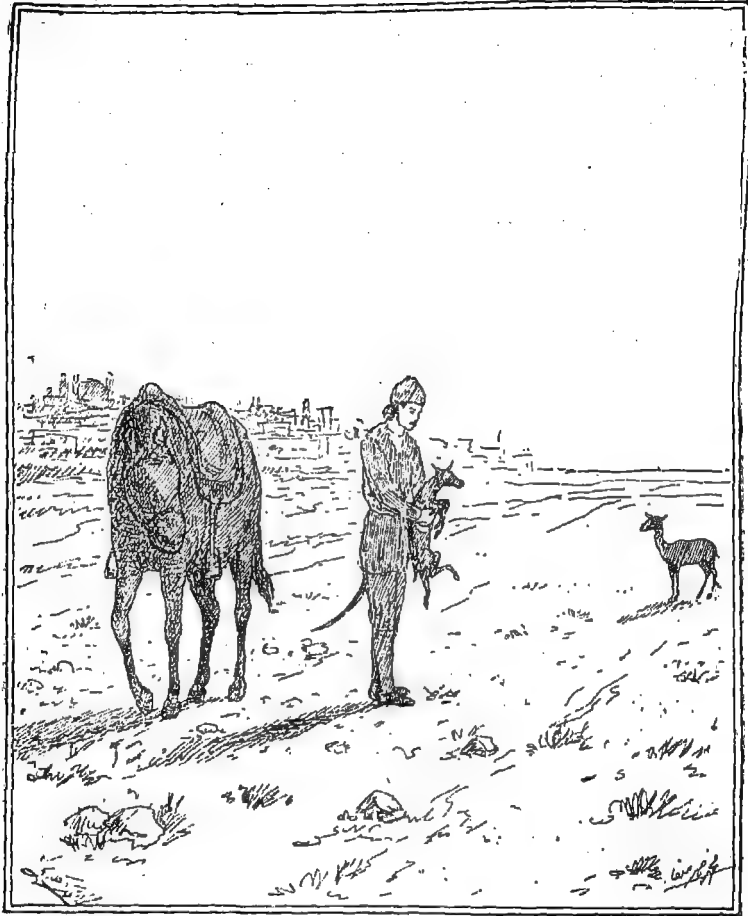
جز پس رفتن است ۹- نام دختی است در هند که چوب حکم دارد ۱۰- بحسب قول مبنی چرخ و چراغ است

۱۱- مزین ۱۲- سیم و مرشد بت پرستان و عالم هند را بر همین گویند ۱۳- جمع وید یعنی ارمغان

۱۴- جمع تخمه مبنی جز تازه ۱۵- جانب ۱۶- ایشاد گو یا ماری

## حکایت

دیر بیکسگی گفت یک روز نهم نزدیک نماز دیگر و بصره بیرون رفتم آهویی دیدم  
 ماده و بچه با وی اسب بزرگختم و نیک نیر و کردم بچه از مادر جدا ماند و غمی  
 بگرفت و بزین نهادم و باز گشتم و روز نزدیک نماز شام رسیده بود .  
 چون نختی براندم آوازی بگوش من آمد باز گزیدم مادر بچه بود که بر اثر برین میآمد  
 و غریبی و خواهی سیکرد و نماز یک شهر رسیدم بچین مادرش لان نالان  
 میآمد و لم بردی بوخت با خود گفتم ازین آهوبره چه خواهد آمد بر این مادر بچه  
 رحمت میباید کرد بچه را بصره انداختم سوی مادر بدوید و غریو کردند و هر دو  
 بر نشد سوی دشت و من بخانه رسیدم شب تاریک شده و ابرسم بی  
 ماند سخت دلنگ شدم و چون غمناک در و شاق نختم بخواب دیدم میر  
 مردیر سخت فرزند که نزدیک من آمد و مرا میگفت یا بیکسگی بدان بخشیش  
 که بدان ماده آهو کردی و این بچک بدو باز دادی و اسب خود را بچه  
 یکه کردی ما شیر را که آنرا غرنین گویند و زاوشتان بر تو و فرزندان تو  
 بخشیدیم و من بر شول آفریدگارم جل جلاله من بیدار شدم و قوید گشتم  
 همیشه ازین خواب همی اندیشیدم و اینک بدین درجه رسیده ام



نزدیک شهر بجگین از اسب پیاده شده بچه آجور ابوی مادرش میبکشد

و یقین دانم که ملک در خاندان و فرزندان من بماند آن مدت که این دو غرض را  
تقدیر کرده است .

تایخ بهی

- ۱- بر شستن بینی سوار شدن است ۲- نرد کردن بینی زود آوردن است ۳- نین ۴- بجز آل شور و زیا
  - ۵- شیخ و کسز اول در عسبی بینی بند و ریمان و در فارسی بینی خانه و اطاق استعمال شود ۶- نورانی و فرزند
  - ۷- دیگران بینی را گران است ۸- زابستان ۹- نوستاده ۱۰- برگت غلت او ۱۱-
- پادشاهی ۱۲- عزیز است یاد نام او

## خوردن و گوارش

عمل خوردن بدین ترتیب انجام میابد که غذا اولاً در دهان با دندانها نرم و پاره  
گشته و بتوسط زبان جمع میشود و از راه حلق مری بمعده میرود و در آنجا بواسطه  
انقباض پی در پی معده با عصاره معدی سرشته و آنگاه دارد و روده کوچک  
شود در روده کوچک با صفرآ و عصیر روده و لوز المعده آمیخته و بماده سفید  
رنگ تبدیل میشود این ماده از جدار روده کوچک میگذرد و داخل خون میشود  
و قسمت بمصرف غذا که قابل جذب در خون نیست داخل روده بزرگ گردیده  
دفع میشود

بهداشت خوردن مهمترین شرط تندرستی است که عمل خوردن و گوارش

خوب و مرتب باشد غذا و صورتی خوب گوارش میشود که در دهان بخی جویده و نرم شود

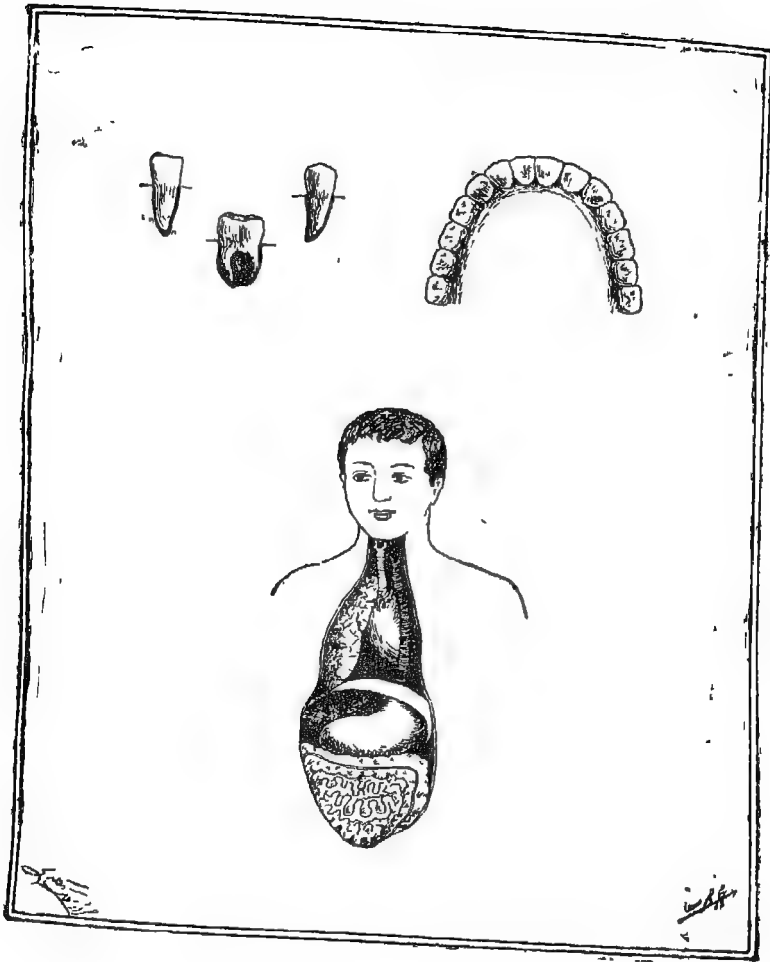
باشد و برای ایستادن سالم لازم است

پس باید دندانها را بپوشان و صواک کردن پاک نگاهداشت زیرا دندان اگر  
ایک باشد رفته رفته فاسد و مینای آن سوراخ شود و همین است که عوام از  
کم خوردگی میگویند پسته و بادام و امثال آنرا با دندان نباید شکست چنانچه  
سبب رختن مینا و آسیب یافتن ریشه دندان است و چون مینای دندان  
ریخت یا سوراخ شد انسان بدرد دندان گرفتار میشود و دیگر نمیتواند غذا را بجو  
مضغ کند و عمل گوارش مختل میگردد

یکی دیگر از شروط خوبی گوارش کم خوردن است اشخاصی که پرمخورند همیشه  
گرفتار بدی گوارش میشوند در شب یا کمتر از روز غذا خورد و پس از هر غذا باید  
قدری حرکت کرد

کسی که در تغذی و سایر اعمال زندگی قوا اند بهداشت را رعایت نماید  
و از ای مزاج قوی و بدن سالم خواهد بود و با کمال خوشی و نشاط زندگی خواهد  
کرد





دندان - دستگاه گوارش

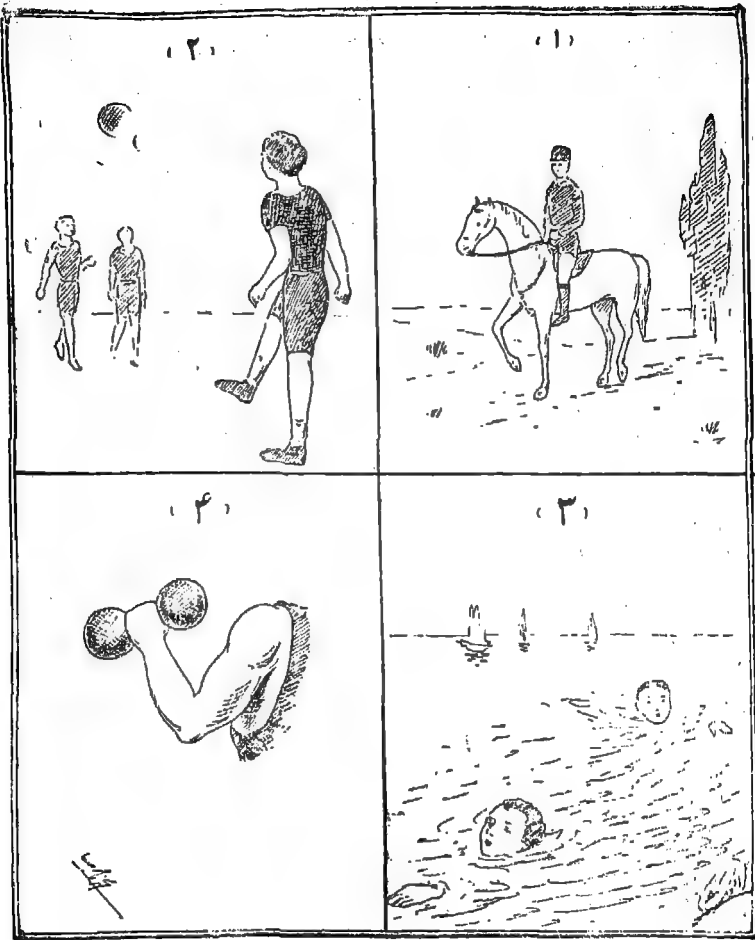
# حکم و مثال

آنکه بد ریارسد کی طلبد پارمین  
 دزد از خانه مفلس نخل آید بیرون  
 ملن بابد آموز هرگز در گنج  
 مگو مدح خود و عیب دیگر کس  
 ابرو گشاده باش چو دست گشاده نیت  
 چون پیر شدی ز کودکی دست بدار  
 از جان گذشته را بدد احتیاج نیست  
 اندوه دل سوخته و سوخته داند  
 بر سر اولاد آدم هر چه آید بگذرد  
 شیر علم کی بود همسر شیر زبان  
 هر چه آسان یافتی آسان دهی  
 صدف را بزرگی فخر آید ز گوهر  
 در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست

## ورزش

یکی از وسائل حفظ صحت ورزش است ورزش در تقویت بدن و پریت  
روح تجدیدی مفید است که میتوان آنرا از ضروریات زندگانی شمرد و بر هر کس  
واجب دانست

بهترین آسانترین و در شمار راه رقص و فستجن کردن است که در هر موقع و  
برای هر کس سیر و طبیعت انسان نیز سازگار میباشد انسان از قدم زدن  
و تفریح در نقاط سبز و خرم و استنشاق هوای لطیف ناشی تازه میسپارد  
و از تماشای مناظر زیبای طبیعت و مشاهده لطف صنعت پروردگار لذت  
میرد و در موز و اسرار میآموزد که مایه پرورش روح و فزونی خرد و  
روشنی دل است مناسبترین اماکن برای گردش و تفریح مکانی است  
که آرام و از غوغا و بیابوی دور باشد پاره از مردم رقص مجامع و محل  
عمومی را نوعی از فستجن می پندارند و در اوقات فراغ تماشای خانه باو خانه ها  
میرود انسان در گیکونه اماکن از استنشاق هوای پاکیزه و آزاد محروم  
و از دیدن اطوار مختلف و شنیدن سخنانی گوناگون و نامطبوع بهره جز  
بفرودگی خاطر و خستگی بدن نمیباید



۱- اسب سواری ۲- توپ بازی ۳- شناوری ۴- یک بازو و دست با اَبَت ورزش

در ورزش بمعنی مصطلح آنست که اعضا مختلفه بدن را از روی نظم و ترتیب و قواعد و  
 ادب مخصوص بحرکات شدید وادارند - این نوع ورزش فوائد و منافع  
 بسیار دارد از جمله آنکه عضلات بدن را محکم و گردشش خوراسیرت و ضربات قلب را  
 منظم میسازد و حرارت غریزی را تحریک و ماضیه را تقویت و اشتها را زیاده  
 میکند و بدن را تحتل ریح و شقت و معاومت بر سر ما و گرما و دیگر عوارض عادت  
 میدهد و انسان را بشبهات و جدیت در کارها و اعتماد بنفس و امیداری

و ورزش بر عموم مردم خاصه کسانی که بکارهای فکری اشتغال دارند واجب است  
 کسانی که اوقات خود را بمطالعه و درس و تالیف کتب و مجامعه و دفتر داری  
 میگذرانند باید هر روز ورزش کنند تا فکر خسته و فرسوده آنها آسایش یابد  
 و قواییکه در مطالعه و حل مسائل صرف کرده اند تازه گردد و انگیزه اشخاص  
 اگر از ورزش غفلت نمایند قوای جسمانی و عقلانی آنها ضعیف شود و بسوزن  
 و لاغری و کوفتی و امراض دماغی مبتلا میگردد تعطیلاتی که در مدارس  
 معمول داشته اند برای اینست که محصلین مقداری از وقت خود را بگردش  
 و ورزش و بازی و تفریح بگذرانند و قوای بدنی و فکری آنها نیروی تازه  
 باید تازه از محصلین ایام درس تحصیل را بطلالت میگذرانند و انگاه در

در قات تعطیل بطلان و تکرار و خطا در سهای سال مشغول شوید غافل از اینکه ایگاه  
مایه رنجوری تن و روان است و انسان را از هر گونه ترقی و سعادت باز میدارد  
و ورزش در صورتی مفید خواهد بود که بقاعده و ترتیب باشد و ورزش باید در  
هوای آزاد و جاهای باصفا و وسیع و دور از باطلاق و مرداب و بومای  
ناخوش انجام یابد بمالنه و افراط در ورزش موجب خشکی بدن و بروز امراض  
مختلفه است پس باید اعتدال را در آن نگذاشت

بعد از ورزش باید بد را فوراً پوشانید و تا بدن استراحت کامل نیابد به  
خدا نباید خورد و آب سرد نباید آشامید

ورزش شدید بعد از غذا بسیار مضر و گاهی نیز خطرناک است

اشخاص و عمومی مزاج یعنی پر خون باید از ورزشهای سخت بپاشند خود داری  
و ورزشهای سبک و آسان از قبیل راه رفتن و اسب سواری و گردش  
و جاهای باصفا اکتفا کنند

مسابقتین ورزشها برای اطفال و جوانان بازی است و شرط بازی آنست  
که از روی نظم و ترتیب و عاقلانه باشد توپ بازی که اخیراً در هر جا معمول  
و متداول میباشد بهترین بازیهاست چه عزم و اراده و وقت و ثبات

و اشقامت را که مایه شوخیتی و کامیابی است تقویت میکند و حسن تعاون و صلح  
و حب غلبه و فیروزی را در انسان تحریک نماید

یکی از ورزشهای مفید شنا کردن است ایرانیان قدیم جوانان خود را سواری  
و تیراندازی و شنا میاموختند شنا کردن علاوه بر تقویت مزاج فوائد دیگر  
نیز دارد و انسان را در بعض مواقع از مرگ میرهاند

- ۱- نیروبخشیدن ۲- انگیزا ۳- برپا ۴- تند ۵- جمع ضربتی زدن ۶- یکرنگی
- ۷- غمی ۸- جگر ۹- وسیله گذرانی ۱۰- آنچه ممکن است ۱۱- باریک بینی ۱۲- یکرنگی

## ۱۱- بهشت و بهشتی بودن بس آدمی که در آفاق نقش دیوانه

نه هر چه جانور زند آدمیستی دارند	بس آدمی که در آفاق نقش دیوانه
سیاه سیم زرانند و چون بتوبه بزرگ	خلاف آن بدو آید که خلق پندارند
کسان چشم تو بی قیمتند و کوه قدر	که پیش اهل بصیرت بزرگ مقدارند
و حامی بد بخم بر بدان که سکنشان	بدست خوی بد خوشتن گرفتارند
بجان زنده دلان سعید یا که ملک وجود	نیز زدا کند وجودی ز خود بسیارند

۱- غرض جان ۲- تفرقه ناپاک که روی آن آب طلا دارند ۳- بینائی ۴- بیچارگان ۵- عالم هستی یعنی دنیا

## فردوسی

مجموعه ابوالقاسم حسن فردوسی در حدود سال ۳۲۳ هجری در یکی از قرا، طوس  
متولد گردید و در همان قریه پرورش یافت و او را املاک بود و با سایش و فراغ  
خاطر زندگانی میکرد

فردوسی در ایران دوستی بسیار متعصب بود و اوقات خود را مطالعه کتب تاریخ  
پارسی و تازی میگذرانید و چنانکه از آثار او معلوم میشود زبان پهلوی نیز میدانست  
مطالعه تواریخ ایران بالاخره و فردوسی را بر آن داشت که تاریخ قدیم و جدید  
ملی ایران را نظم نماید و یکی از دوستان وی که در شهر طوس مسکن داشت از  
نیت وی آگاه شد و نسخه کاملی از تاریخ ایران بوی داد و وی را بر نظم آن  
تشویق کرد

فردوسی در حدود سال ۳۶۴ هجری بنظم شاهنشاه مشغول شد و بعضی از بزرگان  
طوس که از نزدیکان و رفقاء او بودند او را مساعدت کردند و با  
آسایش خیال در راحت فکر او را فراهم آوردند فردوسی نخست داستانهای  
ملی را بجا آورد و بی رعایت ترتیب برشته نظم میکشید و بزرگان از بهر داستان  
نسخه میبردند و در مجالس و محافل میخواندند و بر فردوسی آفرین میگفتند





فردوسی بیرون شهر در باغی پانفتر شاعر

بدین وقت آوازه شوکت و اقتدار سلطان محمود و غزنوی بلند و غایت بی نسبت  
 بشعرا و آداب معروف و مشهور شد فردوسی سلطان محمود را شایسته نام شاهنامه  
 دید و در سال ۴۰۰ هجری آن نامه را مرتب و کمال ساخت و در هفت مجلد بنویسند  
 و آن مجلدات را برگرفت و روی بغزین نهاد در غزین شبرجی که در کتب تاریخ مشهور است  
 بخد مت سلطان محمود رسید و اشعاری از شاهنامه بروی بخواند سلطان محمود آن  
 و شعرا را پسندید و مقرر داشت که در برابر هر حسن اربیت که فردوسی بعرض رساند  
 پیر شغال خر جوئی جایزه و انعام دهند فردوسی به تهنیت و تهنیت شاهنامه  
 مشغول شد بد خوانان و حدود آن در نیوقت فرصت را مغتنم شمردند و حافظ  
 سلطان را بر سر دوسی دیگرگون ساختند تا سلطان بر خلاف گفته خود رقاع  
 گمرد پس از آنکه شاهنامه کمال یافت بجای طلبا براهی فردوسی نقره فرستاد  
 فردوسی ازین معنی آزرده خاطر شد و منته سلطان را بد گیران بخشید سلطان  
 ازین قضیه بهم برآید و فردوسی را تهدید کرد

فردوسی بر جان خویش نرسید و چپنهائی از غزنی بیرون شد و بجزایر رفت  
 و ایسی چند در آن شهر پنهان بزیست لاکه بطوس و از آنجا بطبرستان شد  
 پس بطبرستان مقدم فردوسی را گرامی داشت و او را اعزاز و اگر ارم بسیار

نمود فردوسی خواست شاهنامه را بنام وی کند وی قبول نکرد و اشعار را بر یک  
فردوسی در ذم سلطان محمود گفت بود از فردوسی گرفت و بلفظی زردیسم بوی بم  
داشت و در خصوص وی سلطان نامه نوشت

فردوسی بطوس بازگشت و در حدود سال ۴۱۱ تا ۴۱۶ زنت از سرای فانی زیست  
و با عالم باقی شرافت و مدت زندگانی وی از هشتاد و سال بشیر بود  
آورده اند که سلطان محمود در او اخراج از رخسار که با فردوسی شده بود پشیمان گردید  
و صلح را که وعده کرده بود برای وی بطوس فرستاد اتفاقاً صلح محمود و بنگامی  
دار و بطوس شد که جناب از فردوسی از دروازه طوس بیرون میرفت گماشتگان  
محمود خواستند آن را از بند خنجر فردوسی تسلیم کنند و او که بهمت بلند را از پد بپیرا  
داشت از قبول آن مال استنکاف کرد و چگونگی را بسلطان محمود نوشتند .  
مثال داد تا آنرا در ساختن کار و انسانی که بر سر راه پیشا بور و مرد و امرت  
صرف کنند

همترین اثر فردوسی که مایه عظمت نام و علو مقام او میباشد شاهنامه است  
که تیغ قدیم ایران و زبان فارسی را زنده داشته و خواهد داشت شاهنامه  
شستبر و قیام تاریخی و افسانه های ملی ایران از آغاز پادشاهی کیومرث تا انقراض

سبقت ساسانیان است و اگر شایسته بود معنی مثنوی از لغات و اصطلاحات  
پارسی و مورد استعمال آنها فراموش نشود و مردم از تفصیل و قیاس و نسیان  
قدیم ایران بی اطلاع میمانند شایسته در عالم شعر و ادب دارای تعالی  
بسیار بلند می باشد و اشعار آن محکم ترین و فصیح ترین شعر فارسی است ایران  
باید این نامه گرامی را محترم و معظم دارند و از خواندن آن غفلت ننمایند

۱- به تشریح و تفسیر ۲- نوشته شد ۳- نالین و پاکینه ساق ۴- اصلاح ۵

نوروزی و سپیدی - نقشه پایان بسدن

## حکایت

آورده اند که مقتضای جاسی گشتن مجرمی فرمان داد آن فرد گفت ای امیر ترا بخدا  
در مول سوگند میدهم که نخست مرا بیک شربت آب همان کن که سخت تشنه ام  
انگاه هر چه خواهی بفرما مقتضای حکم سوگند فرمود که او را آبی دهند آب بدو داد  
چون آب بخورد گفت یا امیر همان تو بودم بدین شربت آب اکنون اگر همان  
گشتن در طریق مردمی رود باشد مرا بکنه می کشند و اگر عفو کن تا بر دست تو  
توبه کنم مقتضای گفت راست گفتی حق همان بزرگ است ترا عفو کردم تو به کن  
که دیگر خطانگی از نادرستایی نیست ۱- بیشتر نالین و پاکینه ساق ۲- همانجا

# تأثیر آب در سطح زمین

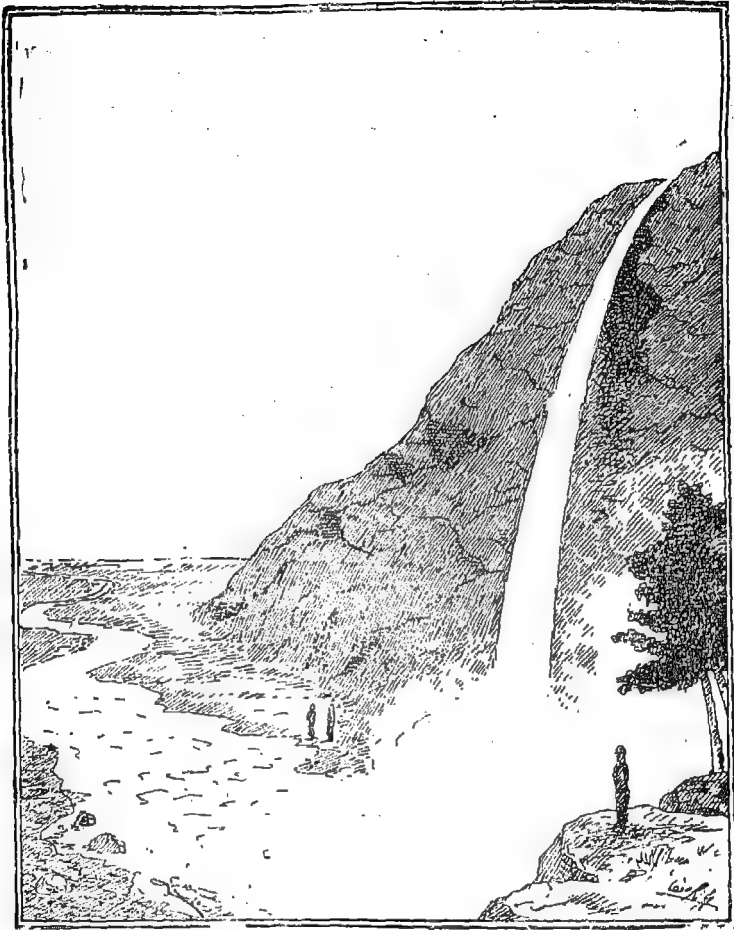
جومی و هنر

بستگام ریزش باران و گداختن جرف آب از گویها سر ازیر میشود و خاک نرم  
که بتأثیر هوا بر روی اجار بوجود آمده است میشود و جبر و قله با و دامن  
کوه را صاف و صیقلی میکند

در اوقات عادی قاصد در مواضعی که سرایشی گو و بیازیت آب در  
جریان رشته رشته شود و هر رشته مقدار می ریگ و سنگریزه و دیگر مواد  
در قبی را از جای میکند و راهی رویش برای خود میگذارد  
رشته های متعدد آب از گویها سر ازیر میشوند و چشمه ها و جویبارها که مایه صفای  
منظر و طراوت هواست تشکیل میدهند

جویها رفته رفته بهم می پیوندند و از پیوستن آنها نهرهای کوچک و بزرگ بوجود  
میآید

نهر از جوی پر آب تر و پر زور تر است و معبری وسیعتر لازم دارد و در تنه  
سنگریزه و خاک بلکه قطعات سنگ بزرگ را از جای بر میگرداند و میغلطاند  
و چنگا و سنگبارهای خرد و مکلان که در آب نهر غلطان میباشند در عرض



آبشار رودخانه که از کوه به صحرای می‌رسد

بسیکد که بر میخورند و سائیده و صاف و کوچک میشوند و از ذراتی که از آنها جدا  
 میشود شن بوجود میآید نهرا از وسط دره های پر خم و پیچ و فراز و نشیب صخره های  
 عظیم میگذرد و چون به دره یارمینی که بنشینه سطح است برسد موادیکه با آن  
 میباشد بنای فروستن میگذارد باین ترتیب که نخست قطعات سنگ بزرگ  
 و بعد از آن گنجاره ها و پس از آن ریگها و سنگریزه ها و بعد از همه ذرات شن و  
 خاک در ته آب قرار میگیرند و مقداری کثیر از ذرات شن و خاک و یک  
 پنجمان با آب نهر میرود و داخل دو خانه میشود

۱- سرپایین بان و تنال سرپایین است ۲- بکر اقل پایین ۳- چشم انداز ۴- تازگی

۵- گذرگاه ۶- بخت ازل با

## حکایت

آورده اند که آگیری بود از شارع دور و از تعسّف ضلّله اندران خفّی و مستور  
 و آن آگیری باب روان اتصال داشت و در آن سه ماهی بکرفت آرام  
 داشتند یکی عاقل و یکی نیم عاقل و یکی نادان نامگاه در ایام بهار میگیرند  
 گذر بر آن آگیری افتاد و از اقامت این سه ماهی در آن آگاهی یافتند  
 باینکه اگر میغادی ننهاد برام آوردن بشتاقند ماهیان ازین واقعه

نگاه شدند و چون شب درآمد مایی که عاقل کامل بود و حشری زیادت داشت  
 اندیشه خلاص از دام صیادان بخاطر آورد و از آنجانب که باب روان متصل بود  
 بیرون رفت علی الصبح صیادان حاضر شده هر دو جانب یکدیگر محکم بستند  
 مایی نیم عاقل چون انجیل شده بود پشیمانی بسیار خورده گفت بایستی که من  
 پیش از نزول بلا آفت فکر خلاص میگردم اکنون چون فرصت گیر فوت شده  
 هنگام مکرو حیلت است پس خوشتن را مرده ساخت و با آب میرفت .  
 صیادی آنرا برداشت و تصور مردگی او کرده بصر انداخت و او خوشتن را  
 جوی آب افکند و جان بسلامت برد و آن مایی دیگر که غفلت بر احوال او  
 مستولی بود حیران و سرگردان چپ در راست میرفت تا عاقبت گرفتار شد

نقص از انوار صیقل

- 
- ۱- راه و جاده عمومی ۲- دسترس ۳- پنهان ۴- پوشیده ۵- چرتکی ۶- بزرگ است  
 ۷- زیاده لطیف ۸- وعده یقین ۹- دور اندیشی ۱۰- نادانی و غیبه ی

۱۱- چیره دست

بیت

تا غم نخورد و در نیفتد و قدر مرد  
 تا لعل خون نگر و جگر قیمتی نیافت



# علم

خداوند آدمی را هوش و فردنجشید تا تحصیل دانش کند و بعد و علم حقیقت چیز را  
 دریابد و آفریدگار خویش را بشناسد پیغمبر طلب علم را بر همه کس واجب داشته  
 و گفته است در پی علم روید اگر چه تا چنین باشد علم آموختن مانند دیگر شغلها شرو  
 و آداب بسیار دارد و هر کس خواهد از علم خویش سعادت دو جهان یابد باید  
 بدان شروط رفتار کند پس اگر طالب علم باشی پر بهیتر کار و قانع و بردبار و  
 بسکروج باش و خود را از عادات و افعال نکوهیده برشی دار علم را برای  
 تشویدی خدا و خدمت بخلق و رسیدن بکمال بخواه استماد را بمنزله پدر دان  
 و حق وی بشناس دانشمندان را محترم دار و نامشان جز بمکی و احترام یاد کن  
 اگر علم آموختی متکبر مباش و در جاهلان بحشم عجب و کبر مکن و علم خود بایشان  
 بطمع و غرض بیا موز بر مطالعه و نوشتن و تکرار و حفظ حریص باش و کتاب بسیار  
 تحصیل و تحریر را بهترین ذخیره شناس آنچه میخوانی با تکرار و تدبر بخوان  
 تا نیک دریابی و چون در یافتی بخاطر بسیار از پرسیدن آنچه ندانی تنگ  
 مدار از مجاذله با امثال و اقرا ن خویش بپرهیز و اگر بصورت بناظره افتی  
 سخن بتعصب مگوی و از تصدیق حق باک مدار و بدانکه هر طالب علم که بدین

میرت بود یگانه روزگار دورد و جهان رستگار شود و آنکس که جز بر این سیرت  
بود از علم خویش حسنه ناکامی و زیان بهره نبرد و در نظر دانشمندان از همیشه تحقیرتر  
نماید که

علم آدیت است و جوافر دی واد      ورنه ددی بصورت انسان مصوری

۱- پاک دختره ۲- خودبینی و خودپسندی ۳- در پاشن می بیندن و دست است ۴- بحث و جدل گشت

۵- گفتگو و مجادله ۶- چهار پا

## حکایت

آهونی را کرد صیادی شکار	اندر آخر کردش ادبی زینهار
در میان آتش پر از خران	جس آهو کرد چون استمکران
روزها آن آهوی خوش نایب تر	در شنج بود در اصطبل خر
یک خرش گشتی که مان ای بوالوحش	طبع شاهان داری و میران حموش
و آن گر تخش زدی کن جز زده شد	گوهر آورده است تا از زان دهد
و آن خری شد تنه و زور و دین ماند	پس برسم دعوت آهورا بخواند
چرچین کرد او که فی رد ایفکان	اشتهایم نیست بهستم ناتوان
گفت میدانم که نازی میکنی	یا ز ناموش احترازی میکنی

گفت آهو با خراین طبع تو است      که از آن اجزای تو زنده و نواست  
 من ایف مرغزاری بوده ام      در طلال روضه ها آسوده ام  
 که قضا کند ما را در عذاب      کی رود آن طبع و خوی مستطاب  
 مگر که گشتم که از تو کی شوم      و رباسم کمنه کرد و من نوم

(مولوی)

۱- ازبکی که از شک آورد      ۲- رنج و عذاب      ۳- پدر و حشيان و مراد داینهاست برین حشيان است  
 ۴- من دهره      ۵- بی از دریا      ۶- مرضی است که از پر خورون عارض میشود      ۷- غمت و عصمت      ۸-  
 ۹- بر سینه و دوری      ۱۰- منی صراع اینست که از روی غمت و عصمت که در خود پسنداری از نا دوری بگنی      ۱۱-

خوگرفته و نیست      ۱۲- سایه      ۱۳- مرغزار      ۱۴- کپریزه

## تأثیر آب در سطح زمین (۳)

سیل

در دامنه های بسیار سر شیب هنگام بارانهای شدید آب بجای آنکه رشته  
 رشته و پراکنده گردد روی یک نقطه میسند و از آن نقطه بسرعت و شدت سرازیر  
 میشود و در چنین حال آنرا سیل گویند

سیل هرگاه شدت یابد قطعات بسیار بزرگ سنگ و درختان کن سال

و توفند را از گوه بر می کند و با خروشن و هیاهوی عظیم بطرف دره و جلگه می ریزد  
می گردد و در بعض مواقع پاره از شفا عظمت سیل سجدی است که دره وسیع و  
عمیق را فرا می گیرد و آبهای شترکرم آن بشا به دیواری مرتفع جوشان و شادان  
و کف کنان از وسط دره می گذرد و به درخت و سنگ و انسان و حیوان  
که برسد آنرا چون پرگاه از جای بر می کند و در می غلطاند و قری و مزارع و جنگل  
و باغ و بوستانهای را که در معبر آن باشد زیر و زبر می کند و پلها و سد های محکم  
و تیش را بیک لطمه درهم می شکند و سخنان با جوش و خروش پیش می رود تا  
بمنتهای دره و ابتدای جلگه رسد

در نیوقت با گلی سخت میب می کند و دیوار مرتفع آب در جلگه پهن گسترده می شود  
و سرعت و شدت آن بکمرته فرو می نشیند و غالباً در نیوقت بونی ناخوش  
از آن بر می خیزد و فضای اطراف را فرا می گیرد سیلاب گودالهای زمین را  
پر می کند و کاریزها را ویران می سازد صخره ها و سنگپاره ها و تنه درختان را  
جانوران که با سیل آمده اند در اطراف دشت پراکنده و هریک گوشه  
واقع می شود

سیلاب رفته رفته زمین فرو می رود و طبقه از گل و لای بر سطح زمین نمودار می شود

این گل ولای ریسند و پر زرد و صاف میسازند  
 سیلاب در بعض اوقات وارد رودخانه یا شط میشود و آب رودخانه بسرعت  
 آنگیز از بحر اقیانوس و عادی خود بالا میآید و طغیان میکند طغیان آب در پاره  
 از مواقع چنان شدت میابد که شهر یا قصبه که در نزدیکی رود است داخل شود  
 و کوچه ها و خیابانها و خانه ها را فرا بگیرد و موجب ویرانی ابنیه و عمارات و هلاک  
 مردم و حیوانات میشود آثار سخت مصیبتی که اریسل مردم میرسد مدت ها باقی میماند  
 و خلق بواسطه خرابی مزارع و کاریزها و زراعات و دچار خسارت بسیار  
 میگردد

جلوگیری از خطر سیل کاری دشوار است در بعض شهرها و قصبهات معمول  
 اینست که در جلو نقاط سیلگیر سد میسازند و یا در دامنه های سیلگیر کوه درختان بسیار  
 عظیم محکم ریشه میکارند فایده اینکار آنست که سیلاب چون بدرختستان انبوه  
 رسد از هم جدا و پراکنده و زود توقفش کاسته میشود در بعض قرای ایران برای  
 حفظ کاریز از آفت سیل سدی از خاک در جلو کاریز میسازند و آنرا دیوار مینامند  
 برای محفوظ ماندن از بلای سیل بهتر آنست که در نقاط سیلگیر مسکن نکنند و مسکن  
 میخوانند در نزدیکی رودخانه و دامنه های سیلگیر مسکن سازند شهر و آبادی خود

در زمین مرتفع که سیلگیر نباشد بنا کنند و در اطراف شهر یا قصبه مجراها و  
خندقهای عمیق احداث کنند تا سیلاب در آنها داخل شود و با آبدی صدمه و  
آسیب نرساند

۱- درجه انباشته ۲- مانند ۳- بلند ۴- دیر ۵- گسترده ۶- محکم و استوار

۷- بقیع اول نرسناک و هم آرد ۸- قاتل ۹- مسکنای عظیم و گوناگوند ۱۰- سرکشی ۱۱- سب

دعا ۱۲- بنا ۱۳- بقیع اول بلا بدبختی

## حکم و امثال

جهان چون تن دشمن یاران سرزند

چه زاید ز خورشید جز روشنی

بندهیت باید تو اضع گزین

انوشه کسی کو بود بر دبار

ز آواز روبرو به نرسد پلنگ

تن فتنه انگیز در گور به

ز کتیر بر پیش ز محتر نواز

پراکنده روزی پراکنده دل  
 حذر کن ز آزار افتادگان  
 از آن ترس کواز تو ترسان بود  
 خداوند گیتی ستمکار نیست  
 بداندیش را بد بود روزگار  
 چو بخشنده باشی گرامی شوی  
 بمقدار خود گفت باید سخن  
 دل مرد بد دل ندارد بهما

### ناصر خسرو

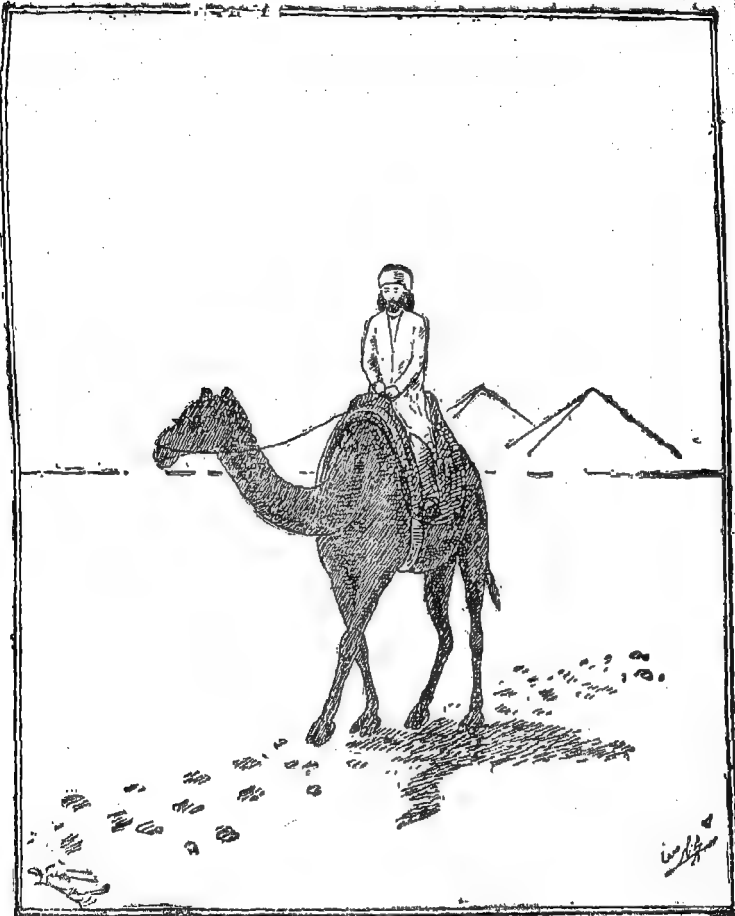
ناصر بن خسرو مروزی حکیم و شاعر و نویسنده قرن پنجم هجری در سال ۳۹۴  
 در قبادیان از توابع بلخ تولد یافت و پس از طی مراحل کودکی و تحصیل  
 به سمت دبیری داخل خدمت دیوان شد و مدتی مباشرت عمل مایات کرد  
 و در میان اشراف و اشراف شهرت و اعتباری یافت و بفرار خویر حال  
 خویش دارای جاه و مکنستی گردید پس از چندی از خدمت دیوان و سرد  
 و برای تکمیل علم و معرفت عازم سفر شد بالاخره از عمل دیوان کناره جست

و از مال و ثروتیکه داشت چشم پوشید و با برادر کوچک خود ابو سعید و غلامی  
 هندی روی بنیسا بور نهاد و مدت هفت سال در ایران و ارمنستان و سوریه  
 و آسیای صغیره و فلسطین و عربستان و مصر و سودان گردش کرد و در سال  
 ۴۴۴ ب وطن بازگشت

ناصر خسرو در سیاحت هفت ساله خویش عجایب و غرائب بسیار دید و محنت  
 و سختی بسیار کشید بهر شهر که میرسید با دانشمندان و فضلا آن شهر مصاحبت میکرد  
 و از اوضاع و احوال آن محل تحقیقات مینمود و شرح مسافرت خود را این نوشت  
 در مصر قریب سه سال توقف کرد و مستنصر بالله فاطمی که پادشاه مصر و امام  
 اسمعیلیان بود برگزید و از طرف وی مامور شد که مردم خراسان را و در آنهر را  
 بطریقه اسمعیلی دعوت کند و چون ب وطن بازگشت با شوق و حرارتی تمام بدعوت  
 مشغول شد

بعض علماء خراسان و امارات سلجوقی بخالفت و عداوت وی برخاستند و  
 صد دوازده هزار او برآوردند و عرصه را بروی چنان تنگ کردند که ناگزیر ستواری  
 گردید و پس از چندی بجانب بخارا شتافت و در محلی موسوم بمجگان رحل  
 اقامت افکند تا پایان عمر بتالیف کتب و نظم اشعار مشغول بود تا در حدود سال





ناصر خسرو در سیاحت بمصر و اراکستان

۴۸۵ جهان فانی را وداع گفت

ناصر خسرو از دانشمندان بزرگ عصر خویش بود و شعر فارسی و عربی نیک  
خالب اشعار او در موعظه و نصیحت و دعوت خلق است و علاوه بر دیوان  
اشعار چندین کتاب از وی باقی و معروف میباشد از جمله سفرنامه اوست  
که در نهایت فصاحت و بلاغت نوشته شده و از آثار مهم شرفارسی شایسته  
میرود

۱- جمع مراد مبنی نزل و در اینجا مبنی سالها و ماههاست ۲- سالها ۳- نویسنده کی و نشان ۴- کاپی بردار

۵- طایفه هستند که اسمیل پسر امام جعفر صادق را امام میدانند ۶- پنهان ۷- بضم اول کاف فارسی

قبیله است از نشان ۸- مبنی بار است در ملقات انخدود مبنی شمع شدن و سکن سازن است -

## حکایت

آورده اند که در زمان عمر بن عبثد لغز شخصی در آذربایجان سر لطیفان بود  
و خلقی بسیار بروی جمعه شدند چنانکه شمار لشکریان وی از بیست هزار در گذشت  
عمر امیری را با هزار سوار بدفع آن شخص مامور کرد و گفتند هزار سوار از عهده  
لشکر چگونه بر آید گفت لشکر پادشاه عادل هر چند کم باشد بر لشکر طاعنی هر چند  
بسیار باشد غلبه خواهد یافت و من بعدالت خود مطمئن و امید دارم که بر

تضمین فرمایم و عاقبت چنان شد که گفت سپاه وی در اندک زمان سپاه  
طاعی را شکستند و آذربایجان را مستخلص نمودند (بحیرة)

۱- هشتین غنیمت اسی ۲- سه گشتی دانسته بانی ۳- یانگی در گرش ۴- داده آزاره

## مهر و دانش

بدان ای چهره که مردم بهین بر بی سود بود چون مغیثان که تن دارد و سپاه بزرگ  
هر چند شخص صیقل و نیبت را مردمان بواسطه اهل و نسب حرمت میدارند  
اما تو جهد کن تا با هنر باشی که شرف و بزرگی مرد بقل ادب است نه باصل و نسب  
بنامی که پدر و مادر بر تو نهاده اند قانع باش و در گلب هنر بگوش تا بلند نام  
کردی و مردم مت استاد و حکیم و فاضل خوانند آنچه نیدانی بیا موز و آنچه میدانی  
بکار بند و چنان کن که ساعتی بر تو نگذرد که دانشی نبی موزی و اگر در آن  
صاعت عالمی حاضر نباشد از نادانی بیا موز که علم از نادانان نیز توان آموخت  
از آنکه هر وقت چشم بصیرت در نادان نگری به کار که از وی ترانا پسند آید  
دانی که نباید کردن و بد آنکه هنر و فرهنگ آموختن بر هر کس از وضع و سبب  
واجبست که بر اثر آن امثال بر فضل و هنر برتری نتوان یافت نادانرا انسان  
ندان و دانای بهین را عالم شمر و بر هنر کار بیدانش را از زمره اقیانوس خوان .

! مروم جاہل صحبت و معاشرت مکن خاصہ جاہلی کہ خود را عالم پندارد اگر  
فاضل گردی بفضل و دانش خویش غرہ مباشی و پندار کہ ہمہ چیز بد استی بلکہ خویش  
نادان شمر کہ وانا آنوقت باشی کہ بجل و عجز خود پی بری چنانکہ سقراط گوید اگر  
نیت رسیدم کہ خلق مرا المات کنند و گویند سقراط ہمسہ علوم عالم را بیکرتبہ  
دعوی کرد بطور مطلق میگفتم کہ ہج نیدانم ابوسکور بنی درین معنی گوید .  
تا بجائی رسید دانش من کہ بدانم ہمسہ کہ نادانم

از نابہ ستارہ منقش منی

۱- ہر ذریعہ بیان نام در حق است کہ خار دارد ۲- نژاد و اہل ۳- صاحب نب و ذرا بزرگ

۴- معنی منی پرستینہ کار

## پیام اردشیر بکید ہندی

گنہ را ایران بدانگونہ کہ اردشیر آرزو داشت آرام نی یافت و ہر روزانہ  
گوشہ نشیندہ آستوبنی میخواست و جنگی بر پای میشد اردشیر از اندیشہ ایحال پشیمان  
و تنگ بود روزی بدشور گفت چہ تدبیر کنم کہ مملکت آرام و خود را از  
جنگ و ستیز آسودہ بینم دشور گفت در ہندوستان مردی دانشمند و  
تارہ شناس است کہ اورا کید گویند چارہ اینکار از او باید خواست .

اردشیر شولی با دایا و تحف بنزد کید فرستاد تا چاره اینکار از وی بجوید  
فرستاده برفت و باز آمد و پانچ خنن آورد که شهریار ایران باید با دودمان  
هرک نوشنراد پیوندد تا ملک او آرام گیرد اردشیر از این پانچ در ششم  
شد و گفت حال است که دشمنرا از کوئی بجانه آورم و مادر در استین بر دم  
و از سر ششم سواری چند بجهنم فرستاد تا از دودمان هرکس بیایند  
بقتل رسانند سواران بجهنم شدند و در فرزندان و خوشاندان هرک  
تبع نهادند و همه را بکشتند جز دخترى از آن مهرک که بجانه و بهمانى پناه برد  
و دهمان او را پناه داد و بخدمت نگاهداشت

۱- وزیر ۲- فرستاده ۳- خانواده ۴- کچه و حلقه ۵- نام یکی از ولایات فارس است

۶- ازای - مشتق به

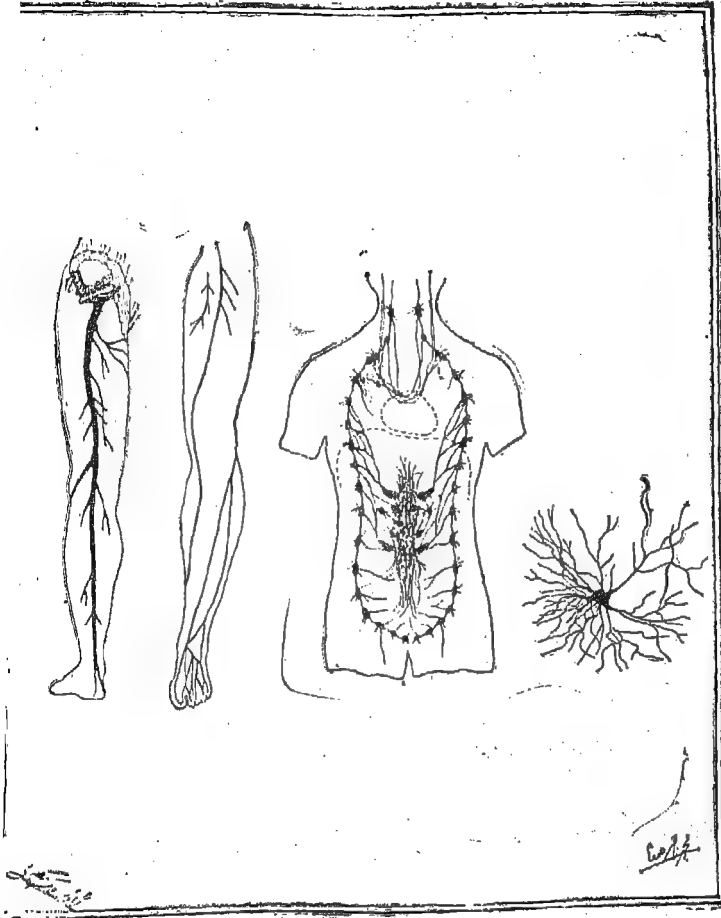
## سلسله اعصاب

استیاء حیوان از نبات آنست که حیوان دارای هوش و ادراک است و  
میتواند میل و اراده خود حرکت کند ولی نبات ازین دو نعمت محروم است  
و اگر مختصر حق و حرکتی برای آن اثبات کرده باشند مشهود و محسوس نیست  
آفریننده جهان در بدن حیوان و انسان رشته های بزرگ و کوچک

بسیار قرار داده است که در تمام بدن پراکنده و یکدیگر مربوط و دارای مرکزی  
اصلی میباشند و حس و حرکت و ادراک بواسطه آنها انجام مییابد  
هر یک از این رشته ها را عصب و مجموع آنها را سلسله اعصاب می نامند  
مرکز این سلسله مغز و نخاع است

مغز که بعبری نخ یا دماغ نامیده میشود در حجمه «کله» جای دارد و شش قسمت  
سه قسمت جداگانه و مختلف که بر روی هم واقعند  
قسمت اول که بزرگتر و در بالاست مرکز هوش و اراده و فکر و حافظه است  
بواسطه شگافی که در وسط دارد بدو قسمت تقسیم میشود  
قسمت دوم که کوچکتر است در زیر قسمت اول و عقب حجمه پشت کله،  
جای دارد این قسمت مرکز حرکت است و آنرا مغز کوچک می نامند  
قسمت سوم دنباله نخاع است که در زیر مغز کوچک قرار دارد و در دستگاه  
اعصابی است که بقلب و ریه تن میرود

نخاع رشته ایست سفید و بلند که در وسط ستون فقرات جای گرفته یکسره آن در  
زیر مغز کوچکست و سر دیگر در اواخر ستون فقرات نخاع را عاقمه مغز  
حرام گویند از دو جانب نخاع سی و یکجفت عصب خارج و هر یک بر شانه



سیستم اعصاب

بسیار تشنگ گردیده است این شته ماه شاخا تمام بدتر از اگر شته است  
از مرکز دور تر باشد بارگیر شود

در بدن انسان دوازده جفت عصب دیگر نیز هست که مستقیماً از مغز بیرون می‌آید  
و مربوط به چشم و گوش و بینی و زبان و قلب و ریه و غیره است  
اعصابی را که از نخاع بیرون می‌آید اعصاب نخاعی گویند و آن‌ها که مستقیماً  
از مغز می‌آیند اعصاب دماغی نامیده می‌شوند

اعصاب بر حسب خاصیتی که دارند به دسته تقسیم می‌شوند اعصاب حسی و  
اعصاب حرکت و اعصاب مختلط

اعصاب حسی وسیله ادراک و حسند و بتوسط آنهاست که انسان چیزها را می‌بیند  
و آوازها را می‌شنود و مزه‌ها و بوها را درمی‌یابد و گرمی و سردی و مرطوبی  
و امثال اینها را حس می‌کند

اعصاب حرکت عضلات را با اراده و فرمان دماغ بحرکت می‌آورد و بخشش  
عضلات دست پا و سایر اعضا متحرک می‌شوند و بسبب اراده انسان  
کار می‌کنند

اعصاب مختلط دارای هر دو خاصیت می‌باشند یعنی هم وسیله حس می‌باشند

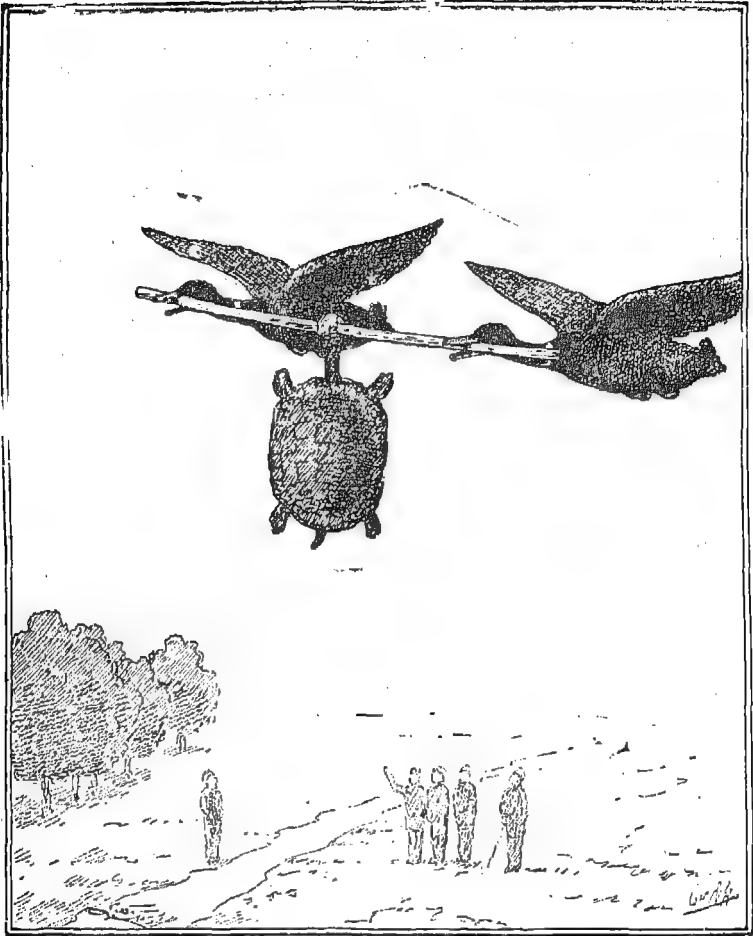


## و هم عضلات را بحرکت در میا آورند

۱- در شد ۲- دریافت شد ۳- شاخ شان زخم ۴- ۵- ۶- بشه پر شد ۷- هم آینه

### سنگ پشت مرغابیان

بست بصد مهر بر اطراف شط	عقد محبت کشتی یاد د
شد بفرغت ز غم روزگار	قاعده صحنشان استوار
روزی از آنجا که فلک را سخی	گشت زنی میرشان کینه جوی
طبع بطن از لب دریا گرفت	رأی سحر در دشان جا گرفت
که در کشف ناله که ای همدان	وز آلم فرقت من بهمان
فی ثبات قوت به پیانیم	نی ز شما طاقت تنهائیم
نیک فردمانده بکار خودم	پشت دو تا گشته ز بار خودم
بود ز بیشه لب آبگیر	چوبکی افتاده چوبیک چوبه تیر
یک بط از آن چوب کی سر گرفت	دان بط دیگر سر دیگر گرفت
بر در کشف نیز با آنجا دهان	سخت بدندان بگرفتش میان
یل سفر گرد بیل بطن	مرغ هوا شد بطمیل بطن
چون موی خشکی سفر افتادشان	پر حرس جسی گذر افتادشان



لاک پشت که وسط چوبیاردون گرفته دوازدهک آنرا هوا بلند کرده اند و جاتخی از پائین تماشا میکنند

بیا یک برآمد ز همه گامی شگفت	یک کشف اینک بدو بط کشف
بیا یک چو بنید کشف لب گشاد	گفت که حاسد بجهان گور باد
زان لب خود بود گشاد و نیکان	ز اوج هوا زیر فادن بهمان
زان دم سپیده که ناگاه زد	بر خود و پر دولت خود راه زد

«جایی»

۱- بیان دوستی ۲- شگفت ۳- مرعای ۴- هودنچ ۵- بضم اول بدانی

۶- نفس

## دخانیات

میش از آنکه امریکا کشف شود مردم دنیای قدیم از وجود توئون و تنباکو  
 کاشتن و بعل آوردن و استعمال آن اطلاعی نداشتند ملاحان اروپا  
 اینجا به تخم آنرا با خود از امریکا بار و با آوردند و طرز کشتن و دود زدن خود  
 از بومیان امریکا آموختند و بدین مردمان اروپا بیا موختند از آنوقت  
 فزاعت توئون و تنباکو کشتن و قلیان و حق و سیگار در دنیای قدیم  
 هند اول و معمول گردید  
 توئون یا تنباکو مخوئی ماده است سمی که آنرا نیکوتین مینامند اطباء

دو سازان از تائید این تم در هلاک انسان چیز یادیده و حکایتها در کتب خود آورده  
از جمله آنکه در قرن هفدهم میلادی در اردو پامردی بود که نیکو شعر میگفت یکی از  
دوستان وی بجان آنکه برگ تو تون مایه نشاط و سرور است و اگر شاعر  
مقداری از آن بخورد شعر نیکوتر و آسانتر خواهد گفت چندین برگ تو تون را  
میآید در شربت برنجیت و شربت را بشاعر بخوراند شاعر بجهت آن شربت را  
بخورد و شربت در وی شدید ممتلا گردید و سبختی تمام جان بداد

دینار آورده اند که وقتی سه کودک را نزد پسر زنی که مدعی طب بود بردند  
تا سر آنها را علاج کند پسر زن برگ تنباکوی بسیار در آب بجایاند و برگ  
پرزخم آن کودک را خنثا کرد و هر سه کودک هلاک شدند

کسانیکه استعمال دخانیات میکنند سیراکه بدینگونه گفته است کم کم در بدن  
دارد و خود را مسموم میازند در مزاج کسانیکه استعمال دخانیات میکنند  
اثر نیکو تن بدیرج ظاهر میگردد و انسان در ابتدا لطفت مسمومیت خویش  
نمیشود و در صد علاج بر نیاید و وقتی بکمر چاره میافد که کار از کار گذشته  
و سم قاتل تائیر خود را کرده است

و استعمال دخانیات از جمله عادات بسیار مضر و خطرناکست که اغلب مردم

خداست و نفیحه خود را بدین مستلای کنند و در قبا کو و توتون در اغلب  
قوامی بدنی و فکری تاثیر مینماید و هر یک را بنوعی ضعیف و مختل میازد و بهار  
تیره رنگ و زشت و دندانها را فاسد و سیاه و دهان و گلو را خشن و قوه  
ذائقه و شامه را ضعیف و چشم را کم نور میکند اعصاب قلب و معده و ریه  
و چهارماضیه را از کار میاندازد بدترین ضرر دخیالات ایسی است که از آن  
بمغز انسان میرسد و از آنجمله است ضعف حافظه که مضرت آن برای تحصیل  
بیش از دیگر طبقات مردم است چه مختل در فرا گرفتن درس و آموختن علم و هنر  
بجای آن بسیار محتاج میباشد و باید حافظه هر رنج و تعب که در تحصیل علم  
حاصل است

پس بر همه کس خاصه تحصیل واجب است که از شنیدن یگانه و قیام غیر  
پر نیک کنند و کسانی که بنادانی و غفلت خود را با استعمال دخیالات مبتلا  
مگردند اند باید در ترک آن بکوشند تا از زندگانی سعادت و ندرستی  
نمایاب و برخوردار گردند

۱. شالی در برادران ۲. زهرناک ۳. زرش و چ و غم خوردن مضاعف ۴. نم

دوامی بالبدنی را گویند - کشنده

## جوانمردی حاتم

روزری از قوم خویش ماند جدا	حاتم آن بحشر جود و کان عطا
دید اسیری بپای سلسله	او قیادش گذر بقافله
خواست زو فدیه تا شود آزاد	پیش آمد اسیر بهر گشاد
بروی از بار آورید شکست	حاتم آنجا داشت هیچ بدست
بند او را بپای خویش نهاد	حالی از لطف پایش نهاد
اذن ز قن بجای خود دادش	ساخت زان بند سخت آزادش
چون اسیران ببند دیدندش	قوم حاتم ز پی رسیدندش
پای او هم ز بند بگشادند	فدیه او ز مالی او دادند

(جای)

۱- دریای شش ۲- معدن دیش و سخاوت ۳- زنجیر ۴- آزادی ۵- همه بها

قطعه

چه حاصل چو اندر میان بیج نیست  
بصورت شود غره کان بیج نیست

دلیل در نهانست دایم ولی  
گرت دانشی هست منی طلب

۲۶۰  
ملک شاه سلجوقی

دو تن از پادشاهان ایران را عادل لقب داده اند یکی انوشیروان دیگری  
ملک شاه سلجوقی ملک شاه مدت بیست سال بعدل و انصاف چنانچه اری  
کرد در روزگار دومی ایران نهایت درجه وسعت و عظمت رسید و مردمان  
فارغ باال بزراعت و تجارت و کسب علم و صنعت همت گماشتند و ملوک را  
ایاد کردند چنانکه در هر شهر مدارس و مساجد و بیمارستان ها و کاروانسراها  
ساخته شد

از عدالت ملک شاه در تواریخ و سیر حکایات بسیار آورده اند از جمله آنکه در  
و قازتابستان روزی در حوالی لشکرگاه خویش گردش میکرد در آشنای گردش  
نظرش بر دوستانی افتاد که از دو میرا شیم و مالان میرفت فرمود تا او را  
چا خیر آوردند و از سبب اخسردگی وی سوال کرد و دوستانی گفت خبر بزه چند  
خریده بودم شهر میردم تا بفروشن رسانم همین غلام من حیدر و خبره را  
بقهر و قسم از من بگرفتند و مرا جز آن چند درم که خبر بزه داده بودم نبود.  
اینک تویی دست بخانه میردم و از غم گریه کنی زن و منم زنم مالانم سلطان  
آورد گفت بر جای باش تا داد تو بخوایم و آنگاه فراموشی را بخواند و گفت مرا



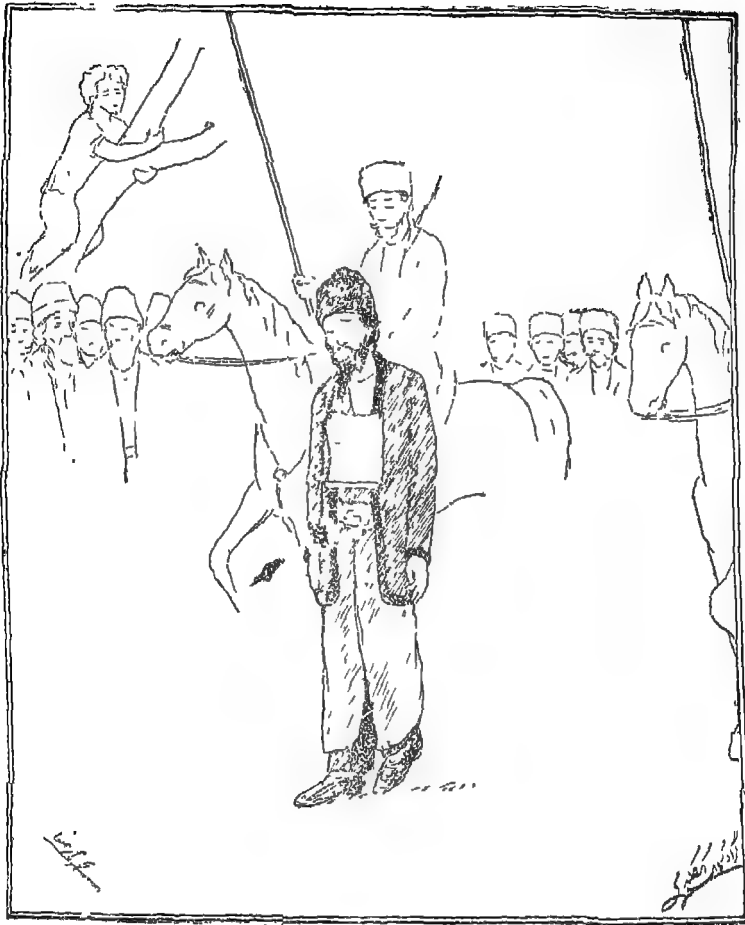
ملک شاه سجوقی که سرکرده سواران خود را بر دستانی میزد



خبرزه باید در لشکرگاه جستجو کن اگر نزد کسی یابی بگیر و بیاور و فراتر برفت با خبرزه  
 باز آمد سلطان پرسید در کجا یافتی گفت نزد فلان امیر فرمود برو و او را بگوئی که  
 سلطان ترا بخواند و فراتر برفت و پیام سلطان بگذارد امیر حضور یافت  
 سلطان پرسید این خبرزه از کجا یافته گفت بخطه پیش غلامان من آورده بودند  
 فرمود بهسم اکنون ایشانرا حاضر کن امیر برفت و چون چگونگی احوال را دقت  
 بود غلامانرا گفت تا پنهان شدند و باز گشت و گفت ایشانرا نیاقم و ندانم  
 بکجا رفته اند سلطان روی بروستانی کرد و گفت این مرد مهربان است  
 و خود را ز خرید و بنده من است او را تو بخشیدم که در خدمت خویش بکار دارد  
 و اگر بشنوم که او را را کرده گردنت بزخم روستائی دست امیر گرفت و با  
 خود برود چون اندکی دور شدند امیر او را گفت من بفرمان سلطان بنده و  
 ملوک تو ام خویشان را از تو بیصد وینار باز میخرم روستائی قبول کرد  
 و زر گرفت و بخدمت سلطان باز شد و گفت بنده خویش را بیصد وینار  
 بفرد ختم سلطان پرسید راضی شدی گفت آری فرمود بسلامت برو  
 روستائی زمین بوسید و سلطانرا دعا کرد و برفت

## محاکات

در روز کار سلطان محمود غزنوی حال نسا و باوژد و مردجیرا در نسا گرفت و اهل آن  
 دی موقوف کرد و مرد را برندان فرستاد و در شلی کرد و بگریخت و بغزین  
 رفت و ازین حال سلطان شکایت کرد سلطان و حیرانه فرمود مرد نامه بستد  
 و بنساخت و نامه به اهل رسانید اهل اندیشه کرد که این مرد دیگر باره بغزین کجا  
 تواند رفت پس تعاضل کرد و برنامه کار نکرد مرد مظلوم دیگر باره بغزین رفت  
 و در وقتی که سلطان از باغ پیروی می آمد بر سر راه بایستاد و باز تفسیر کرد و  
 حال نسا بنالید و دادخواست سلطان باز ویرانه فرمود مرد گفت یکبار آمد  
 مظلم کردم سلطان نامه فرمود بر فتم و بدادم برنامه کار نکرد سلطان صبی گنبد  
 بود اندران دستگیری گفت بر من نامه دادن است اکنون که بر آن کار نکرد  
 خاک بر سر کن مرد گفت ای خداوند برنامه تو کار نکنند مرا باید خاک بر سر کن  
 سلطان گفت اینجا چه غلط گفتم خاک مرا بر سر باید کردن نه ترا در حال دو غلام  
 زیرگ تو دو بر من باشد ما نهایی حکم فرستاد و بشکاکان نواحی نوشت تا ضیاع و  
 عطار و مرد و باز دادند و اهل را پست کردند و نامه سلطان اندر کردن او  
 آری خستند و منادی کردند که نیست سزای آنکس که بر من برنامه خداوند کار



حاکم قنصر که نامه سلطان محمود را بگردن او آویخته در شهر میگرداند

بعد از آن که سرازیر شد، نبود که بر فرمان پادشاه کار نکند و امر نافذ گشت بدان  
معنی و همه اندر راحت افتادند از آن حسب دفع از سیاست

- ۱- نام شهری بود است در فرغانه در حدود تاجان و شش آباد ۲- نام شهری بود است از فرغانه در حد
- ۳- از دهکات ۴- بازداشت ۵- بدید چهار ۶- نام بلغ سلطان محمود است ۷- قریب ۸- بود
- ۹- در نزد ۱۰- املاک ۱۱- ملک ۱۲- زمین ۱۳- سبب ۱۴- بار ۱۵- در آن ۱۶- جاری

## تأثیر آب در سطح زمین

رود

از اتصال نسبه بارود بوجود میآید رود در اراضی پر نشیب خاک و سنگ از جا  
میکنند و زمین را میکشند و مجرائی ژرف و فراخ که برود خانه موسوم میباشند  
ایجاد میکنند این مجری بمقتضای موانع طبیعی که رود بدان بر میخورد پیوسته تغییر میابد  
و فرورفتگیها و برجستگیها در ساحل آن بوجود میآید در رودخانه نیز بواسطه سختی  
و مستی زمین پشتهها و بلندیهایی ایجاد میشود و آب رود از بلندی پستی فرو میریزد  
و آبشارهای کوچک و بزرگ تشکیل میآید

لکه رودها پس از طی اراضی پست و بلند بالاخره بدریا میرسند و در نقطه که  
مصب درین نگاه رود نامیده میشود بدریا میریزند سنگ و خاک و شن

دیگر مواد که در رود آب موجود است در دانه مصب رسوب میابند از رسوب  
اینمو آذین دریا بالا میآید و تبدیل نمایی میشود. اینگونه خشکیها عموماً با شکل شلتاب  
و دلتا نمیده میشوند. پاره از دلتا با برزخ و برزخ بسیار وسیع و عریض میگردد و  
مردم در آنها زراعت کرده و قصبه های معتبر و شهرهای مهم بنامیکنند چنانکه در قلی  
نیل دیده میشود.

در بین ۲ - گذشته ۴ - روزگار

## امثال و حکم

ایندست را بهاد بداندست احتیاج

خورشید را بگل نتوان اندود

دیوانه همان به که بود اندر بند

انصاف شیوه ایت که بالای طاعت

دیدار یار نامتناسب جهنم است

ابی که آبرو برود در گلو میریزد

برکنده به آنچشم که بدین باشد

تا ندانی که سخن حق صواب است مگوی

فرست غنیمت است نباید ز دست داد

میدر اچون اجل آید پی صیاد دوده

خواجہ آنست که باشد غم خدنگارش

افسوده دل افسرده کند انجمنی را

ز نهار کسیر انکشی عیب که عیب است

از هیچ دلی نیست که راهی بخدایت

آدمی را تبر از علت نادانی نیست

## آداب سخن گفتن

بدین ای پسر که بهترین هنر سخن گفتنست که آفریدگار مابل جلاله از همه مخلوقات

خوش آدمی را بهتر آفرید و آدمی بر دیگر جانوران سخن فزونی یافت پس زبان را

بخوبی و هنر آموخته کن و خوش سخن و چرب زبان باش که گفته اند هر که راز زبان

خوشتر خوانان بشیر و سر و سخن بهاش که سخن سرد تنگی است که از آن دشمنی پو

جد کن تا سخن بر جای گوئی که سخن نابرجای اگر چه خوب باشد زشت نماید از نخبه که

در دی هنر و فایده تی نیست خاموشی گزین که سخن بی سود همه زیان بود و سخن که از

و دود می حسر نیاید ناگفته بهتر از گفتن ریخته پر هنر کن چون باز پرسند جزا

گویی آنکس را که پندش نود پندیده که او خود اقد گس را بر تاپندیده که <sup>منصحت</sup>  
 بر ملا سرزنش باشد با هر که سخن کوتاهی نمی نگر که سخن ترا خریدار است یا نه اگر  
 مشتری چرب بایی هم فروش و اگر نه آن سخن بگذار از گشوار با صلاح شرم ده  
 که بسیار مردم بود که از شگرینی از غرضهای خویش باز ماند شرم از خشن ناهنجور  
 و دروغنی و بختانی باید داشت نه از کردار و گشوار با صلاح در سخن گفتنی  
 و اگر آن سنگی عادت کن که اگر ترا با هستگی و وقار نگویش کنند خوشتر از آنکه  
 بشا بکاری و بکاری بستاند بدانتن از می که بنیک و بد تو تعلق ندارد  
 رخت مکن و از خویش جز با خوشتن گویی و اگر کوتاهی آن سخن را پس از آن راند  
 مخوان از یادوه گفتن بر حدرباش که یادوه کوتاهی دوم دیوانگی بود هر چه  
 گویی نا اندیشیده گویی و اندیشه را مقدم کشار خویش دار تا بر کفشه پشیمان

نثوی

عوض از قاپوسنامه

۱- بیجا و بیوقت ۲- بیهوده و گستاخ ۳- در حضور جماعت ۴- در انظار مردم ۵- مقصودا

۵- بی حقی و بی ماسوی ۶- بطل بیهوده و لغو

# پند

بر آن ستری که داری بادوست در میان منه چه دانی که وقتی دشمن گردد  
 و هرگز ندی که توانی بدشمن برسان باشد که وقتی دوست گردد، رازیکه نهان خواهد  
 باکس در میان منه اگر چه دوست مخلص باشد که مرا آن دوست را نیز دوان مخلص

## شعر

خاشی به که ضمیر دل خویش      با کسی گفتن و گفتن که گوی  
 ای سلیم آب ز سر چشمه بسند      که چو پُر شد توان بستن جوی  
 سخنی در نهان نباید گفت      که بر این سخن شاید گفت

از مکتب

## خواجہ نظام الملک

ابوعلی نظام الملک حسن بن اسحق از رجال بزرگ و وزیر اعظم اتقان ایران است  
 نظام الملک در سال ۴۸۰ در طوس متولد گردید و چون سن رشد رسید تحصیل  
 علوم اشغال جست و هنوز در غفوان جوانی بود که در زمره دانشمندان و فضلا  
 محسوب گردید و از همان وقت آثار بزرگی و علامت خردمندی از ناصیه او بیرون  
 و معلوم بود که روزی بمقام بلند خواهد رسید پدر نظام الملک از رجال دیوان  
 و نامور جمیع مالیات بود هنگامی که اوضاع خراسان بواسطه حمله سلجوقیان



اشفتہ و درہم کردید و عمل دیوان نقصان فاحش روی داد و پدر نظام الملک  
 با فرزند بغیرین رفت و مدتی در آنجا بماند و مراجعت بطوس نظام الملک کچنہ  
 در بلاد خراسان کردش کرد تا مگر شغل مناسب بت آرد عاقبت بلخ افتاد و  
 حاکم بلخ منصب کنایست خویش بومی داد و نظام الملک مدتی در خدمت می  
 بسربرد و بالاخرہ از سوارکار حاکم بت گنگاہ و از بلخ فرار کرد و بخدمت ابو  
 میکائیل پویت داد و چون عقل و کنایت و درایت خواہد را بدید و پرا  
 بغیریند خود البارسلان کہ در آنوقت فرمانروای خراسان بود سپرد و  
 گفت اینمرد را بخدمت نگاہ دار و قدر او بشناس و در کار با او شورت  
 و بصواب دید او ز قارگن البارسلان خواہد را وزیر و مشیر و بدتر آموہ  
 خود ساخت

پس از مرگ طغرل البارسلان در سال ۴۵۵ بر تخت سلطنت نشست و چون  
 صدر اعظم خویش گردانید نظام الملک مدت دہ سال وزارت البارسلان  
 کرد و پس از وی وزیر پسرش مکتشاہ شد و بیست سال ہم در زمان این پادشا  
 وزارت کرد و در نیندت در توسیع و آبادی مملکت و بطلان امن و عدالت و  
 ترویج علم و معرفت بکوشید مدارس و مساجد در اطراف بنا کرد و طرق و شوارع

مرتب و منظم داشت

اتمه از خواجه در ایام گلشاه بر سرحد اعلی رسید و گلشاه او را پدر بزرگ خواند  
و امور مملکت را از کل و جزو باختیار وی گذارد چندی مرتبه بداندیشان  
و حدودان در صد و برآمدند که بن گلشاه و خواجه را بفرستند ولی گلشاه بسخن ایشان  
اعتنا نکرد و اعتماد وی بر خواجه روز بروز افزونتر میشد خواجه در عین اقتدار  
محبوبیت تمام داشت و قاطبه رعایا او را از صمیم قلب دوست میداشتند و  
بدیخت امرا و سرداران و بزرگان نیز خواجه را تعظیم و تکریم مینمودند

در اواخر عهد بواسطه حرکات غرور آیین که از بعض سپران خواجه صادر گردید  
و بواسطه معایت ترکان خاتون زن گلشاه بن خواجه و گلشاه به هم خورد و  
و این واقعه چیزی گذشت که خواجه در نهاد بدست مردی ناشناس قتل رسید  
(سال ۴۸۵) گلشاه نیز پس از خواجه چندان نریت و بعد از تحصیل دولت

وفات یافت

خواجه نظام الملک داشتند و متدین با سخاوت و مجبور و برادر و متکثر و کم  
سخن بود بجااست بافتها و قمار و ابل زنده و صلاح رغبت بسیار داشت نسبت  
به فقرا و مهربان و شفیق و بلکه متواضع بود و آنها را در اوقات معین ضیافت میکرد



خواجہ نظام الملک و قریبہ در سر فرو پا او غذا میخورد

و بدست خود طعام در نزد ایشان میگذاشت  
در محبت و تواضع وی نسبت فقراء آورده اند که وقتی بارادرش ابوالحسن  
و با عید خراسان بر خوان نشسته بودند و مردی فقیر که یک دست نداشت در کما  
نیمه نشسته بود در آشنای طعام خواجه طفت شد که عید از غذا خوردن با آن  
فقیر کراهت دارد در حال عید را فرمود تا بجانب دیگر نشست و فقیر را بکنار  
خود بنشیند و او را با خود همکاسه ساخت

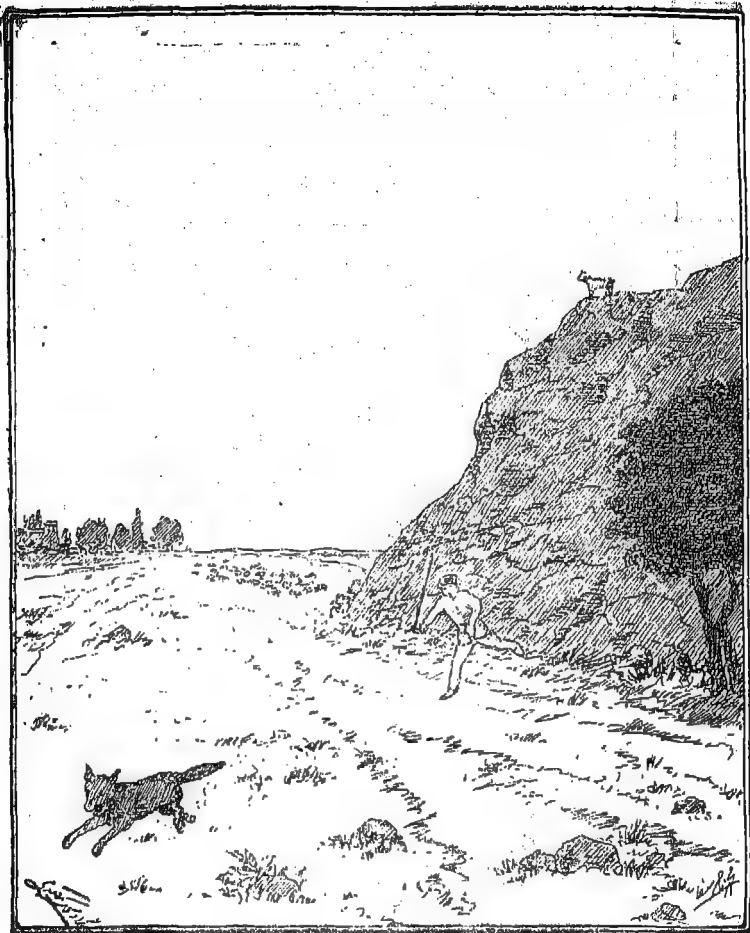
فضایل و مناقب خواجه از حد شمار بیرون در شان وی همین کافی است که میرزا  
متفقند که از مشرق زمین و زیری چون او بر نداشته است

- ۱- مردان ۲- دستوران ۳- بزرگ شان ۴- آغاز ۵- جمع طاعت بمنی نشان ۶- پیاسه
- ۷- گی ۸- بسیار ۹- نرسندگی ۱۰- بدی ۱۱- کار آمد بودن ۱۲- زمانی چشمه ۱۳- طرفت
- ۱۴- چاره گر ۱۵- گشاده ساختن ۱۶- مستردن ۱۷- رواج دادن ۱۸- راهها ۱۹- جاده نابی
- ۲۰- رسد ۲۱- خالص ۲۲- شکیبا ۲۳- خواننده گان منته قن ۲۴- ترک دنیا و پارسا
- ۲۵- ناشنیدی

## حکایت

گرگمی در پیشه وطن داشت روزی در حوالی شکارگاهی که حوالهگاه رزق او بود  
 بسیار بگشت تا باشد که صیدی بچک آورد میسر گشت و آن روز شبانی نبرد یک  
 موطن او کوفته گلچه پیرانید گرگ از دور نظاره میکرد و از گلچه بجز کرد نصیب دیده  
 خود نمی یافت شبانگاه که شبان گلچه را از دشت سوی خانه را اند برزغاله  
 باز پس ماند گرگ را چشم بر برزغاله افتاد آهنگ گرفتن او کرد و برزغاله چون را  
 در انیاب نواذب اسیر یافت دانست که وجه خلاص جز بطلب اعیان توان  
 اندیشید در حال گرگ را بقدم تاجش را استقبال کرد و گفت مرا شبان نبرد یک  
 تو فرستاد و میگوید که امروز از تو ببارنجی نرسید و از گلچه عادت گرگ ربانی  
 بجای بگذاشی اینک شتره آن نیک لگالی و از ریشی که ما را داشتی مرا بپوش  
 تو نهاد و فرمود که من ساز او از بر کشم و سماعی خوش آغاز نم تا طبع را بهتر  
 مهار و تو را خوردن من موافق تر آید گرگ در بوال عشوه برزغاله رفت و فرمود  
 که چنان کند

برزغاله ناله را چنان بلند کرد که صدای آن از کوهسار بکوش شبان رسیده  
 چوبستی محکم برگرفت چون باد بر سر گرگ دوید و آتش در خرمن تنهای او زد



بِزغاله که از کتفه عقب مانده و سرکوه ایستاده چو پان با چوب بزرگ حمله کرده گرگ فراریستند

گدازد بچایک بگوشه گر نخت و سر بر زانوئی نظر نهاد که این چه ایهال بود که من  
 و زیدم چیرا بکند اشم که بزغال مرا بگریزد پدر من چون طعمه میافت او را  
 سازندگان و خوانندگان از کجا بودند  
 من از زبان نامہ

۱- تاشا ۲- نیشا ۳- بلا و مصاب ۴- راه دروی ۵- چاره اندیشی ۶- ویرانی گشتن

۷- همباز ۸- نیمه خاکی ۹- انعام و عرس ۱۰- آواز ۱۱- گفتار یا کردار ۱۲- از روی نادانی یا غریب باشد

۱۳- بزرگترین نمایان از ابد و عاقلند من و غریب است

## تماشای شراب در سطح زمین برف و یخ

در نقاط کوستانی و مرتفع که هوا سرد است غالباً بجای باران برف میبارد  
 برف سنگین غالباً با گرد باد شدید توأم است و در میانها و گردنه گوهها برفی در  
 خطری بسیار بزرگ شمرده میشود و بارها اتفاق افتاده است که کاروانی بلکه سفر  
 عظیم را هلاک کرده است با قطعات برف را با نهایت سرعت و شدت  
 به سمت میراند و سگانها و کودهای زمین در ده های کوه را پریکند آثار و علامت  
 را بهما در زیر برف متورم میشود و پست و بلند زمین یکسان میشوند و بواسطه شدت  
 شدن یا بمجول ماندن آنها آید و شدت قواض و قطارهای راه آهن و دیگر آلات

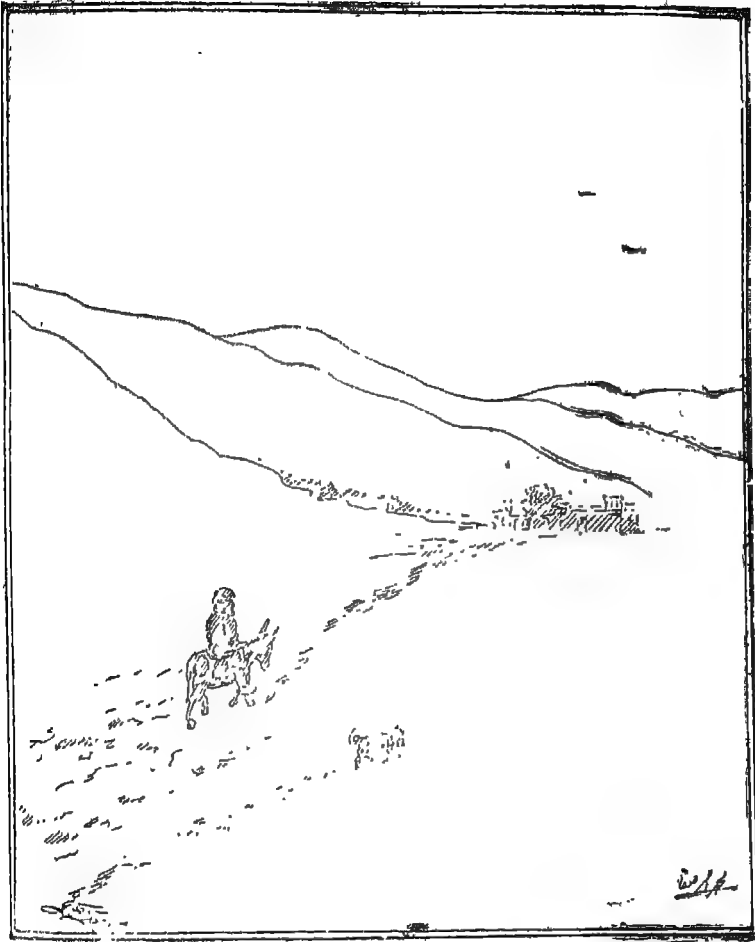
و ادوات نقاله موقوف میگردد و چپین جال اگر کسی مفرکند ممکن است از راه برف  
 شود و تخته‌ای در گودال یا شکاف یا دره که برآمد برف شده است قدم بند و در  
 قریه و دود و خاک گردد

برف در جگه دیر می‌پاید و زود آب میشود لیکن در کوهستان فصل بهار باستان  
 میماند و در جایی که ارتفاع بسیار دارد و بارهای برف دائم موجود است  
 قله‌های این جبال در رستان و تابستان از برف سفید است برفی که در کوهستانها  
 میگردد و می‌رود و می‌آید در بسم فشرده و رفته رفته بخی بکوری و بسیار شفاف میشود  
 و گاهی دره‌های وسیع و عمیق را پر میکند درین دره‌ها نیل و فرازها و دالانها  
 و مستوهای بخی دیده میشود که با شکل مختلف در هر طرف قرار گرفته و منظم  
 حیرت آور و دلفریب تشکیل داده اند

در قطب شمال و جنوب که تابش خورشید کم است اغلب اوقات برف سرد  
 و اراضی آن دوماچیه یرنج و برف مستور است سردی هوا در نواحی قطبی زیاد  
 که دریا در آن نواحی یخ می‌بندد و بدیخت است که اوقیانوس قطب شمال  
 جنوب و اوقیانوس منجمد نامیده اند

در قمرهای اروپای شمالی که نزدیک قطب شمال است نیز دریا در رستان





برف در قلعه کوه و صحرا

یخ میسبند و در اهستی ناسد و میشود مردم آن بند را یک نوع گشتی ساخته  
 گلیخ را از هم میگانند و راه عبور گشتیها را باز میکنند و آنرا گشتی یخ شکن مینامند  
 برف یخ که در کوهها و اراضی مرتفع انبار میشود فوائد بسیار دارد و ممتراز همه  
 اینست که هر سال در موقع گرمی هوا مقداری از آنها آب میشود و این آب برودنا  
 و شطامی پیوندد و بایه افزایش و برکت آنها میگردد و اگر برف در کوهستان انبار  
 اغلب رودهای زمین بسالی چند خشک میشود و آب برای زراعت نماند و مردم  
 از قحط و مجاعه هلاک میشوند

آب شدن برف یخ خطرناک نیز دارد که مردم باید خود را از آن محفوظ دارند  
 در نواحی قطبی در بهار و تابستان قسمی از یخهای اوقیانوس آب میشود و در هم  
 میسبند و قطعات کوچک یخ در دریا شناور میگردد و امواج دریا آنها را  
 بشدت عجیب به طرف میبرد بعضی این قطعات که بگونه یخ موسومند و در آنها  
 منطقه معتدل میشوند و اگر در مسیر خود یکی از گشتیها برخورد کند گشتی در هم میسبند و غرق  
 میشود

در کوهستان نیز آب شدن برف یخ بخطر نیست و بزرگترین خطرش اینست که  
 گاه قطعه برفی بسیار بزرگ از جای خود کنده و با بادی میبازد و کوه سرازیر میشود و

فرمودند و فرمودند و باغ و بوستان را که در راداد باشد میگیره و حیران میکنند و بسیار کوه  
از مردم و حیوانات را میکشد این قطعات برف را بفارسی بهمن میگوند.  
و اغلب مردمان گوهرستان قاطبی را که محل نزل بهمن است شناسند و از سکن سنان  
در بهمن بهمن پیر میگیرند

برف یخ در هر نقطه از زمین انباشته باشد در اجار و مواد ایسی تاشه میشدند  
میکند و قسمتی از آنها را خرد کرده در هم میکنند و با خود با طراف میبره

۱- بیهوده ۲- پوشیده و پنهان ۳- بسته ۴- تاشه شده ۵- اسباب و آلاتی که

اجزان بود و مسافر ۶- کوه ۷- یخ بسته و خرد ۸- گریخته

## حکایت

در روزگار آنوشیر و آن عادل زنی نزد بوزر جمهر رفت و از وی مشقه پرسید  
بوزر جمهر گفت ای زن این که تو میپرسی من ندانم زن گفت تو که این ندانی  
نعت پادشاه چو را میخوری بوزر جمهر گفت پادشاه مراد با آنچه دانم  
میدهد نه بد آنچه ندانم و اگر یاد و نداری برو و از ملک پرس که مراد با آنچه  
نمیدانم چیزی میدهد یا نه

در آنجا چنانچه نقل مینماید

## مخندان

بدان ای پس که هر سخن را در وی است کی نیکو و کی زشت پس شیت در وی  
 هر سخن نگاه کن و هر چه گوئی بسبکو ترین به گوئی تا سخن گوی باشی و هم مخندان  
 اگر گوئی دزدانی چه تو در چه آفرغی که طوطی خوانند که وی نیز سخنگوی بود اما سخندان  
 نبود سخندان و سخن گوی آن بود که هر چه گوید مردمان را معلوم شود و اگر چنین  
 بود همیشه باشد مردم بکیر پس اگر خواهی سخندان شوی سخن شنو باش که مردم  
 از سخن شنیدن سخندان شوند دلیل بر این آنکه اگر کودکی را که از مادر بزراید در زیر  
 زمین بزند و در آنجا شیر دهند و پروند و دایه و مادر با وی سخن بگویند و سخن بکن  
 نشنود چون بزرگ شود لال بود و هیچ سخن نداند گفتن مگر آنکه بروزگار می شنود  
 و بیا موزد دلیل دیگر آنکه هر که مادر زاد کرد لال بپوشنی که لالان گر باشند  
 پس تا توانی از سخن شنیدن نفور شو و سخرا اگر بکار آید و اگر نه بشنو مادر  
 سخن بر تو بسته نگردد و فایده سخن از تو فایده نشود خوشتر را اگر چه وانا باشی  
 نادان شمر تا در آموختن بر تو گشاده باشد و چون سخندان باشی خوشتر را کمتر  
 از آن بجای که دانی تا بوقت گشاد کرد و در پیاده ماننی و هر چند سخن بسیار دانی کم گوئی  
 باش که بسیار گفتن نشان بجز نیست

## مشورت با دشمن دانا

مشورت میکرد شخصی با کس	کز ترژد و دارهد و ز محبتش
گفت ای خوشنام غیر من بگو	ماجرای مشورت با وی بگو
من عدوم مرا با من پیش	نبود از رای عدو غیر و ز پیش
رو کسی جو که ترا دوست دوست	دوست بهر دوست لاشک غیر جو
من ترا بی پیش شکتی دشمنم	من ترا کی ره نمایم دشمنم
گفت من دامن ترا ای بوا حسن	که تونی دیرینه دشمن دار من
یک مردی عاقل و معنوی	مقل تو نگذاردت که کج روی

مردی

۱- دودلی و شک ۲- زناخیز ۳- بی بنیاد ۴- بیگانه ۵- بیخوار و طایف

## حواس خمس

انسان با تندرستی و غلبه حیوانات دارای پنج نوع حس است که آنها را حواس  
خمس گویند حواس خمس لمس و ششم و ذوق و شمع و بصر است  
و آنها را لامه و شامه و ذائقه و سامعه و باصره  
نیز گویند

## لامسه

لامسه نخعی دُستی و درستی و نرمی و یکنیستی و سکی و سردی و گرمی و درده و سوزش و اشال اینها را درک میکند

و سینه لمس پوست بدن است که احصاب لامسه در زیر آن گسترده میباشد  
 قوه لامسه در دست و مخصوصاً سر انگشتان بیشتر از نقاط دیگر بدن میباشد و بدینجهت  
 که چون نخواهند نرمی یا درستی جمیع را معلوم کنند سر انگشت را بدان میالند  
 در پوست بدن نقطه نیست که از عصب لامسه خالی باشد بدلیل آنکه بهر نقطه سوز  
 فزد و برزد فوراً بدرد میآید چه عصب لامسه که در آن نقطه است از سوزن متاثر میشود  
 و آن اثر را بوسیله نخاع بدماغ میرساند و دماغ احساس درد میکند

## بهداشت پوست بدن

پوست بدن دارای منافذ بسیار کوچکت که مسامات نامیده میشوند .  
 عرق بدن از مسامات بیرون میآید و فایده عرق اینست که مواد مضر را از بدن  
 خارج میازد و حرارت بدن را بحال تعادل نگاه میدارد  
 قسمتی از عمل دم زدن بوسیله پوست بدن انجام میآید بدینطریق که از مسام و  
 منافذ آن اکسیژن هوا در بدن داخل و کربن از بدن خارج میشود و هرگاه پوست بدن

چرکین باشد منافذ آن مسدود و عمل دم زدن و عرق محلی میاند و انسان ضعیف و زنجبیر  
 پس باید بدن خود را همیشه پاکیزه نگاه داریم و هفت گمرتبه لا اقل بجام رویم و  
 بدنه را از سه تا پامی شویم حرارت آب که بدن استحمام میکنند باید از سی و پنج  
 الی سی و هفت درجه تجاوز نکند شست و شویی در آب سرد علاوه بر تنطیف بدن  
 فوائد بسیار دارد از جمله آنکه عضلات را قوی و خشکی و سستی بدن را برطرف میکند  
 کسانی که شست و شویی در آب سرد عادت دارند اغلب تندرست میروند  
 و شادمان میباشند و هیچگاه بهر ما خوردگی و امراضی که از آن پیدا میشود دچار  
 نمیشوند در استحمام با آب سرد هر چه بدن گرمتر و آب سرد تر باشد نتایج  
 بیشتر خواهد بود بشرط آنکه بیش از یک دقیقه در آب سرد نمانند  
 اشخاصیکه مبتلا با امراض قلبی یا ریوی میباشند باید از شست و شویی در آب سرد خودداری  
 کنند

- 
- ۱- پنجه ۲- پرماس ۳- بویائی ۴- چشائی ۵- ششوائی ۶- بینائی  
 ۷- سوراخا ۸- یک میزان بودن ۹- شست و شو ۱۰- پاکیزه کردن

جمع عضله و آن منبسط است

## حکیم و امثال

۱. جمل خوابست و غلم بیداری  
 حق همایگان بزرگ شمار  
 پاکدل را زیان تن نرسد  
 چون بد ریاری ز جوی گوی  
 فضل عاقل ز پیر جا بل به ۱  
 پادشاه پاسبان درویش است  
 پشه را کی بود مهابت فیل  
 آب حیوان درون تارکی است  
 با بدان سه مکن که بد گردی  
 چون پمیر نه ز اُمت باش  
 با خدادادگان تنیزه مکن  
 در عمل کوشش و هر چه خواهی پوش  
 خرد همت همیشه خوار بود

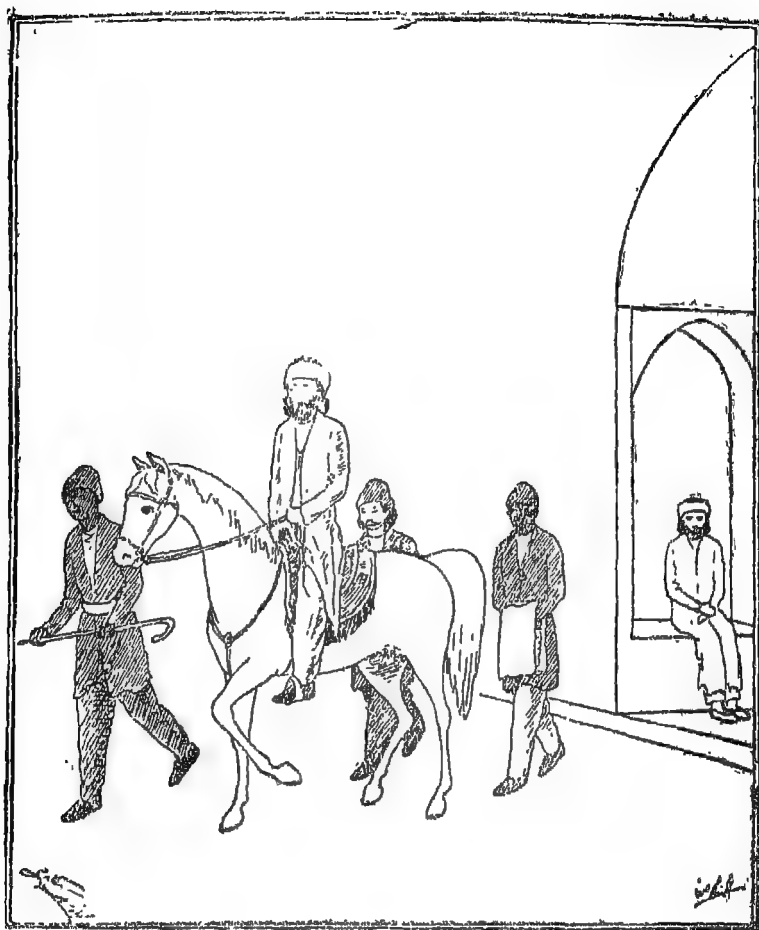


## انوری

حکیم و حدالین انوری از شعرا بنامی ایران است و او را انوری ابیوردی گویند  
 چه مؤلف و موطن اصلی وی ابیورد نام داشته و ابیورد از ولایات خراسان  
 واقع در جلگه خاوران بوده است انوری در ابتدا بنسبت نام وطن خود  
 خادری تخلص میکرد باشاره استاد خود آن تخلص را ترک و نام انوری را اختیار  
 کرد انوری در آغاز جوانی در یکی از مدارس طوس تحصیل علوم مشغول شد و در  
 منطق و حکمت و هیئت و نجوم و موسیقی تبحری حاصل کرد لیکن بواسطه تنگی  
 در نهایت نحتی بفرسود

دولت شاه مرقندی در شرح حال او مینویسد که وقتی موبک سجری بنوا حی را  
 فرود کرد و انوری بر در مدرسه نشسته بود مردی تخم را دید که با اسب و غلام  
 و ساز تمام میگردد پرسید این کیست گفتند شاعر است گفت بئحسان  
 پایه علم من بدین بندی و من چنین بنوا و شیوه شاعری بدان شبی و او چنین شتم  
 بغزت و جلال خداوند قسم که از امروز شاعری مشغول خواهم شد و در شب  
 بنام روز قصیده بنام سلطان بنجر بگفت که مطلعش اینست

«گردل دست بجزرگان باشد دل دست خدایگان باشد»



انوری درب در نشسته مردمی متشتم امی بیند که سوار است با اخلامان میگذرد

با دادان بدرگاه سلطان رفت و آن قصیده را عرض داشت سلطان گنج‌شاس  
بود طرز کلام او را دانشمندان و متین یافت و پسندید و از و سوال کرد که ذوق ملا<sup>مت</sup>  
و نوری یا طبع صله و جایزه آمده انوری ملازمت را اختیار کرد سلطان<sup>پایان</sup>  
و جای برای وی مقرر فرمود و او را پانصد مبر و مرد انوری چندین سال در  
خدمت سلطان بود و در مدح و می تصایف میگفت و در او اخراج تمام گشت و از  
ملازمت درگاه سلطان کناره گرفت

انوری در علم نجوم سرآمد روزگار خود بود حکایت کنند که در روزگار وی و<sup>بعده</sup>  
سلطان سنجر بخان اتفاق افتاد که هفت کواکب تیار در برج میزان اجتماع کرده<sup>ند</sup>  
و نوری حکم کرد که در آناه اکثر بناها و اشجار قدیم را باده کند و شهرها را خراب کند  
حوام ناس ازین حکم بمیناک شدند و سر و پا بها کنند و روز قرآن در آنجا خیزند  
و اتفاقاً در آن شب که انوری حکم کرده بود شخصی چراغی بر سه مناره مبر و برخواست  
با و چندان نبود که چراغ را بشاند با دادان سلطان سنجر انوریر حاضر کرد و با  
دو عتاب کرد که چراغ پس حکم غلط میکنی انوری معذرت آغاز کرد که آثار قرآنی  
بتدریج ظاهر میشود اتفاقاً در آن سال چندان باد بود که غمرهای فراغ مرد و پاک  
کنند و تمامی حصار منها در صحرایماند - انوری ازین خلبت بگریخت و بمنح افتاد

یکی از شعرا در بطلان حکم انوری گوید

گفت انوری که از اثر باد و بخت  
ویران شود عمارت و کاخ بگذری

در روز حکم او نوزیده است بیج با  
یا مرسل اثر یاج تو دانی انوری

انوری در شعر مرتبه بلند دارد قصائد و قطعات و با تسکام و متانت موصوفت

و غزل اینک میروده است و بعضی او را بزرگترین شعرا عصر سنجیده اند.

دیوان انوری بطبع رسیده و معروف است انوری در پنج وفات یافت و هم

در آن شهر مدفون گردید و در سال وفات او اختلاف است

۱- محل تولد ۲- استاد و مهارت ۳- دریا ۴- معدن ۵- کواکب تیار بقیده قدامت و بهجت و

و سامی آنها به تیسر بار بوده است قمر عطار و زهره شمس قمرنج مشتری زحل ۶- اینها

همگی در قضا نقل کرده است با تاریخ سلطنت سنجیده حیات انوری درست نیاید ۷- نزدیک شدن دیوانچه

۵- قصه و بنای عالی ۶- ای فرستنده بادا

## مثنوی

پس از رفتن آخر زمانی بخت

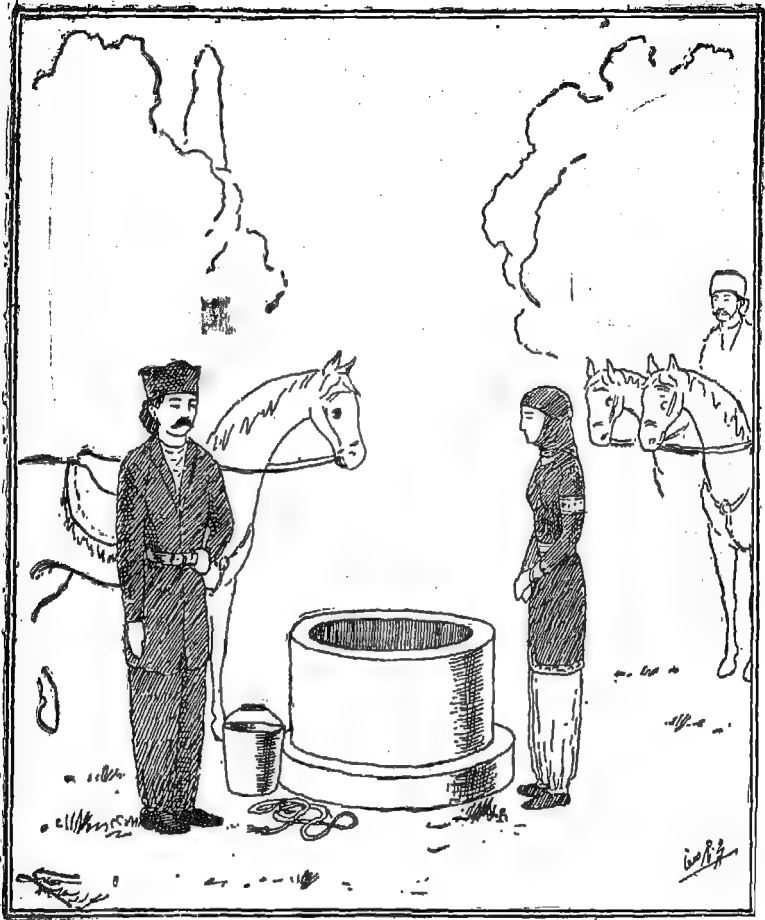
نزدیکی کم بارکش در قطار

شربتجه با ما در خویش گفت

بگفت اربدست منتی جواهر

## تولد هرنمیر شاپور

روزی در پیشرو پسرش شاپور بنحیر شدند سواران در پی نجسیر هرسومی خندیدند و از یکدیگر دور افتادند شاپور از دور و می آید بید با یکی دوتن از سواران تپش آن دیه تاخت و باغی سبز و خرم داخل شد دختر مهرک در آن باغ از چاهی آب میکشد چون شاپور را بیدش رفت آفرین خواند و گفت چنین مینماید که اسب تشنه است اگر فرمائی آب بر کشم و او را سیراب کنم شاپور بنحیر دختر اتعانت نکرد و گلی از سواران را فرمود تا آب بکشد آن مرد دلجو بچاه افتاد و چون پر آب شد نتوانست برگردن شاپور گرفت ننگین با دمردکی از زنی کتیر است و خود پیش رفت در تن گرفت و دلجو برگشت لیکن از ننگینی آن برج بسیار دید و در دل بر زور مندی دخترک آفرین خواند و با خود گفت همانا که از نژادی بزرگ است دخترک نیز چون توانائی و زور بازوی شاپور بیدش رفت و گفت انوشه باد شاپور پسر اردشیر شاپور گرفت مرا از کجا شناختی گفت از آنجا که شنیده ام در همه ایران کس بر زور آوری و هنرمندی شاپور نیست گفت از کد ام نژادی گفت دختر و هتان این بهم گفت دختر و هتان باین زور و هنر و دیدار میشود راست بگویی گفت اگر بجان زنیهار یابم



اردشیر در باغ نزدیک چاه با دختر مهرک نوشتراد حرف میزنند

راست بگویم گفت بیم دار و نژاد خود آشکار کن گفت من دختر مرک نوشیدم  
که از بیم اردشیر بدین و هتکان پناهنده شده ام و برای او خدمتگاری و کبشی  
میکنم شاپور در حال و هتکان را فرآخواند و اند خضر را از وی بخواست و زنی  
بگرفت پس از چندی اند خضر پسر بی برادر شاپور پسر را بر فراز نام نهاد و پنهان  
از پدر تربیت میکرد تا هفت ساله شد

- شماره ۲ - اول ۳ - ريسان ۴ - خوش خرم ۵ - امان ۶ - پيغ

## الکل

الکل یا بی است بیرنگ و قابل احتراق که از تخمیر مواد قندی بعمل میآید و آنرا  
در طب و جراحی و بعضی صنایع بکار میسوزند شراب و هر مایعی که دارای الکل  
باشد مسکونامیده میشود چه آشامیدن آن سکر دمی، میآورد و عقل را از انسان  
ذایل میکند

استعمال مسکرات علی بسیار قبیح و معناد شدن بدان بایه هزاران بدبختی و رنج  
و موجب خسران دنیا و آخرت است الکل در تمام بدن و مجسوع قوای حاکم  
باطنی و عادات و اخلاق انسان تاثیر میکند و هر یک را بنوعی فاسد و ضعیف  
میسازد و بدینجهت است که عظام تمام ملل اقوام جهان اجتناب از آنرا لازم

میشوند و در شریعت اسلام حکم حجرت آن شده است  
**تأثیر الکحل در بدن و مزاج**  
**مضرات مزاجی الکحل**

آشاییدن مگرات زبان و حلقه متورم و آواز را گرفته و خشن و شیرا نهایی بزا  
 سخت و حرارت غریز را کم میکند و نظام سلسله اعصاب و عضلات را مختل  
 میسازد ریه و جگر و کلیه و معده را متورم و بزرگ نماید و در اطراف قلب چه  
 زیاد بوجود میآورد

از اختلال اعصاب و عضلات مرض رعشه بطور میرسد و دست پا و زبان  
 هرگز درون مرتعش و لرزان میگردد و قوای ذائقه و شامه و لامسه و باصره و سامعه  
 مختل و نقصان مییابد و شخص بویسته در اعضا خویش دردی شدید احساس  
 میکند و چنان می پندارد که بدن او سوزن میزند  
 و در مردم جگر مرض استسقا و از بزرگی معده سوء هضم و حال تنوع و بی اشتها  
 و بخیابی بروز میکند

در التهاب پتین سینه تنگ و تنفس دشوار میشود  
 و زیادت پیه در اطراف قلب سبب تش قلب بالاخر منتهی بکته و مرگ میگردد



میگردد

پاره از حال بجای سکرات قوی آبجو میخورند و چنان میسندارند که آبجو بواسطه  
کمی الک ضرر و خطری ندارد غافل از اینکه خوردن الکلی بمقدار کم نیز مضر است  
و کمترین ضرر آبجو آنست که در گردن پیسه زائد تولید و آنرا چنان متورم و بزرگ  
میکنند که هر خجسته احی و بریدن علاج نمی پذیرد

۱- میری است که در هوا قدی بواسطه مجاورت هوا آفتاب پیدا شود ۲- مستی آرد ۳- زبان

۴- باد کرده ۵- زرش ۶- لوزان ۷- عالق ۸- رازدختی و سوز و گداز

## حکایت

گویند بازرگانی بمطالم گاه سلطان مسعود آمد و از پسر او مسعود بنالید و نظم کرد  
که مردی بازرگانم و مدتی دراز است تا اینجا مانده ام و میخواهم که بشهر خویش  
روم نمیتوانم رفت که پسر شصت هزار دینار کالاً از من بخرید و بها نیز  
خواهم که ملک مسعود را با من تقاضی فرستی محمود از سخن بازرگان و دستنگ شد  
پیامی زشت مسعود فرستاد و گفت خواهم که در حال او را بحق خوشتر رسانم  
یا با وی مجلس قاضی رومی تا آنچه از مقتضی شرع واجب آید بفرماید بازرگان  
برای قاضی رفت و رسول نزدیک مسعود آمد و پیغام بگذارد و مسعود اندر آمد

خازن گفت بنگر تا در خزانه از ثقیصیت خزینه دار قیاس کرد و گفت بیت هزاره  
 دینار گفت بر گیر و پیش بازرگان خبر و تمامت مال را سه روز زمان خواه پس  
 رسول گفت سلطانرا بگو بیت هزار دینار درین حال بدادم و تاسه دوازده  
 حق او برسانم و من بپوشیده و میان بسته ام و موزه پوشیده برپا ایستاده  
 تا چه فرماید که مجلس شمع روم یانه محمود گفت تحقیقت بدان که روی من  
 تا مال مردم تمام و کمال نرسانی مسعود نیز سخن نیارست گفت و از هر جا  
 کس فرستاد و قرض خواست چون نماز دیگر بدوشست هزار دینار نهند  
 بازرگان رسیده بود

این خبر با قصای عالم بازرگانان حکایت کردند از در چین و خطا و مصرو معجزه  
 بازرگانان روی بغضه من نهادند و هر چه در عالم بود از ظرایف و غرائب  
 بغزین آوردند  
 مخبر از سیستانه

- ۱- جای حکمه ۲- دادخواهی ۳- تخراب و ستاع ۴- قیمت ۵- حکم ۶- عاجز و حقیر
- ۷- خزینه دار ۸- وقت و ملت ۹- درین وقت و فوراً ۱۰- نتوانست ۱۱- در درین نقطه

## تأثیر آب در سطح زمین

دریا

دریا سه ربع کره زمین را تقریباً فرا گرفته و بیشتر آن در نیمکره جنوبی است آب دریا بواسطه املاح مختلف که دارد تلخ و شور است و قابل آشامیدن نیست غلظت دریا در نزدیکی ساحل معمولاً کم است و هر چه از ساحل دورتر شویم غلظت بیشتر میشود و اوقیانوس اطلس غلظت آب در بعض نقاط نه هزار گز است

در تیره دریا که ها و جلگه ها و دره ها وجود دارد و بعضی جزایر قله ها بحال بهری است که از آب بیرون آمده و شکل اراضی داده است

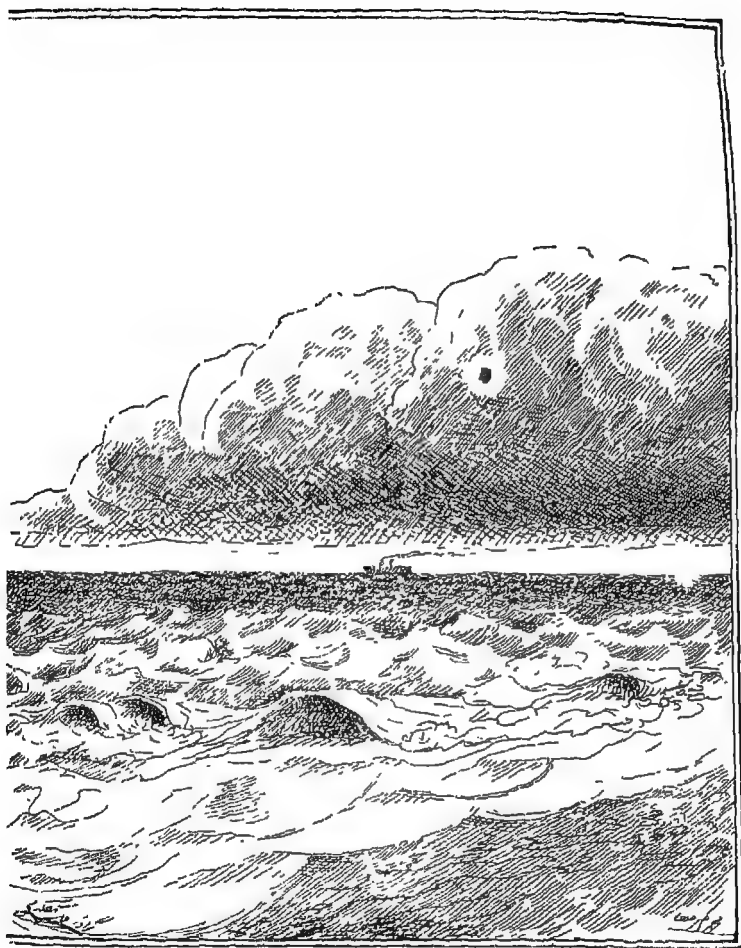
در دریا که عالم عجایش نامیده اند از کوچکترین حیوانات که جز با ذره بین دیده نمیشود تا بزرگترین حیوانات که طول جثه آنها بصد گز میرسد وجود دارد حیوانات دریای انواع مختلف و شماره افراد هر نوع چند است که بحساب درنیاید شکل و هیئت پاره از این حیوانات با اندازه عجیب است که مشاهده آن موجب حیرت است سطح دریا بواسطه وزش باد های سخت باریدن باران و گلوله و حدوث جزر و مد و داخل شدن رود ها و شطاپیوسته متلاطم و متموج و پر آب میباشد لیکن در عمق دریا آرامی و سکون حکم فرماست دریائی را که آشفتگی و تلاطم

آن نسبت کم باشد دریای آرام گویند

هنگام بارندگی و وزش باد های سخت در سطح دریا طوفان حادث میشود موجهای  
عظیم از هر سمت بجوش در میآیند و با خروش و هیاهوی مهیب در هم میغلطند و  
کشتی های عظیم را چون پرگاه های بهر سمت حرکت میدهند امواج دریا گاه بشدت  
وصف ناپذیر بر ساحل میخورند و صخره های ساحلی را در هم شکسته و بدریا فرو  
میریزند

آب دریا علاوه بر جنبش طوفانی حرکات منظم و مرتب نیز دارد از جمله جزر و مد است  
که در هر شب با نرزد و مرتبه آب دریا بالا میآید و فرو می نشیند بالا آمدن  
آب را مد و فرو نشستن آن را جزر میگویند حرکت دیگر جریان آب سرد و گرم است  
باین ترتیب که آب های منطقه جاره از طرف خط استوا به سمت دریا های  
منتهی میروند و آب های سرد از جانب قطب بطرف خط استوا حرکت میکنند  
دریا با حرکت سطحی خود که از توج آب و تلاطم امواج بطور میرسد و اثر مختلف در  
سطح زمین میکند که یکی را اثر تخریبی و دیگری را اثر ترمیمی میتوان نامید

اثر تخریبی چنان است که امواج دریا ضربات و لطایف پی در پی بر طرفی از  
ساحل وارد میآوردند و قسمتی از اراضی ساحلی را خراب و جزر دریا میکشند



چهار و موادیکه بدین کیفیت از ساحل جدا میشوند پوسته باین مواد آن منحلند  
و در وسط امواج که چون آساکردان میباشد بیکدیگر میخورند و چون مشن برم  
و خرد میشوند

اثر تریسمی چنانست که در بازگشت امواج از ساحل اجار و مواد بنای رسوب  
میگذارند آنها که سنگین ترند زودتر بساحل نزدیکیته و آنها که بکترند دیرتر و  
از ساحل دورتر فرومی نشینند از رسوب مواد ته دریا بالا میآید و رفته رفته  
بمعدل بابتلاق و خشکی جدید میشود و اما موادیکه در اواسط دریا رسوب میآید  
همان طاماحی است که در خود آب موجود میباشد و دیگر صد فها و اجساد  
حوانات دریائی است که پس از مردن بقعر دریا فرو میروند

موادی که در ته دریا رسوب میآید بواسطه فشار آب تراکم و بهسم فشرده شود  
و رفته رفته بمعدل سنگ سخت میگردد بقایای حیوانات نیز در وسط گل  
لای قدری مدفون و تجمیر میشوند و بدیجبت است که در اجار آبکی و دیگر اجار  
که متعلق بقعر دریا میباشد صد فهای حیوانات مرده دیده میشود که شکل  
و هیئت اصلی خود سنگ شده اند زمین شناسان از روی این صد فها  
تاریخ پیدایش طبقات ارض و تغییرات آنرا معین و معلوم میدارند

۱- زمیندا ۲- تن ۳- بیهوشخوردہ ۴- موج زن ۵- روی ہسم انہاشتہ

۵- بازماندہ

## خادو غوک

کی خادو مرغ ہوائی شکار	فرو ماند از ضعف مری زکاه
ز بتی قویش خاست از جان نیر	وطن ساخت گردیکی آتجیم
پس از مدتی گردن آنجا درنگ	در افتاد غوکیش ناگہ بجنگ
بر آورد و نہ یاد چارہ غوک	کہ ای سوژم از دست گوشتہ سوک
مکن مکرمان در ہلاکم شتاب	نر نام شتاب از ہلاکم تباب
نیم من حبہ طعمہ طعم گوشت	نہ در کام نیکم نہ در معدہ خوب
تم نیست جز پوستی ناگوار	بان کی فاعت کند گوشتخوا
اگر لب گشائی بازادیم	فرستی بدل مژدہ شادیم
بہر محطہ ز آسین سحر و فزون	تو ماہی را شوم رہشمن
در آب روان پرورش یافته	زالو آن نعمت خورش یافته
مکش لب گرت ہست ازین عذیم	بتلقین سو کند مای عطیم

چون این سخن از وی گوش کرد      تنی بعدگی را فراموش کرد  
 بتلقین سوگند طالب گشاد      ز منتها را و غمک بیرون افتاد  
 بیک جستن افتاد در آبگیر      بجزمان دیگر باره شد خادایر  
 گرسنه بجاک تباهی نشست      ز غمکش سپنج ز تاباهی شست  
 جای

۱- زغن و طبل و ج ۲- سر یاد ۳- توربان ۴- عیش و شادی ۵- خداداتم ۶- بیکر  
 یعنی چهار درام تا متن یعنی اعراض و صرف نظر کردن است و معنی جز اینست که ز نام شتاب از هلاک من تابایی  
 در هلاک شتاب کن ۷- آسیب رساننده بذات ۸- نعمتهای رنگارنگ ۹- یاد دادن و سخن زدن  
 کسی ندان و معنی بیت اینست که اگر از ده من بیم داری لب بگشای و قسمهای عظیم هر تعین کن که یاد کنم ۱۰- بیکر

## آداب خوابیدن

بدان ای پسر که بسیار خفتن عادت یافته است تن را کامل و طبع را شو  
 کند و صورت را تغییر دهد اما چنانکه بسیار خفتن زیان آور است تا خفتن هم  
 زیان آور است که اگر انسان را افتاد و دو ساعت بیدار دارند و بگذرانند که  
 بخسبیم آن باشد که سکت کند پس در هر کار اندازه نگه باید داشت حکما  
 گفته اند در شبانه روزی که بیت و چهار ساعت است شست ساعت بکسب



معاش باید مشغول بود و هشت ساعت عبادت خدایتعالی و گردش و تفریح و تازه داشتن روح باید پرداخت و هشت ساعت با تسراحت و خواب باید گذرانید تا اعضاء که از شانزده ساعت کار و حرکت خسته و رنجیده اند آسود شوند و اما جا بجا از این بیت و چهار ساعت نمی جنبند و نمی بیدار باشند و بدانکه ایندو تعالی شب را از بهر خواب و آسایش آفرید و روز را از بهر کار و مشغولیت چنانکه گفت *وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا* پس از خواب روز پرهنر کن و اگر نتوانی اندک بخواب که روز خویش شب کردن از حرکت نباشد و در شب از بیدار نشستن بیدار ماندن پرهنر و زود بخوابگاه روتابا مداد ان مش از بر آید آن آفتاب بر خیز می و فریضه خدایتعالی بگذاری که هر کس بعد از طلوع آفتاب بر خیزد تنگ روزی بود از آنکه نماز صبح از وی فوت شود و وی آن ویرا در یابد پس بگاه بر خیزد و دو گانه بگزارد از گاه شغلی دیگر آغاز کن تا از خداوند برکت و نعمت یابی از ما بوسه نقل مبنی و تخلص

۱- صحت و نبیل ۲- آشفته و پریشان ۳- شب را پوش قرار دادیم که مردمان استراحت

تایید نمایند و روز را برای کسب معاش مترکز کنیم ۴- دور گفت تا بخرج

## حکایت

در ایامی که ملک محمد پادشاه کرمان بود پاسبان خزانه وی بنزد وی رفت  
و گفت دوش برای پادشاه خوابی گفتم دیده ام آنگاه سخن آغاز کرد و قصه  
طولانی گفت ملک محمد بخندید و فرمود اینم در از پاسبانی خزانه معزول  
کنید حاضران گفتند گناهش چیست گفت یکم آن قدر بخوابد که خوابی بین  
درازی بیند پاسبانی خزانه را نشاید

«بحر»

۱- دوش از سلاطین کرمان محمد شاه نام داشته اند یکی محمد شاه بن ارسلان شاه ۵۲۶-۵۵۰ و دیگری

محمد شاه بن بهرام شاه ۵۶۲-۵۷۰

## خاقانی

یکی از شعرا نامی ایران خاقانی شروانی است نام خاقانی ابراهیم نام  
پدرش علی و مادرش از زنان عیسوی روم بود پدر خاقانی بخاری میکرد و او را  
برادری بود جو سوم بکافی الدین که شغل طب اشتغال داشت خاقانی در  
سال ۵۰۰ هجری در شروان تولد یافت و چون بن میسر رسیدش کانی الدین  
او را نزد خود برد و بر تربیت و تعلیمش همت گماشت و خاقانی باندک زمان  
در علم و فضل سرآمد اقران گردید

خاقانی از جوانی شهرگرفتار و پس از وفات کافی الدین برای تکمیل فن شعر و ادب بنزد ابوالعلاء گنجوی رفت و شاگردی او اختیار کرد و بواسطه بی بدربار پادشاه شروان که منوچهر نام داشت راه یافت و در خدمت آن پادشاه تقرب کامل حاصل کرد و بزرگوار و لقب امیری نائل گردید و پس از وفات منوچهر مصاحبت و منادمت فرزند و جانشین او که انوشیروان نام داشت اختصاص یافت و او را در مدح این پادشاه قصاید بسیار است

خاقانی پس از چندی از خدمت استعفا کرد و خواست بزیارت مکه رود. شروانشاه استغای او را نپذیرفت خاقانی بناچار از شروان فرار کرد و در بین راه گمشدگان شروانشاه او را گرفتند و بشروان بازگردانیدند. شروانشاه بحبس وی فرمان داد و خاقانی چندین ماه در حبس بماند چون از حبس رهائی یافت ترک ملازمت گفت و برای اداره مناسک حج بکجه رفت و پس از بازگشت از کجه در تبریز اقامت جست و در همان شهر در سال پانصد و نود و پنج هجری برابر روگفت

خاقانی را در تاسف بر شوکت و عظمت ایران در عهد ساسانیان قصیده است  
 معروف و چنان بنماید که در سفر که به کام عبور از بند و برای مشاهده آثار پادشاهان

مساسنی بدان رفت و از دیدن ایوان در هم شکسته گسری و دیگر ویرانه ها  
 بی اندازه متاثر شده و آن قصیده را گفته است ابیات ذیل از آن قصیده است  
 این ای دل عبرت من از دیده نظر کن ایوان مدائن آئینه عبرت دان  
 یکره زره و جله مسندل بدان کن وز دیده دوم و جله بر خاک مدائن  
 که که بزبان اشک آواز دایوان تا بگو که بگوشت دل مانع شنوی ایوان  
 و ندان هر قصری پندی دهدت نونو پند سر و ندان به شنو ز بن دندان  
 گوید که تو از خاکی مایه خاک تویم اکنون گامی دوسه بر مانه اشکی دوسه هم نیشان  
 ما بار که دادیم این رفت ستم بر ما بر قصر تمککاران ما خود چه رسد خدا  
 از نوحه جفا سختی ما نیم بدر دس از دیده گلانی کن در دس ما نشان  
 بر دیده من خندی کاینجا چه میگردد گر نید بر آن دیده کاینجا نشود گریان  
 نیست همان در که کور از شهاب بود و ظلم ملک بابل هند و شمشیر کشتن  
 این است همان ایوان که نقش زخم درم خاک در او بودی دیوار نگارستان  
 خاقانی از این در که در ویزه عبرت کن تا از در تو زبان پس در یوزه کند خاقان

شرح اول هم بریت از آنجا آمده نونو ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵ ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰ ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵ ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰ ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵ ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰ ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵ ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰ ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵ ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰ ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵ ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰ ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰ ۱۰۱ ۱۰۲ ۱۰۳ ۱۰۴ ۱۰۵ ۱۰۶ ۱۰۷ ۱۰۸ ۱۰۹ ۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲ ۱۱۳ ۱۱۴ ۱۱۵ ۱۱۶ ۱۱۷ ۱۱۸ ۱۱۹ ۱۲۰ ۱۲۱ ۱۲۲ ۱۲۳ ۱۲۴ ۱۲۵ ۱۲۶ ۱۲۷ ۱۲۸ ۱۲۹ ۱۳۰ ۱۳۱ ۱۳۲ ۱۳۳ ۱۳۴ ۱۳۵ ۱۳۶ ۱۳۷ ۱۳۸ ۱۳۹ ۱۴۰ ۱۴۱ ۱۴۲ ۱۴۳ ۱۴۴ ۱۴۵ ۱۴۶ ۱۴۷ ۱۴۸ ۱۴۹ ۱۵۰ ۱۵۱ ۱۵۲ ۱۵۳ ۱۵۴ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۵۷ ۱۵۸ ۱۵۹ ۱۶۰ ۱۶۱ ۱۶۲ ۱۶۳ ۱۶۴ ۱۶۵ ۱۶۶ ۱۶۷ ۱۶۸ ۱۶۹ ۱۷۰ ۱۷۱ ۱۷۲ ۱۷۳ ۱۷۴ ۱۷۵ ۱۷۶ ۱۷۷ ۱۷۸ ۱۷۹ ۱۸۰ ۱۸۱ ۱۸۲ ۱۸۳ ۱۸۴ ۱۸۵ ۱۸۶ ۱۸۷ ۱۸۸ ۱۸۹ ۱۹۰ ۱۹۱ ۱۹۲ ۱۹۳ ۱۹۴ ۱۹۵ ۱۹۶ ۱۹۷ ۱۹۸ ۱۹۹ ۲۰۰ ۲۰۱ ۲۰۲ ۲۰۳ ۲۰۴ ۲۰۵ ۲۰۶ ۲۰۷ ۲۰۸ ۲۰۹ ۲۱۰ ۲۱۱ ۲۱۲ ۲۱۳ ۲۱۴ ۲۱۵ ۲۱۶ ۲۱۷ ۲۱۸ ۲۱۹ ۲۲۰ ۲۲۱ ۲۲۲ ۲۲۳ ۲۲۴ ۲۲۵ ۲۲۶ ۲۲۷ ۲۲۸ ۲۲۹ ۲۳۰ ۲۳۱ ۲۳۲ ۲۳۳ ۲۳۴ ۲۳۵ ۲۳۶ ۲۳۷ ۲۳۸ ۲۳۹ ۲۴۰ ۲۴۱ ۲۴۲ ۲۴۳ ۲۴۴ ۲۴۵ ۲۴۶ ۲۴۷ ۲۴۸ ۲۴۹ ۲۵۰ ۲۵۱ ۲۵۲ ۲۵۳ ۲۵۴ ۲۵۵ ۲۵۶ ۲۵۷ ۲۵۸ ۲۵۹ ۲۶۰ ۲۶۱ ۲۶۲ ۲۶۳ ۲۶۴ ۲۶۵ ۲۶۶ ۲۶۷ ۲۶۸ ۲۶۹ ۲۷۰ ۲۷۱ ۲۷۲ ۲۷۳ ۲۷۴ ۲۷۵ ۲۷۶ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۷۹ ۲۸۰ ۲۸۱ ۲۸۲ ۲۸۳ ۲۸۴ ۲۸۵ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۸ ۲۸۹ ۲۹۰ ۲۹۱ ۲۹۲ ۲۹۳ ۲۹۴ ۲۹۵ ۲۹۶ ۲۹۷ ۲۹۸ ۲۹۹ ۳۰۰ ۳۰۱ ۳۰۲ ۳۰۳ ۳۰۴ ۳۰۵ ۳۰۶ ۳۰۷ ۳۰۸ ۳۰۹ ۳۱۰ ۳۱۱ ۳۱۲ ۳۱۳ ۳۱۴ ۳۱۵ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۱۸ ۳۱۹ ۳۲۰ ۳۲۱ ۳۲۲ ۳۲۳ ۳۲۴ ۳۲۵ ۳۲۶ ۳۲۷ ۳۲۸ ۳۲۹ ۳۳۰ ۳۳۱ ۳۳۲ ۳۳۳ ۳۳۴ ۳۳۵ ۳۳۶ ۳۳۷ ۳۳۸ ۳۳۹ ۳۴۰ ۳۴۱ ۳۴۲ ۳۴۳ ۳۴۴ ۳۴۵ ۳۴۶ ۳۴۷ ۳۴۸ ۳۴۹ ۳۵۰ ۳۵۱ ۳۵۲ ۳۵۳ ۳۵۴ ۳۵۵ ۳۵۶ ۳۵۷ ۳۵۸ ۳۵۹ ۳۶۰ ۳۶۱ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۴ ۳۶۵ ۳۶۶ ۳۶۷ ۳۶۸ ۳۶۹ ۳۷۰ ۳۷۱ ۳۷۲ ۳۷۳ ۳۷۴ ۳۷۵ ۳۷۶ ۳۷۷ ۳۷۸ ۳۷۹ ۳۸۰ ۳۸۱ ۳۸۲ ۳۸۳ ۳۸۴ ۳۸۵ ۳۸۶ ۳۸۷ ۳۸۸ ۳۸۹ ۳۹۰ ۳۹۱ ۳۹۲ ۳۹۳ ۳۹۴ ۳۹۵ ۳۹۶ ۳۹۷ ۳۹۸ ۳۹۹ ۴۰۰ ۴۰۱ ۴۰۲ ۴۰۳ ۴۰۴ ۴۰۵ ۴۰۶ ۴۰۷ ۴۰۸ ۴۰۹ ۴۱۰ ۴۱۱ ۴۱۲ ۴۱۳ ۴۱۴ ۴۱۵ ۴۱۶ ۴۱۷ ۴۱۸ ۴۱۹ ۴۲۰ ۴۲۱ ۴۲۲ ۴۲۳ ۴۲۴ ۴۲۵ ۴۲۶ ۴۲۷ ۴۲۸ ۴۲۹ ۴۳۰ ۴۳۱ ۴۳۲ ۴۳۳ ۴۳۴ ۴۳۵ ۴۳۶ ۴۳۷ ۴۳۸ ۴۳۹ ۴۴۰ ۴۴۱ ۴۴۲ ۴۴۳ ۴۴۴ ۴۴۵ ۴۴۶ ۴۴۷ ۴۴۸ ۴۴۹ ۴۵۰ ۴۵۱ ۴۵۲ ۴۵۳ ۴۵۴ ۴۵۵ ۴۵۶ ۴۵۷ ۴۵۸ ۴۵۹ ۴۶۰ ۴۶۱ ۴۶۲ ۴۶۳ ۴۶۴ ۴۶۵ ۴۶۶ ۴۶۷ ۴۶۸ ۴۶۹ ۴۷۰ ۴۷۱ ۴۷۲ ۴۷۳ ۴۷۴ ۴۷۵ ۴۷۶ ۴۷۷ ۴۷۸ ۴۷۹ ۴۸۰ ۴۸۱ ۴۸۲ ۴۸۳ ۴۸۴ ۴۸۵ ۴۸۶ ۴۸۷ ۴۸۸ ۴۸۹ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۲ ۴۹۳ ۴۹۴ ۴۹۵ ۴۹۶ ۴۹۷ ۴۹۸ ۴۹۹ ۵۰۰ ۵۰۱ ۵۰۲ ۵۰۳ ۵۰۴ ۵۰۵ ۵۰۶ ۵۰۷ ۵۰۸ ۵۰۹ ۵۱۰ ۵۱۱ ۵۱۲ ۵۱۳ ۵۱۴ ۵۱۵ ۵۱۶ ۵۱۷ ۵۱۸ ۵۱۹ ۵۲۰ ۵۲۱ ۵۲۲ ۵۲۳ ۵۲۴ ۵۲۵ ۵۲۶ ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۹ ۵۳۰ ۵۳۱ ۵۳۲ ۵۳۳ ۵۳۴ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۷ ۵۳۸ ۵۳۹ ۵۴۰ ۵۴۱ ۵۴۲ ۵۴۳ ۵۴۴ ۵۴۵ ۵۴۶ ۵۴۷ ۵۴۸ ۵۴۹ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۲ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵ ۵۵۶ ۵۵۷ ۵۵۸ ۵۵۹ ۵۶۰ ۵۶۱ ۵۶۲ ۵۶۳ ۵۶۴ ۵۶۵ ۵۶۶ ۵۶۷ ۵۶۸ ۵۶۹ ۵۷۰ ۵۷۱ ۵۷۲ ۵۷۳ ۵۷۴ ۵۷۵ ۵۷۶ ۵۷۷ ۵۷۸ ۵۷۹ ۵۸۰ ۵۸۱ ۵۸۲ ۵۸۳ ۵۸۴ ۵۸۵ ۵۸۶ ۵۸۷ ۵۸۸ ۵۸۹ ۵۹۰ ۵۹۱ ۵۹۲ ۵۹۳ ۵۹۴ ۵۹۵ ۵۹۶ ۵۹۷ ۵۹۸ ۵۹۹ ۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۲ ۶۰۳ ۶۰۴ ۶۰۵ ۶۰۶ ۶۰۷ ۶۰۸ ۶۰۹ ۶۱۰ ۶۱۱ ۶۱۲ ۶۱۳ ۶۱۴ ۶۱۵ ۶۱۶ ۶۱۷ ۶۱۸ ۶۱۹ ۶۲۰ ۶۲۱ ۶۲۲ ۶۲۳ ۶۲۴ ۶۲۵ ۶۲۶ ۶۲۷ ۶۲۸ ۶۲۹ ۶۳۰ ۶۳۱ ۶۳۲ ۶۳۳ ۶۳۴ ۶۳۵ ۶۳۶ ۶۳۷ ۶۳۸ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۱ ۶۴۲ ۶۴۳ ۶۴۴ ۶۴۵ ۶۴۶ ۶۴۷ ۶۴۸ ۶۴۹ ۶۵۰ ۶۵۱ ۶۵۲ ۶۵۳ ۶۵۴ ۶۵۵ ۶۵۶ ۶۵۷ ۶۵۸ ۶۵۹ ۶۶۰ ۶۶۱ ۶۶۲ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۵ ۶۶۶ ۶۶۷ ۶۶۸ ۶۶۹ ۶۷۰ ۶۷۱ ۶۷۲ ۶۷۳ ۶۷۴ ۶۷۵ ۶۷۶ ۶۷۷ ۶۷۸ ۶۷۹ ۶۸۰ ۶۸۱ ۶۸۲ ۶۸۳ ۶۸۴ ۶۸۵ ۶۸۶ ۶۸۷ ۶۸۸ ۶۸۹ ۶۹۰ ۶۹۱ ۶۹۲ ۶۹۳ ۶۹۴ ۶۹۵ ۶۹۶ ۶۹۷ ۶۹۸ ۶۹۹ ۷۰۰ ۷۰۱ ۷۰۲ ۷۰۳ ۷۰۴ ۷۰۵ ۷۰۶ ۷۰۷ ۷۰۸ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۱۱ ۷۱۲ ۷۱۳ ۷۱۴ ۷۱۵ ۷۱۶ ۷۱۷ ۷۱۸ ۷۱۹ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۲ ۷۲۳ ۷۲۴ ۷۲۵ ۷۲۶ ۷۲۷ ۷۲۸ ۷۲۹ ۷۳۰ ۷۳۱ ۷۳۲ ۷۳۳ ۷۳۴ ۷۳۵ ۷۳۶ ۷۳۷ ۷۳۸ ۷۳۹ ۷۴۰ ۷۴۱ ۷۴۲ ۷۴۳ ۷۴۴ ۷۴۵ ۷۴۶ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۴۹ ۷۵۰ ۷۵۱ ۷۵۲ ۷۵۳ ۷۵۴ ۷۵۵ ۷۵۶ ۷۵۷ ۷۵۸ ۷۵۹ ۷۶۰ ۷۶۱ ۷۶۲ ۷۶۳ ۷۶۴ ۷۶۵ ۷۶۶ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۶۹ ۷۷۰ ۷۷۱ ۷۷۲ ۷۷۳ ۷۷۴ ۷۷۵ ۷۷۶ ۷۷۷ ۷۷۸ ۷۷۹ ۷۸۰ ۷۸۱ ۷۸۲ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۸۵ ۷۸۶ ۷۸۷ ۷۸۸ ۷۸۹ ۷۹۰ ۷۹۱ ۷۹۲ ۷۹۳ ۷۹۴ ۷۹۵ ۷۹۶ ۷۹۷ ۷۹۸ ۷۹۹ ۸۰۰ ۸۰۱ ۸۰۲ ۸۰۳ ۸۰۴ ۸۰۵ ۸۰۶ ۸۰۷ ۸۰۸ ۸۰۹ ۸۱۰ ۸۱۱ ۸۱۲ ۸۱۳ ۸۱۴ ۸۱۵ ۸۱۶ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۱۹ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۲ ۸۲۳ ۸۲۴ ۸۲۵ ۸۲۶ ۸۲۷ ۸۲۸ ۸۲۹ ۸۳۰ ۸۳۱ ۸۳۲ ۸۳۳ ۸۳۴ ۸۳۵ ۸۳۶ ۸۳۷ ۸۳۸ ۸۳۹ ۸۴۰ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۴۳ ۸۴۴ ۸۴۵ ۸۴۶ ۸۴۷ ۸۴۸ ۸۴۹ ۸۵۰ ۸۵۱ ۸۵۲ ۸۵۳ ۸۵۴ ۸۵۵ ۸۵۶ ۸۵۷ ۸۵۸ ۸۵۹ ۸۶۰ ۸۶۱ ۸۶۲ ۸۶۳ ۸۶۴ ۸۶۵ ۸۶۶ ۸۶۷ ۸۶۸ ۸۶۹ ۸۷۰ ۸۷۱ ۸۷۲ ۸۷۳ ۸۷۴ ۸۷۵ ۸۷۶ ۸۷۷ ۸۷۸ ۸۷۹ ۸۸۰ ۸۸۱ ۸۸۲ ۸۸۳ ۸۸۴ ۸۸۵ ۸۸۶ ۸۸۷ ۸۸۸ ۸۸۹ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۲ ۸۹۳ ۸۹۴ ۸۹۵ ۸۹۶ ۸۹۷ ۸۹۸ ۸۹۹ ۹۰۰ ۹۰۱ ۹۰۲ ۹۰۳ ۹۰۴ ۹۰۵ ۹۰۶ ۹۰۷ ۹۰۸ ۹۰۹ ۹۱۰ ۹۱۱ ۹۱۲ ۹۱۳ ۹۱۴ ۹۱۵ ۹۱۶ ۹۱۷ ۹۱۸ ۹۱۹ ۹۲۰ ۹۲۱ ۹۲۲ ۹۲۳ ۹۲۴ ۹۲۵ ۹۲۶ ۹۲۷ ۹۲۸ ۹۲۹ ۹۳۰ ۹۳۱ ۹۳۲ ۹۳۳ ۹۳۴ ۹۳۵ ۹۳۶ ۹۳۷ ۹۳۸ ۹۳۹ ۹۴۰ ۹۴۱ ۹۴۲ ۹۴۳ ۹۴۴ ۹۴۵ ۹۴۶ ۹۴۷ ۹۴۸ ۹۴۹ ۹۵۰ ۹۵۱ ۹۵۲ ۹۵۳ ۹۵۴ ۹۵۵ ۹۵۶ ۹۵۷ ۹۵۸ ۹۵۹ ۹۶۰ ۹۶۱ ۹۶۲ ۹۶۳ ۹۶۴ ۹۶۵ ۹۶۶ ۹۶۷ ۹۶۸ ۹۶۹ ۹۷۰ ۹۷۱ ۹۷۲ ۹۷۳ ۹۷۴ ۹۷۵ ۹۷۶ ۹۷۷ ۹۷۸ ۹۷۹ ۹۸۰ ۹۸۱ ۹۸۲ ۹۸۳ ۹۸۴ ۹۸۵ ۹۸۶ ۹۸۷ ۹۸۸ ۹۸۹ ۹۹۰ ۹۹۱ ۹۹۲ ۹۹۳ ۹۹۴ ۹۹۵ ۹۹۶ ۹۹۷ ۹۹۸ ۹۹۹ ۱۰۰۰ ۱۰۰۱ ۱۰۰۲ ۱۰۰۳ ۱۰۰۴ ۱۰۰۵ ۱۰۰۶ ۱۰۰۷ ۱۰۰۸ ۱۰۰۹ ۱۰۱۰ ۱۰۱۱ ۱۰۱۲ ۱۰۱۳ ۱۰۱۴ ۱۰۱۵ ۱۰۱۶ ۱۰۱۷ ۱۰۱۸ ۱۰۱۹ ۱۰۲۰ ۱۰۲۱ ۱۰۲۲ ۱۰۲۳ ۱۰۲۴ ۱۰۲۵ ۱۰۲۶ ۱۰۲۷ ۱۰۲۸ ۱۰۲۹ ۱۰۳۰ ۱۰۳۱ ۱۰۳۲ ۱۰۳۳ ۱۰۳۴ ۱۰۳۵ ۱۰۳۶ ۱۰۳۷ ۱۰۳۸ ۱۰۳۹ ۱۰۴۰ ۱۰۴۱ ۱۰۴۲ ۱۰۴۳ ۱۰۴۴ ۱۰۴۵ ۱۰۴۶ ۱۰۴۷ ۱۰۴۸ ۱۰۴۹ ۱۰۵۰ ۱۰۵۱ ۱۰۵۲ ۱۰۵۳ ۱۰۵۴ ۱۰۵۵ ۱۰۵۶ ۱۰۵۷ ۱۰۵۸ ۱۰۵۹ ۱۰۶۰ ۱۰۶۱ ۱۰۶۲ ۱۰۶۳ ۱۰۶۴ ۱۰۶۵ ۱۰۶۶ ۱۰۶۷ ۱۰۶۸ ۱۰۶۹ ۱۰۷۰ ۱۰۷۱ ۱۰۷۲ ۱۰۷۳ ۱۰۷۴ ۱۰۷۵ ۱۰۷۶ ۱۰۷۷ ۱۰۷۸ ۱۰۷۹ ۱۰۸۰ ۱۰۸۱ ۱۰۸۲ ۱۰۸۳ ۱۰۸۴ ۱۰۸۵ ۱۰۸۶ ۱۰۸۷ ۱۰۸۸ ۱۰۸۹ ۱۰۹۰ ۱۰۹۱ ۱۰۹۲ ۱۰۹۳ ۱۰۹۴ ۱۰۹۵ ۱۰۹۶ ۱۰۹۷ ۱۰۹۸ ۱۰۹۹ ۱۱۰۰ ۱۱۰۱ ۱۱۰۲ ۱۱۰۳ ۱۱۰۴ ۱۱۰۵ ۱۱۰۶ ۱۱۰۷ ۱۱۰۸ ۱۱۰۹ ۱۱۱۰ ۱۱۱۱ ۱۱۱۲ ۱۱۱۳ ۱۱۱۴ ۱۱۱۵ ۱۱۱۶ ۱۱۱۷ ۱۱۱۸ ۱۱۱۹ ۱۱۲۰ ۱۱۲۱ ۱۱۲۲ ۱۱۲۳ ۱۱۲۴ ۱۱۲۵ ۱۱۲۶ ۱۱۲۷ ۱۱۲۸ ۱۱۲۹ ۱۱۳۰ ۱۱۳۱ ۱۱۳۲ ۱۱۳۳ ۱۱۳۴ ۱۱۳۵ ۱۱۳۶ ۱۱۳۷ ۱۱۳۸ ۱۱۳۹ ۱۱۴۰ ۱۱۴۱ ۱۱۴۲ ۱۱۴۳ ۱۱۴۴ ۱۱۴۵ ۱۱۴۶ ۱۱۴۷ ۱۱۴۸ ۱۱۴۹ ۱۱۵۰ ۱۱۵۱ ۱۱۵۲ ۱۱۵۳ ۱۱۵۴ ۱۱۵۵ ۱۱۵۶ ۱۱۵۷ ۱۱۵۸ ۱۱۵۹ ۱۱۶۰ ۱۱۶۱ ۱۱۶۲ ۱۱۶۳ ۱۱۶۴ ۱۱۶۵ ۱۱۶۶ ۱۱۶۷ ۱۱۶۸ ۱۱۶۹ ۱۱۷۰ ۱۱۷۱ ۱۱۷۲ ۱۱۷۳ ۱۱۷۴ ۱۱۷۵ ۱۱۷۶ ۱۱۷۷ ۱۱۷۸ ۱۱۷۹ ۱۱۸۰ ۱۱۸۱ ۱۱۸۲ ۱۱۸۳ ۱۱۸۴ ۱۱۸۵ ۱۱۸۶ ۱۱۸۷ ۱۱۸۸ ۱۱۸۹ ۱۱۹۰ ۱۱۹۱ ۱۱۹۲ ۱۱۹۳ ۱۱۹۴ ۱۱۹۵ ۱۱۹۶ ۱۱۹۷ ۱۱۹۸ ۱۱۹۹ ۱۲۰۰ ۱۲۰۱ ۱۲۰۲ ۱۲۰۳ ۱۲۰۴ ۱۲۰۵ ۱۲۰۶ ۱۲۰۷ ۱۲۰۸ ۱۲۰۹ ۱۲۱۰ ۱۲۱۱ ۱۲۱۲ ۱۲۱۳ ۱۲۱۴ ۱۲۱۵ ۱۲۱۶ ۱۲۱۷ ۱۲۱۸ ۱۲۱۹ ۱۲۲۰ ۱۲۲۱ ۱۲۲۲ ۱۲۲۳ ۱۲۲۴ ۱۲۲۵ ۱۲۲۶ ۱۲۲۷ ۱۲۲۸ ۱۲۲۹ ۱۲۳۰ ۱۲۳۱ ۱۲۳۲ ۱۲۳۳ ۱۲۳۴ ۱۲۳۵ ۱۲۳۶ ۱۲۳۷ ۱۲۳۸ ۱۲۳۹ ۱۲۴۰ ۱۲۴۱ ۱۲۴۲ ۱۲۴۳ ۱۲۴۴ ۱۲۴۵ ۱۲۴۶ ۱۲۴۷ ۱۲۴۸ ۱۲۴۹ ۱۲۵۰ ۱۲۵۱ ۱۲۵۲ ۱۲۵۳ ۱۲۵۴ ۱۲۵۵ ۱۲۵۶ ۱۲۵۷ ۱۲۵۸ ۱۲۵۹ ۱۲۶۰ ۱۲۶۱ ۱۲۶۲ ۱۲۶۳ ۱۲۶۴ ۱۲۶۵ ۱۲۶۶ ۱۲۶۷ ۱۲۶۸ ۱۲۶۹ ۱۲۷۰ ۱۲۷۱ ۱۲۷۲ ۱۲۷۳ ۱۲۷۴ ۱۲۷۵ ۱۲۷۶ ۱۲۷۷ ۱۲۷۸ ۱۲۷۹ ۱۲۸۰ ۱۲۸۱ ۱۲۸۲ ۱۲۸۳ ۱۲۸۴ ۱۲۸۵ ۱۲۸۶ ۱۲۸۷ ۱۲۸۸ ۱۲۸۹ ۱۲۹۰ ۱۲۹۱ ۱۲۹۲ ۱۲۹۳ ۱۲۹۴ ۱۲۹۵ ۱۲۹۶ ۱۲۹۷ ۱۲۹۸ ۱۲۹۹ ۱۳۰۰ ۱۳۰۱ ۱۳۰۲ ۱۳۰۳ ۱۳۰۴ ۱۳۰۵ ۱۳۰۶ ۱۳۰۷ ۱۳۰۸ ۱۳۰۹ ۱۳۱۰ ۱۳۱۱ ۱۳۱۲ ۱۳۱۳ ۱۳۱۴ ۱۳۱۵ ۱۳۱۶ ۱۳۱۷ ۱۳۱۸ ۱۳۱۹ ۱۳۲۰ ۱۳۲۱ ۱۳۲۲ ۱۳۲۳ ۱۳۲۴ ۱۳۲۵ ۱۳۲۶ ۱۳۲۷ ۱۳۲۸ ۱۳۲۹ ۱۳۳۰ ۱۳۳۱ ۱۳۳۲ ۱۳۳۳ ۱۳۳۴ ۱۳۳۵ ۱۳۳۶ ۱۳۳۷ ۱۳۳۸ ۱۳۳۹ ۱۳۴۰ ۱۳۴۱ ۱۳۴۲ ۱۳۴۳ ۱۳۴۴ ۱۳۴۵ ۱۳۴۶ ۱۳۴۷ ۱۳۴۸ ۱۳۴۹ ۱۳۵۰ ۱۳۵۱ ۱۳۵۲ ۱۳۵۳ ۱۳۵۴ ۱۳۵۵ ۱۳۵۶ ۱۳۵۷ ۱۳۵۸ ۱۳۵۹ ۱۳۶۰ ۱۳۶۱ ۱۳۶۲ ۱۳۶۳ ۱۳۶۴ ۱۳۶۵ ۱۳۶۶ ۱۳۶۷ ۱۳۶۸ ۱۳۶۹ ۱۳۷۰ ۱۳۷۱ ۱۳۷۲ ۱۳۷۳ ۱۳۷۴ ۱۳۷۵ ۱۳۷۶ ۱۳۷۷ ۱۳۷۸ ۱۳۷۹ ۱۳۸۰ ۱۳۸۱ ۱۳۸۲ ۱۳۸۳ ۱۳۸۴ ۱۳۸۵ ۱۳۸۶ ۱۳۸۷ ۱۳۸۸ ۱۳۸۹ ۱۳۹۰ ۱۳۹۱ ۱۳۹۲ ۱۳۹۳ ۱۳۹۴ ۱۳۹۵ ۱۳۹۶ ۱۳۹۷ ۱۳۹۸ ۱۳۹۹ ۱۴۰۰ ۱۴۰۱ ۱۴۰۲ ۱۴۰۳ ۱۴۰۴ ۱۴۰۵ ۱۴۰۶ ۱۴۰۷ ۱۴۰۸ ۱۴۰۹ ۱۴۱۰ ۱۴۱۱ ۱۴۱۲ ۱۴۱۳ ۱۴۱۴ ۱۴۱۵ ۱۴۱۶ ۱۴۱۷ ۱۴۱۸ ۱۴۱۹ ۱۴۲۰ ۱۴۲۱ ۱۴۲۲ ۱۴۲۳ ۱۴۲۴ ۱۴۲۵ ۱۴۲۶ ۱۴۲۷ ۱۴۲۸ ۱۴۲۹ ۱۴۳۰ ۱۴۳۱ ۱۴۳۲ ۱۴۳۳ ۱۴۳۴ ۱۴۳۵ ۱۴۳۶ ۱۴۳۷ ۱۴۳۸ ۱۴۳۹ ۱۴۴۰ ۱۴۴۱ ۱۴۴۲ ۱۴۴۳ ۱۴۴۴ ۱۴۴۵ ۱۴۴۶ ۱۴۴۷ ۱۴۴۸ ۱۴۴۹ ۱۴۵۰ ۱۴۵۱ ۱۴۵۲ ۱۴۵۳ ۱۴۵۴ ۱۴۵۵ ۱۴۵۶ ۱۴۵۷ ۱۴۵۸ ۱۴۵۹ ۱۴۶۰ ۱۴۶۱ ۱۴۶۲ ۱۴۶۳ ۱۴۶۴ ۱۴۶۵ ۱۴۶۶ ۱۴۶۷ ۱۴۶۸ ۱۴۶۹ ۱۴۷۰ ۱۴۷۱ ۱۴۷۲ ۱۴۷۳ ۱۴۷۴ ۱۴۷۵ ۱۴۷۶ ۱۴۷۷ ۱۴۷۸ ۱۴۷۹ ۱۴۸۰ ۱۴۸۱ ۱۴۸۲ ۱۴۸۳ ۱۴۸۴ ۱۴۸۵ ۱۴۸۶ ۱۴۸۷ ۱۴۸۸ ۱۴۸۹ ۱۴۹۰ ۱۴۹۱ ۱۴۹۲ ۱۴۹۳ ۱۴۹۴ ۱۴۹۵ ۱۴۹۶ ۱۴۹۷ ۱۴۹۸ ۱۴۹۹ ۱۵۰۰ ۱۵۰۱ ۱۵۰۲ ۱۵۰۳ ۱۵۰۴ ۱۵۰۵ ۱۵۰۶ ۱۵۰۷ ۱۵۰۸ ۱۵۰۹ ۱۵۱۰ ۱۵۱۱ ۱۵۱۲ ۱۵۱۳ ۱۵۱۴ ۱۵۱۵ ۱۵۱۶ ۱۵۱۷ ۱۵۱۸ ۱۵۱۹ ۱۵۲۰ ۱۵۲۱ ۱۵۲۲ ۱۵۲۳ ۱۵۲۴ ۱۵۲۵ ۱۵۲۶ ۱۵۲۷ ۱۵۲۸ ۱۵۲۹ ۱۵۳۰ ۱۵۳۱ ۱۵۳۲ ۱۵۳۳ ۱۵۳۴ ۱۵۳۵ ۱۵۳۶ ۱۵۳۷ ۱۵۳۸ ۱۵۳۹ ۱۵۴۰ ۱۵۴۱ ۱۵۴۲ ۱۵۴۳ ۱۵۴۴ ۱۵۴۵ ۱۵۴۶ ۱۵۴۷ ۱۵۴۸ ۱۵۴۹ ۱۵۵۰ ۱۵۵۱ ۱۵۵۲ ۱۵۵۳ ۱۵۵۴ ۱۵۵۵ ۱۵۵۶ ۱۵۵۷ ۱۵۵۸ ۱۵۵۹ ۱۵۶۰ ۱۵۶۱ ۱۵۶۲ ۱۵۶۳ ۱۵۶۴ ۱۵۶۵ ۱۵۶۶ ۱۵۶۷ ۱۵

## حکایت

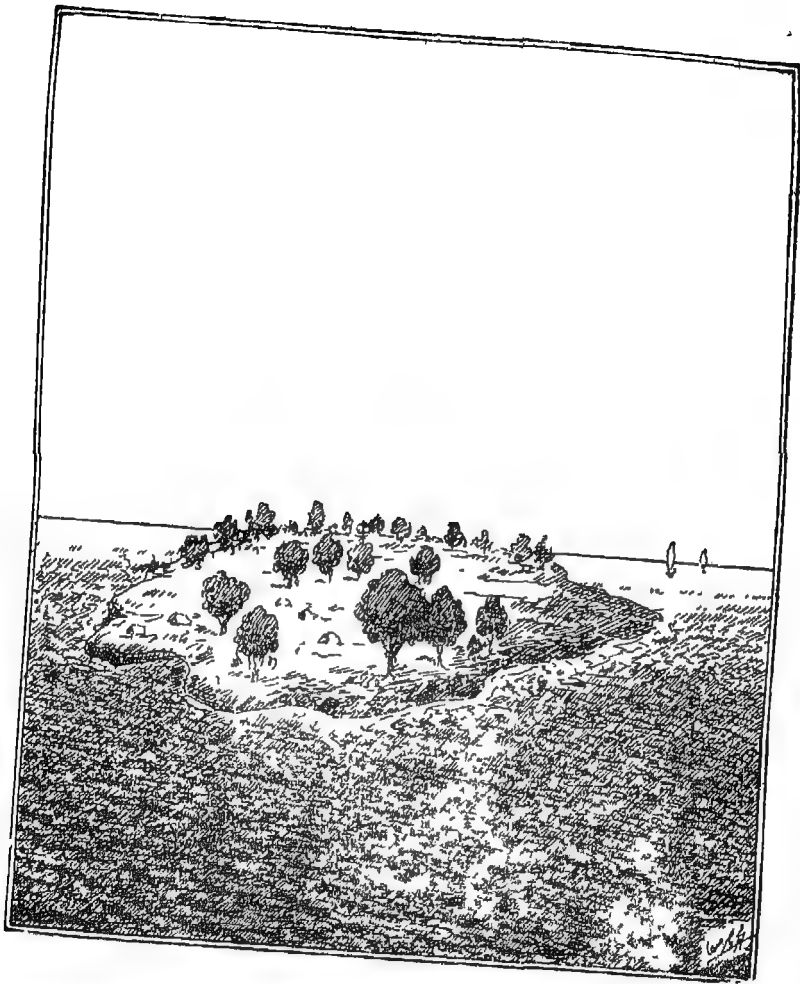
کستی را با عقربی دوستی بود وقتی چنان افتاد که بحسب ضرورت جلای وطن  
بایستی کرد هر دو در موافقت یکدیگر متوجه مانعی دیگر شدند قضا را گذرا نشان  
نهری عظیم افتاد چون عبور عقرب بر آب متعذر بود متحیر شدند و ماند گشت گفت  
بیخ غم خور که من ترا بی کلفتی از آب گذرانیده بساحل رسانم پس عقرب را بر  
پشت گرفته سینه را بر آب انحناء و روان شد در آشنای شنودری آوازی بگوش  
گشت رسید و کا و کاوی از حرکت عقرب احساس کرد پرسید که این چه صوت  
که می‌نوم عقرب جواب داد که نشان نیش خود را بر جوشش وجود تو آزمایش میکنم  
گشت بر آشفست و گفت ای بمرقت من جان خود را برای تو در گرداب خطر  
و انداخته ام اگر التزام منتهی کنی و حق صحبت قدیم را در ذی منینسی باری بشت  
زدن چسیت با آنکه محقق است که از این حرکت آیسبی بمن نرسد و نیش و لخرش  
ترا در پشت من تأثیری نخواهد بود عقرب گفت طبع من مقتضی نیش زدن است  
خواه بر پشت دوست باشد و خواه بر سینه دشمن گشت با خود اندیشید که کجا  
راست گفته اند که نفس خفیش برودن آبرودی خود بر باد دادنت و سرشته  
خویش کم کردن و در دم در آب فرو رفت و عقرب را باب داد

در خاک ریختن نر و زیور در نیست با ناگهان دروغ بود لطف و مروت

۱- پنج آل دمانی کاسه پشت ۲- میسرون شدن ۳- جای من ۴- دشوار ۵- صدای کاپون  
و جبهه کردن ۶- نرسیده ۷- زور ۸- دستی در ناقت ۹- پست و منتهی

### تأثیر نبات و حیوان در زمین

سطح زمین تنها از آب و هوا متشکل نمی شود بلکه نباتات و حیوانات نیز پوسته  
در آن اثر میکنند و شکل و حالت آنرا تغییر میدهند کمترین اثر نباتات اینست که  
در زمین ریشه میکند و ریشه آن با اطراف میدود و شکافها و رخنه ها در زمین ایجاد  
و آب و هوا از آن رخنه ها با گذرون زمین ایه میابند و آثار خود را بطور مبسوط  
مهمترین اثر نباتات بوجود آوردن معاون زغال سنگست که در اغلب نقاط  
یافت می شود آب همان قسم که سنگ در یک و شن و خاک را می کند و میبرد مواد  
رستنی را نیز از زمین میکشد و با خود میبرد نباتات و اشجار آب آورده در تیره رودخانه  
یا نصب رود و یا در قعر دریاچه یا دریا فرو می نشینند و در زیر شن و خاک مستور  
و بواسطه فشار رفته رفته تبدیل بزغال سنگ میشوند معدن زغال سنگ بمراتب  
دیگر نیز بوجود می آید و آن چنانست که آب جغل بزرگی را فرا میگیرد و آن جغل  
برود و هوای بواسطه تغییرات سطح زمین پائین میرود و در زیر شن و خاک مستور میماند



در شمه فتنه زغال شود در اغلب نقاط ایران خاصه جبال البرز و حد و اقصای  
ایکونه معدن زغال سنگ وجود دارد و دلیل آنست که در روزگار این بسیار  
قدیم سرزمین ایران متصور از جنگلهای انبوه و پر درخت بوده است

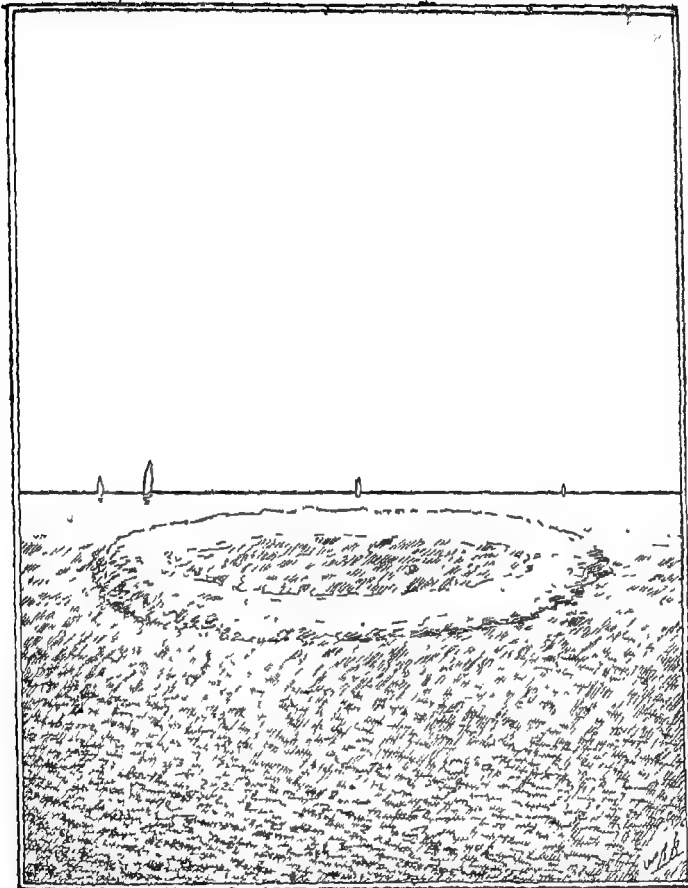
حیوانات که در خشکی زندگی میکنند تا اثر فنی در زمین ندارند و اثری که بر وجود آنها  
تأثیر میبشد نیست که تازه انداز مو از زمین تغذیه میکنند و چون بیشتر  
آنها میپوسد و جزر خاک میشود ولی آثار حیوانات دریائی در اغلب نقاط سطح  
و طبقات کوه ارض موجود و مشهود است

در دریای انواع حیوانات بزرگ و کوچک فراوان از همه بیشتر حیوانات کوچک  
معدن دار است که هزاران میلیون از آنها در آب هر دریا شناور و صیقلی اندام  
در کارزادن و فرودن میباشند

صدف مرده ایگونه حیوانات بقعر دریا فرو میرود و طبقه طبیعت در وسط حمل و  
لای متحرک میشود

دیگر از جانوران کوچک دریائی که اثر آنها در زمین سنگت انگیز میباشند حیوانات  
مرجانینند مرجان جز در آبهای گرم و شور و صاف و آرام زیست نمیکند  
جز در سواحل جزایری که در منطقه حاره و اقیانوس یافت میشوند مرجانها در یک محل مجتمع





جستیره افغنی

و تترکم میشوند و تدریج آنها که در زیر زمین میروند و آنها که در بالاست بر دارند و نشاء و  
 میکنند و فرونی میسایند و مرجانهای مرده در اثر فشار طبقات بالا بهم فشرده  
 و متحر میشوند و طبقه از سنگ آهک در زمین دریا شکل میدهند این طبقه مرجانی است  
 ضخیمتر و مرتفعتر شود تا از سطح دریا بالا میآید و مانند جزیره نمودار میگردد و بادهای  
 دریائی و ساحلی و مرغان تخم نباتات را از خشکی و از جزائر دیگر بدان جزیره میبرند  
 و میپراکنند تخمهای نباتی رستن میگذارند و چندی نمیکند و که سطح جزیره از انواع  
 بزره و درخت شور میگرد و درختی با صفا و خرم و صافتر بوجود میآید بعضی از  
 جزائر مرجان که بساحل نزدیک میباشد برای کشتیها خطر ناکند چه کشتی اگر یکی از  
 آنها بر خوردنی بحال در هم شکسته و غرق شود

## امثال

آدم تا کوچکی نمکد بزرگ میشود  
 و سبب شکستی را بداند آنش نگاه میکنند  
 باغبان وقت میوه کوشش کر میشود  
 خانه قاضی گردد و بیمار است ولی بشمار است  
 برادر پست را ثابت گن بعد آد جای میراث گن

تیرگی ازشت را شد برنگزد  
 اژدم هزار پیشه گم تاییه شود  
 فیل خوابی می پیستد و فیلان خوابی  
 ماتریاق از عراق آرند مار گزیده مرده باشد  
 دغل آب روان است و خج آسیای گردان  
 خدا سر مارا بقدر بالا پوش میدهد  
 خیر بخانه صاحبش میرود  
 ماتوز گرم است نان باید پخت  
 پهلوان از زرقی بزین میخورد

## شتاب

ا خداوند آدمی را بگرده در حیوانات برتری بخشید تا در آبادی جهان  
 که پرستشگاه یزدان است بکوشد و بیاری خرد و سائل آسایشم افراهم آورد  
 و خود را بر تبه کمال انسانیت برساند نشان خردمندی عاقبت اندیشی است  
 عاقل کسی است که در اقدام بهر کاری نخست نیک و بد آنرا بسجد و آنگاه بپا  
 و سرعت با انجام آن قیام کند مردمان عجول و با شتاب کار بی تأمل کنند

دخنی بی فکر گویند و بضر و خسارت افتند و هنگامی پشیمان گردند که پشیمانی را  
سودی نباشد

حکام و دانشمندان شتاب را اندمت و چابکی و چالاکي را مدح کرده اند و مروت  
کوته اندیشی را از چالاکي فرقی نمیکند دارند و چون خواهند کار را برآوردی انجام  
دهند شتاب میکنند غافل از آنکه شتاب موجب تاخیر کار است نه تسریع آن  
و در امثال آورده اند که آدم عجول یک کار را دو بار میکند

هر کس باید عجله را از عجلدی و چابکی باز شناسد و کار خود را از روی بصیرت و تدبیر  
شروع کند و بختی و چالاکي پایان رساند و از عجله و شتابزدگی پرهیزد و  
عجله خوی اهریمنی و صفت شیطانی است و از آن خبر ضرر و تأخیر نیاید .

### شرف مرد بجد است و کرامت بسجود

شرف مرد بجد است و کرامت بسجود	هر که این مرد و ندارد عدش را خود
ایکه در نعمت و نازی جهان غره پیش	که محال است درین مرحله امکان خلود
و ای که در شدت فقری پریشانی حال	صبر کن کاین دوسه زده بسر آید بعد
این جهان چشمه خورشید جهان افروخت	که همی یافت بر آرا که عاود شود
خاک مصرطرب انگیز زنبینی که همان	خاک مصر است ولی بر سر فروغ و جود

دینی آن قدر ندارد که برادرشکست  
 دست حاجت چو بری پیش او ندی  
 از شرعی تا بریای عبودیت او  
 کرش نامستثنای نمیش پی پایان  
 قیمت خود بملاهی و نمایشی شکن  
 پند سعدی که کلید در گنج سعد است  
 امی برادر که محمود و مجنون  
 که کریم است و چیم است و عفو است  
 همه در ذکر مناجات قیامت و قعود  
 هیچ خواهند ازین در نرو و بمقصود  
 مگر ت ایان درست است بر و زود  
 نواند که بجا آورد الا مسعود

سید

- ۱- منی بیتانیت که شرافت ظاهری و دنیوی خیشمال است یساید و بزرگوار میسنوی داغردی بعبادت خداوند
- ۲- مایل شود و کسرش این دارد و در آن نیستیش بزمستی و مگرش از زندگی است
- ۳- بکمر آید در جنبه ۲- نزل
- ۴- جادید اندن - همیشه برون ۵- ۶- نام دو قوم است که تفرض شده اند ۷- لقب پادشاهان
- ۸- قدیم مصر ۹- لشکر ۱۰- بزرگوار ۱۱- مسکن ۱۲- آمرزنده ۱۳- مهربان دوستدارند
- ۱۴- خاک ۱۵- پودین و مراد در این بیت از زمین تا آسمان است ۱۶- راز گفتن ۱۷- ایستادن
- ۱۸- نشستن ۱۹- بی پایان ۲۰- کارهای پیرو و نند ۲۱- اعمالی که در شریعت می شود

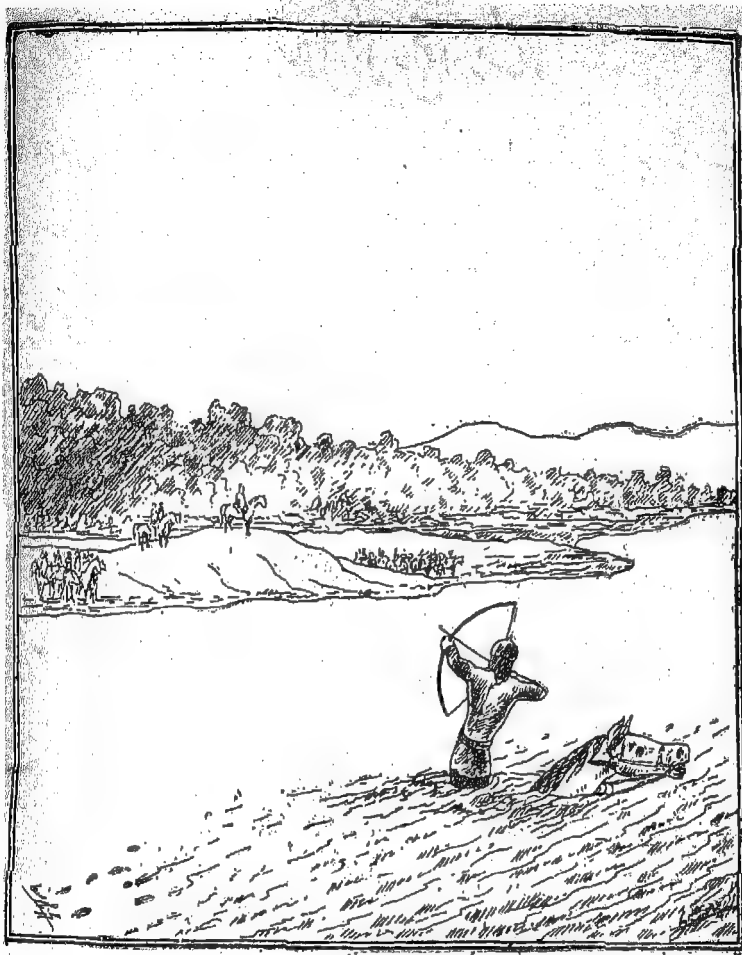
۲۱- روز دهم و شنبه که روز قیامت باشد



## جلال الدین خوارزمشاه

دلادری و مردانگی صفتی است بسیار مدوح اشخاص دلیر و شجاع را بر مردم طمب  
دوست میدارند و زبان تجبید و تحسین ایشان میکشایند و کسی که در هنگام سختی و  
شجاعتی از خود برود و در حفظ و نجات خلق مردانگی نماید البته بیشتر مدوح و  
محبوب خواهد بود

از سرزمین ایران اینگونه دلاداران بسیار برخاسته و هنگامیکه مردم دو چاه  
فته و آشوب یا دشمنی سخت بوده اند در رفع فتنه و دفع دشمن مردانه کوشیده اند  
از جمله دلیران نامی و تاریخی ایران جلال الدین پسر محمد خوارزمشاه است که  
در فتنه مغول مردانگیها نمود و با کمال رشادت و جلاوت با سپاهیان چنگیز  
جنگید جلال الدین پس از مرگ پدر بفرزین زفت و همت بر مقابل و متقابل مغولان  
بگاشت و چندین بار با آن قوم خونخوار جنگ کرد و بارها بر ایشان غلبه یافت  
و گروهی بسیار از ایشان بکشت در نوبت آخر چنگیز خود با سپاهی گران مجرب  
وی شتافت جلال الدین درین مرتبه نیز چنان مردانه جنگ کرد که مغولان  
خیره ماندند لیکن بواسطه کمی لشکر و کثرت مغولان عاقبت بیچاره بماند و نزد  
بود اسپر دشمن گردد و درین حال بکار رود دشمن تاخت و با تازیانه بر آسب خود



جمال الدین خوارزمشاه و بنو اوزار و دشت

هی ز دوا سب از ساقی که فروز از بر میت گزیند و بپایان آرد و عظیم و پنهان و حشمت  
و جلال الدین را شناسان مباحل و مکرر و در ساینده چنگیز از شایده این دیری  
و تهور سرانگشت حیرت بدندان گرفت و بی اختیار زبان باقرین بگشود و به پسران  
خود گفت از پدر اینگونه پسر باید ماند

جلال الدین قریب دو سال در هندوستان ماند و با عدو قلیل که بد و پیوستند  
کارهای بس نمایان کرد و قسمتی از خاک هند را متصرف گردید

انگاه بایران بازگشت و کرمان و فارس و عراق و دیگر بلاد را بر فرمان برد  
و تا نزدیکی بغداد تاخت و لشکر خلیفه عباسی را که حرکت نمول بود در هم شکست  
پس از آن باز بایحسان شافت و تبریز را دارالملک ساخت و کرجهان را  
فتح کرد و با سلاطین روم و شام و ارمن و مغولان جنگها کرد و نام وی بدلا در  
و جنگجوی بلند آوازه گشت و ملوک و امرا اطراف از وی حساب میبردند

در ادوا خسر کار در احوال جلال الدین تغییری پدید آمد و از حال دشمنان غافل  
ماند تا مغولان بخیر و بناگاه بروی تاختند و نمشی لشکرگاه ویرا محاصره کردند  
جلال الدین نیروی جلادت و تهوریکه داشت از آن معرکه سلامت بیرون  
جست و بگریختن و در آنسر زمین هلاک شد



مردم ایران جلال الدین را یگانه بجا و پناه خویش میدانستند و او را بی‌اندازه  
دوست میدانستند و پس از منقود شدن وی سالها منظر بود که شاید بار دیگر ظهور  
کند و دست مغول را از تصرف خاک ایران کوتاه سازد

۱- ستور ۲- بزرگ شدن ۳- نیکو شدن ۴- چاک و زبردستی ۵- دوبر شدن ۶-

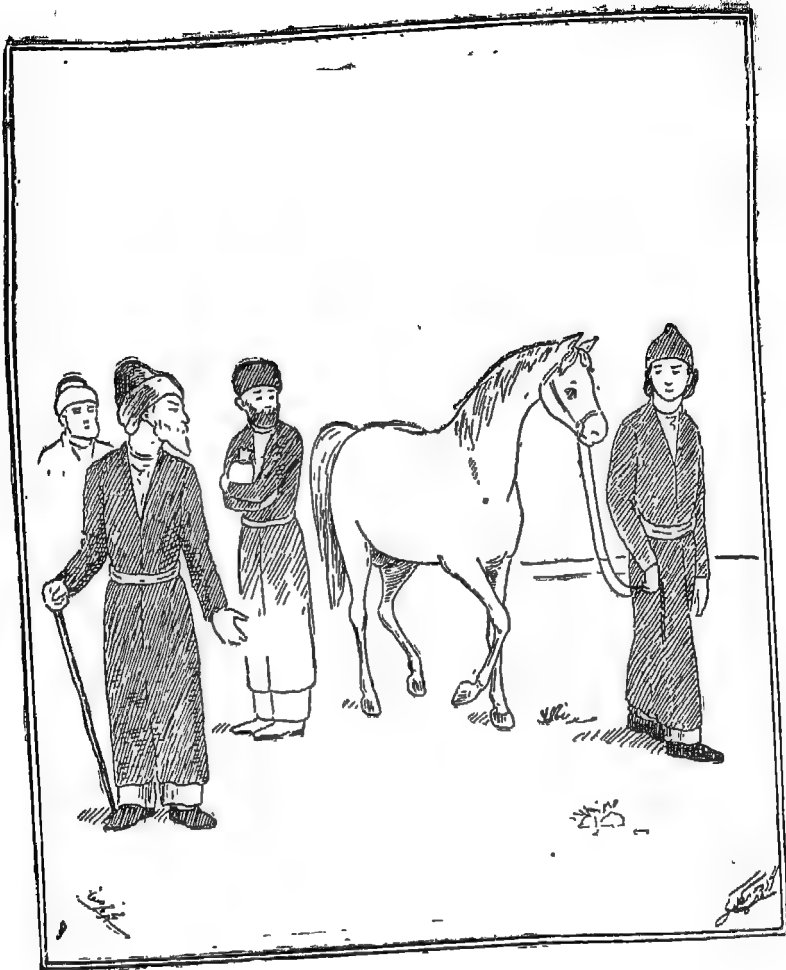
۷- بار ۸- بنجر ۹- دوست مفیم در سده هجری ۱۰- بی‌بای دلی برداری ۱۱- پناه

۱۲- کشنده و از دست رفته

## حکایت

امکنده پسر قابوس دگرگیر حاجبی بود پیر و هشتاد ساله که او را حاجب کمال  
میخواندند وقتی خواست ابی بخرد را ایضی اسی آورد و فربه و نیکو رنگ و دانه  
قوایم اسب را بدید و پسندید و خواست بآورد چون دندانهای بدید پیرویه  
از خریدنش درگذشت جوانی آنجا بود آن اسب را بخرد حاجب گفتند  
فلان جوان اسب را بخرد تو چرا خریدی گفت او جوان است و از رنج پیری خبر  
ندارد اگر بزرگ و منظر اسب غره شد معذور است اما من که پیرم و از رنج  
پیری و ضعف افت آن خبر دارم اگر اسب پیر بخرم معذور نباشم

۱- عزیز کنندگان ۲- چهار دست پای ۳- قیمت ۴- چهار  
از قابوسنامه نقل شده



عاجب پیر که اسب خوش ظاهر را نیخرد و جوانی آنرا خرید است

## حواس خمس

### شامه

شامه دریا بنده بوی اشیاء و وسیله آن بینی است که عصب شامه درخ آن قرار دارد بوی وسیله هوا از دو سوراخ بینی که تخرین نامیده میشوند داخل بینی میگردد و چون بصب شامه میرسد عصب از آن متأثر میشود و آن اثر را به مغز میرساند و مغز احساس بوی خوش یا ناخوش میکند انسان بوسیله شامه هوا و غذائی را که از غیر فاسد تشخیص میدهد استعمال و خانیات و افراط در عطر زدن و خوردن غذای بی پروا ویه شامه را ضعیف میکند و کسی که شامه اش ضعیف باشد ممکن است ندانسته غذائی فاسد بخورد یا هوائی بد و ناسالم استنشاق کند و در نتیجه رنجور گردد بینی علاوه بر آنکه وسیله استنشام است مجرای تنفس نیز میباشد و باید آن را پاکیزه و لطیف نگاهداشت بوی خوش سبب قوت بدن و نشاط روح است ولی افراط در عطر زدن مضر و موثر در دسراست

### ذائقه

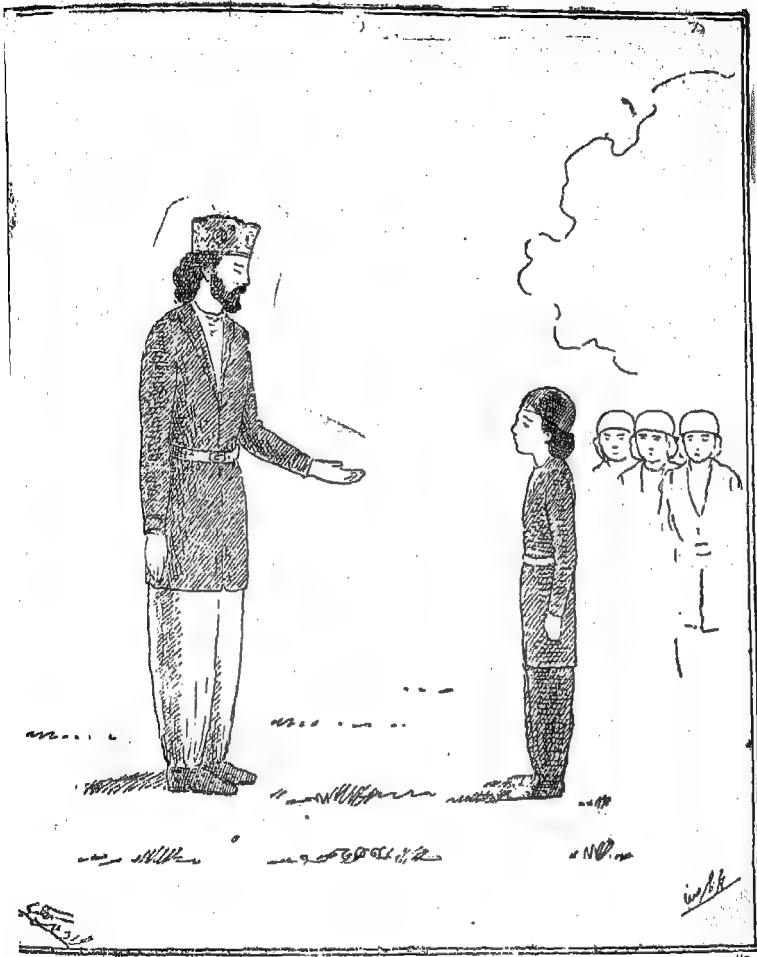
انسان بوسیله ذائقه مزه اشیاء را ادراک میکند وسیله ذائقه زبان است که اعصاب ذائقه در آن گسترده شده است زبان گذشته از اینکه وسیله چشیدن

رسیده سخن گفتن نیز بسیار باشد و انسان بد آن انکار و مقاصد خود را بیان میکند  
برای حفظ سلامت و صحت زبان و ذائقه باید از دخانیات و مسکرات پرهیز کرد  
چه استعمال آنها باز را خشن و متورم و ذائقه را ضعیف میسازد اشخاصی که مسکرات  
میخورند غالباً مبتلا بکثرت زبان میشوند و طعم اغذیه را نیز بخوبی ادراک نمیکند

۱- بیدن ۲- سبب دما ۳- رشت دما ۴- بزم اول گشتگی زبان

## آگاه شدن اردشیر از هر فر

وقتی اردشیر با شاپور و گودکی از بزرگان در نجبیر گاه بود روزی هسره فر از  
مسرا پرده پدر بیرون آمده با همسالان خویش گوی و چوگان مشغول بود ناگاه  
اردشیر فرارید گودکی گوی نزد یک اردشیر افتاد گودکان با  
بماند و بیچیک را یارای آن نبود که نزدیک شاه رود و گوی را باز آورد .  
هر فردان دو آن برفت گوی را برگرفت و خروشی سخت بر آورد اردشیر  
در عجب شد و پرسید این کودک از آن کیست گفتند اینم فرمود او را نزد  
او رند و بدو گفت پس کیستی گفت پدر شاپورم اردشیر در زمان شاپور را بخود  
گفت این پدر از آن کیست شاپور زینهار خواست و آگاه گفت این پدر  
از من و مادری دختر مهرک است ارده شیر شاد شده هر فردا در برگرفت



شاپور در حضور اردشیر

و بسید و اورا طوق و باره زیرین بخشید و درم و دنیا بسیار بدرویشان و  
 ستخان بداد و جشی بزرگ بیاراست و با بزرگان کشور گفت سخن گید هندی  
 راست آمد بیش از هفت سال است که کشور آرام یافته و جنگ و پیکار  
 متروک شده و چرخ جز بر آرزوی من نگشته است و این آرامش و سکون از  
 روزی است که شاپور دختر مهرک را برنی گرفته و فراد ما با ثراد مهرک پیونداشته

۱- جنت ۲- بلک دنیا ۳- امان ۴- کین بند ۵- دست برهن

۶- بلک فارسی یعنی جنگ کارزار است

## مضرات اخلاقی اکل

ایسی که از سگرات بقل و هموش دیگر حواس باطنی میرسد هزاران بار خطرناکتر  
 از مضرات بدنی است

اولین تاثیر اکل در قوای دماغی آنست که عقل را از ازل میازد و انسان چون عقل  
 شد از جانور کمتر میشود و حرکاتی از او سر میزند که نظیر آن از پست ترین بهائم و  
 انعام سر نمیزند

شخص مست رسوم و قواعد ادب را فراموش میکند و سخنان بهوده و لغو  
 میگوید و کارهای لا طائل از رشت میکند بی عجب میخندد بی سبب میگرید



مستی که در کوچه افتاده آثر آن اورا از زمین بلند میکند

بی اراده دشنام میدهد و بجهت دوستی و فروتنی نمینماید باز قضا و معاشرا  
 چه خاش با خلق خدا عریده میکند و گاه شرارت و فساد را از حد میگذرانند چنانکه  
 خود یا دیگر را میزنند و مجروح میسازد و یا زندانسته مرکب قتل نفس میشود  
 شخص الکلی همینکه بچند بر عادت زشت خود مداومت نمود دیگر نمیتواند خود را  
 باسانی از آن درمانی بخشد و زرقه زرقه گلته احوال و اطوار و عادت حتی قیاض  
 چهره اش تغییر مییابد درین مرحله وریدهای شخص از خون کبود میشود و حال  
 تشنج و اغیار و صرع بر او دست میدهد و با خولیا و دوسواس و بالاخره چون  
 فخری مبتلا میگردد آنچه را خوانده و دانسته است فراموش و تمام سخنان  
 و اعمال خود اشتباه میکند در اثر ماخولیا و دوسواس همه کس و هر چیز بکافیه  
 هر غذائی را مسموم میپندارد و از هر چیز بومی بدیشود اشتباخ و صور خیالی  
 در نظرش محسوس میگردد و حیوانات میب و مردمان مسلح می بیند که بومی حمله آو  
 میشوند و گاه حشره و جانور را احساس میکند که بر پوست بدن او حرکت میکند  
 و زرقه زرقه از زن و فخرزند و نوکر و خدمتکار بدگان میشود و در صدد آزار و شکنجه  
 آنها بر میآید و بالاخره کارش بجا به دریدن و مردم زدن میگذرد  
 و درین وقت او را بدو افعالین میزنند و در صدد دیوانگان و بخیرمی خطرنا



جای میدهند

مضرات الکلی بیش از آنست که در یک درس و دو درس گفته شود برای تنبیه و عبرت چنان کافی است که اگر بزنند آنخانه برویم و از سابقه احوال و اعمال زندگانی پرسش کنیم خواهیم دانست که بشیرانها از راه مستی و باده پرستی مرتکب از روی شرارت یا تقلب و خیانت یا قتل نفس و یا جنایات دیگر شده و بزندانی افتاده اند اقوامی که استعمال مسکرات در دهنشان حرام نیست امروز پی مضرات الکلی بروند و آنرا بر خود حرام ساخته اند ما ایرانیان که بحرمت مسکرات متقدم بطریق اولی باید از آن بپرهیزیم و مضرات و مفساد آنرا بکسانی که نمیدانند بگوئیم و از دوستان و خویشان و ندانان خود هر کس ابدین حادث خطرناک مبتلا بنسیم نصیحت کنیم و اگر نپذیرد از معاشرت و رفاقت وی دوری گیریم و مردانه و عاقلانه بکوشیم تا این عادت زشت و شوم کلی منسوخ و موقوف گردد .

۵- دود بر طرف ۶- چهارپایان ۳- میباید ۴- جنگ و جدل ۵- تنه خونی

۷- کدخم شش ۸- جنبش و جنبش اعضا ۸- بیوشی و بخودی ۹- غشی ۱۰- ششنگی

۱۱- بسیار بسیار اشخاص ۱۲- مزدک

## حکایت

آن یکی آمد پیش زرگری  
گفت روخواه مرا غریب نیست  
گفت جاروبی ندارم بر دکان  
من ترا زونی که میخواهم بده  
گفت بشنیدم سخن کز نیستم  
فهم کردم یک پیری ناتوان  
وان زرتو هم قراضه خرد و فرد  
پس بگوئی خواهه جاروبی بیا  
چون بروبی خاک را جمع آوری  
من ز اول دیدم آخر را تمام  
هر که اول من بود اتمی بود  
هر که اول بنگر دپایان کار

که ترا زوده که بر سبعم زری  
گفت میزان ده برین تضرعایت  
گفت بس بس این مضاعف باه  
خوشتن را که مکن هر سو همه  
تا پسنداری که بی منیستم  
دست از ضعف است لرزان بر پا  
دست لرزد پس بریزد زرت خرد  
تا بجوم زرت خود را از غبار  
گویم غریب خواهی هم ای حری  
جای دیگر رواز اینجا و السلام  
هر که آخر من چه بامنی بود  
اندر آخر او نگردد مشر مساه

مولی

بگزارد برین ترا زده ۱  
مخروم از سخن کرده ۲  
ترک کن بگناه ۳  
بضم اول بزرز ۴  
مرا شایسته این مکر ۵

## کوه آتش فشان

حوالی که در تنیسر سطح زمین توشند بعضی در بیرون و بعضی در اندرون زمین میباشند حوامل برونی آب و هوا و نبات و حیوان است که تاثیر آنها در سطح زمین گفته شد حوامل اندرونی زلزله و آتشفشانی است که اوضاع روی زمین بطرزی سخت انگیزد که گویا میازد

کوه یا تپه آتشفشان مخروطی شکل است و در قله آن دمانه قیف مانند وجود دارد و از آن دمانه بخار و دود و مواد گداخته و سوزان رخا کستر و سنگ خارج میشود مصبر که دود و بخار و دیگر مواد از آن بالا میآید در وسط مخروط و موسوم بتسنوف آتش فشانست تنوره آتشفشان یکیرشش مربوط باندرون زمین و سر دیگرش همان دمانه است که بر قله مخروط و گاه در پهلوئی آن واقع میباشد

در ازمنه بسیار قدیم در کره زمین کوه آتش فشان بسیار بوده و اکنون نیز قریب بچهار صد قله آتش فشان در روی زمین موجود است و از این چهار صد قله نیمی در کار آتشفشانی و نیم دیگر خاموش میباشد

که بهای آتش فشان اغلب در سواحل دریا و یا در جزایر واقع میباشند و ازین روی سبب اینگونه آتش فشان را چنین فرض کرده اند که زمین

در بعضی اوقات بواسطه حرارت مرکزی میلرزد و فشان یک یا چند شکاف  
 بر میدارد آب دریا از آن شکافها با ندر و ن زمین که از شدت حرارت گداز  
 و برافروخته است داخل و بتأثیر حرارت مبدل بخار میشود بخار میل بصعود  
 میکند و بر قشر زمین فشار میآورد قشر زمین بفشار بخار بلند میشود و از سطح زمین  
 بشکل مخروطی بالا میآید قله مخروط بزرگ و بر بخار باز و دمانه آتش فشان ظاهر  
 میشود و از دمانه دود و بخار با مواد که اخته و سوزان بنای فوران میگذازد  
 آتشفشانی در قعر دریا نیز حادث میشود و در بحالت در سطح دریا جوش و خروش  
 و انقلابی خاص بطور میرسد و گاه از مواد آتش فشان جزایر تازه بوجود میآید  
 در محلی که آتش فشان در کار بروز و ظهور است سخت زمین لرزه های پی پی  
 رخ میدهد و از اندرون زمین آوازهای میب شنیده میشود و چشمه های  
 اطراف میخکند در عقب این علامت و آثار بناگاه بانگی بسیار میب و بول گهنر  
 بر میخیزد و این بانگ شکافن و باز شدن دمانه آتش فشان است بلافاصله  
 دود و بخار غلیظ از دمانه آتش فشان بیرون میآید و مانند ستونی عظیم در هوا برافراشته  
 میگردد و پس از آن مواد آتشفشانی شروع بفوران میکند و ارتفاع ستون  
 دود و بخار در ابتدا بسیار و کمکن است بده هزار گز برسد لیکن بتدریج ارتفاع

کم شود و دود و بخار بالاخره مانند قتر یا خیمه وسیع بر فراز کوه و نواحی مجاور آن  
میایستد و فضا را چون شب و سحر تیره و تاریکند و پیوسته شعله های زرد  
و سرخ و سبز و کبود از آن نمودار میگردد

۵- باافتن ۲- جوشیدن ۳- تا یک طغانی

## امثال و حکم

باشیهر چون جنگ نتوان کرد  
بگزاف مغر تا بگزاف نباید فروخت  
بگرنگی مردن به که نان نمه و مایگان خوردن  
از خردان خطا از بزرگان عطا  
خرمن سوخته همه را خرمن سوخته خواهد  
دنیا جای آزمایش است نه جای آسایش  
راه حق یکی است و براه باطل هزار  
از نموده را آزمون پشیمانی آرد  
باد در دباش تا بدرمان برسی  
بنام مردن به که ببنگ زیستن

مجموعه خود کار کن با بخت تو کار کنند  
چراغ پیش آفتاب پر تویی ندارد  
خدا همه چیز را بیک بنده نمیدهد  
ذکر که ورت که ورت آورد

۱۰ - پیروز - پیار - و حساب ۲ - بازده و صحبت رسیده ۳ - دشمنی و نیرودانی

## شیخ عطار

فریدالدین محمد عطار از بزرگان عرفا و شعرا ایران می باشد در علوم مقام د  
همین بس که بزرگترین عارف ایران مولوی خود را تابع و پیرو خوانده ا  
تو که عطار در نیشابور بود و او را بدانجمت عطار میگفتند که در آن شهر کار طب  
مشغول بود و دو خانیه مقبره داشت عطار در همان حال که بمعاجزه بپایان و  
ساختن و فروختن و دو اشغول بود اشعار نغز عارفانه میگفت بواسطه اشتیاق  
بکسب معرفت و طلب حقیقت داشت عاقبت دست از طب بکشید و بمع  
میاحت از نیشابور خارج گردید و یکچند در بلاد و ممالک عراق و حجاز و  
شام و مصر و هندوستان گردش کرد و بالاخره بنیشابور بازگشت و  
بهدایت خلق مشغول شد یکی از فقهاء عصر او را که فرخواند و عوام را برای



شیخ غطار که بدست یک سوار مغول کشته شود

تا خانه او را ویران کردند و اموالش را بغارت بردند عطار بعد از اینها  
 و مردم کنار ه گرفت و عمر خود را بعزالت پایان رسانید و پس از زندگانی  
 دراز در اوایل قرن پنجم هجری وفات یافت و بقولی بدست مغولان قتل  
 رسید قبر عطار در نزدیکی شاپور زیارتگاه مردم است عطار کتب و  
 و مؤلفات بسیار دارد اغلب کتابهای او منظوم است در شعر فارسی  
 کتابی موسوم بذكره الاولیا نوشته است که از کتب تحف فارسی شمار میرود  
 بذكره الاولیا در شرح حال عرفا و مشایخ بزرگ و سخنان حکیمان ایشان است  
 و عباراتی بسیار شیرین و ساده نوشته است عطار با آنکه اشعار بسیار  
 دارد همچگاه مدح اشخاص نکرده است و خود در معنی گوید

بسر خویش مدح کس نگفتم      درمی از بصر دنیا من بستم

### حکایت

عمر دلیث و پسرش محمد یکسال از کرمان سوی سیستان باز میشتند از  
 هضاد در میان کرمان پسر را علت قطع گرفت و ممکن نشد عمر و را آنجا مقام  
 کردن پسر را آنجا ماند با اطبا و معتمدان و یک دتیر و صد مجتهد و بزرگم  
 گفت باید که مجتهدان بر اثر یکدیگر بیایند و دبیر احوال وی نویسند که بیایند



و به خور و دود چه گفت و خفت یا نخفت عمر و بشهر آمد و بهر ای خاص رفت .  
 خالی نشست بر مصلی چنانکه روز و شب آنجا بود و هم آنجا خفتی بر زمین و بهشت  
 فرآسرنه مجمران پیوسته میرسیدند و آنچه دبیری نشست بر روی میخواندند .  
 و او جزع میکرد و میگفت و صدقه با فراط میداد و هفت شبانه روز هم بر آنجا  
 بود روز ششم شبگیر قمر مجمران در رسید بی نامه که پسر گذشته شده بود و دیر  
 نیارست خبر مرگ بنشینش پیش عمر و آمد زمین بوسه داد و نامه گذاشت عمر  
 گفت کو دک فرمان یافت گفت خداوند را سالهای بسیار بقا باد .  
 عمر و گفت سپاس خدا را که هر چه خواست کرد و هر چه خواهد کند برود و آن  
 حدیث پوشیده دار و خود بر خاست و بگرمایه رفت و برآمد و بسیار بود  
 و بنحفت و پس از نماز وکیل را فرمود تا بنحواندند و بیامد و مثال داد که برو  
 همانی بزرگ بساز دوسه هزار بره و آنچه بآن رود وکیل بازگشت و همه  
 با نحتند حاجب را گفت فردا بار عام خواهد بود آگاه کن لشکر را و عیارا  
 از وضیعت و شریف و دیگر روز پگاه بر تخت بنشیند و بار دادند و خونهای  
 بسیار نهاده بودند و پس از بار دست بخوردن نان کردند چون فارغ  
 خواستند شد عمر روی بنحواص کرد و گفت بدانید که مرگ حق است .

بخت شبانه روز بدر و فرزند محمد مشغول بودیم با مانه خواب و نه خورد و نه قرار  
بود که نباید سیرد و حکم خدای عز و جل چنان بود که وفات یابد یافت چون  
گذشته شد مقرر است که فردا باز نیاید جریع و گریستن دیوانگی باشد و کار  
فرمان بجان باز روید و شاد میزید که پادشاهانرا سوگ داشتن محال باشد  
حاضران و حاضرین و بازگشتند (تاریخ سنی)

- ۵- دین پادشاه صفاری ۲- در حکم و در دپلو ۳- نویسنده و نشی ۴- جاز و سوار ۵- رئیس  
۶- آنها ۷- جای نماز ۸- نزدیک سیر ۹- بیشانی ۱۰- بسیار دلی انداز ۱۱- فردا بود ۱۲-  
توانست - جرت نکرد ۱۳- فرد ۱۴- خبر ۱۵- فرمان داد ۱۶- دربان ۱۷- اجازه دارد  
برای همکس ۱۸- کوچک دست ۱۹- سحر - صبح زود ۲۰- آرام ۲۱- نام و نسبت

## جمع مال

هی پس از جمع مال و فرار از آردن خواسته خافل مباش و لیکن از بهر  
مال خوشی را بخاطر میکن و جهد کن تا هر چه جمع میکنی از وجه صواب و پسندیده  
بود تا بر تو برکت کند مال را چون نسیه از آوری نگاهدار و بهر باطلی از دست  
ده که خط دشوار تر از تحصیل و جمع است و چون بوقت ضرورت خرج کنی جهد  
کن تا عوض آن باز جای نمی که اگر همی برداری و عوض بجای آن نمی اگر شربت

فازون بود روزی تمام شود خرج باندازه دخل کن و از اسراف بر خذر بش  
 که اسراف سبب درویشی است اما در هنگام ضرورت از خرج تقصیر کن  
 که مال هر چند عزیز باشد از جان عزیز تر نیست از کاهلی ننگ دار که کاهلی  
 شاگرد بدبختی است و مال چنانکه از رنج فراز آید از کاهلی برود بد آنچه را  
 قانع باشی که قناعت تالی تو اگر می دبی نیازی است از هر چه بدست  
 آوری از درمی دود انگ خرج خویش و عیال کن و دود انگ بلبوش و  
 بختل ده و دود انگ ذخیره کن تا در روز پیری و در ماندگی فریاد رس تو  
 باشد یا از بهر وارثان بماند و آنچه صرف بختل کنی آن کن که نیرد و کنگر  
 چون جواهر و زرینه و سیمینه و مسینه و آنچه بدین ماند بهر ضرورتی که پیش  
 آید و ام گن و چیز خویش گردونه و هم مفروش که هر چه فروختی عوض آن  
 باز خریده نیاید از مال خود مردمان سستی را بهره ده و بهال مردمان طمع  
 کن تا بامانت و صداقت معروف گردی و مردمان را اعتماد بر تو افزون  
 شود و پیوسته محترم و توانا مگر باشی

از تاجر سنه ۱۰۰۰

- ۱- دست و شروع ۲- فراز آوردن منی تحصیل کردن است ۳- ناچاری ۴- نام شخصی از بی اسرار که روشن  
 بسیار است و غیر منی منی پاک شه ۵- نفیر دانند ۶- پرشاک ۷- زینت و آرایش

## حکایت

آورده اند که در آیات وزارت بوزر جمهر رسولی از روم بدرگاه انوشیروان رسید  
انوشیروان چنانکه رسم ملوک عجم بود رسول را بار داد و در آشنای سخن خواست  
بد و بنهاند که وزیر وی دانستند چون بوزر جمهر دارد که همه چیز میداند پس وی  
بوزر جمهر کرد و گفت آیا چیزی در جهان هست که تو ندانی بوزر جمهر گفت  
چیز بسیار انوشیروان از این جواب مکرر شد و از رسول روم محل نشست  
و بوزر جمهر گفت پس همه چیز که داند بوزر جمهر گفت همه چیز همگان دانند  
و همگان هنوز از ما در نزاده اند

(از قابوسنامه نقل منی)

۱- یعنی بگفته من نیست همه چیز بدان زیرا بسی چیز است که هنوز پیدا نشده و آنها را مردمان آینده خواهند یافت

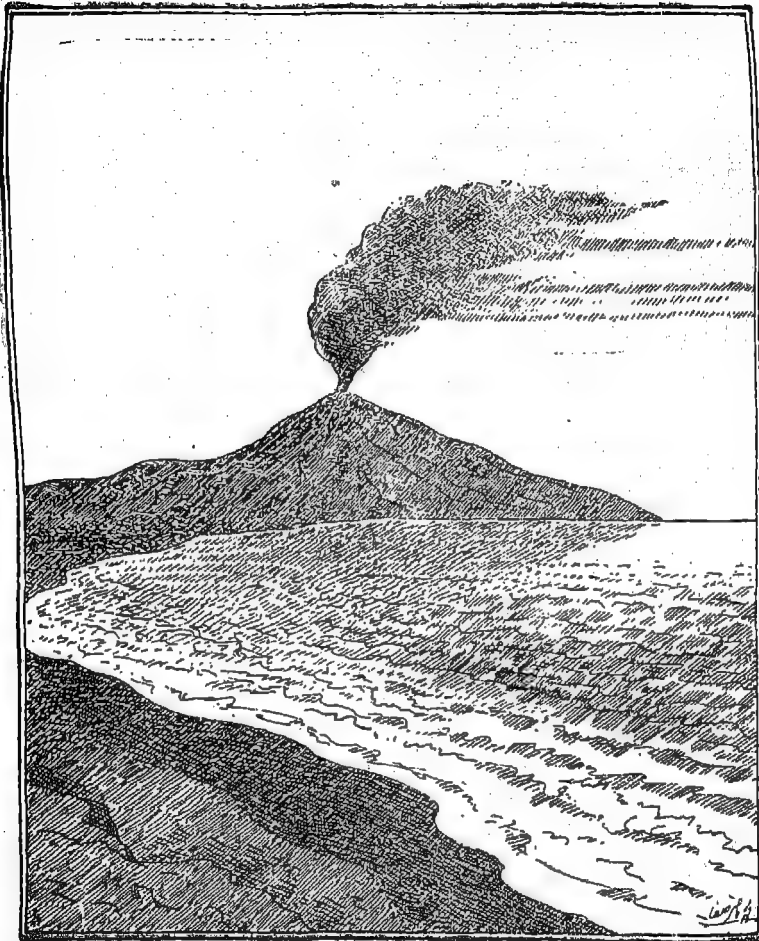
پس سبب چیز را همه افراد بشردانند و همه افراد بشر نوزاد نیانند و

## کوه آتش فشان

موادیکه از دهانه آتش فشان خارج میشود سه قسم است  
اول - مواد جامده از قبیل خاک و خاکستر و گل و سنگاره های خرد و بزرگ  
این مواد به اجتن میکنند و به اراضی اطراف میبارند خاکستر آتش فشان در  
مناطق ته تی در هوا متعلق میماند و تا مسافتی بسیار دور میرود و بالاخره به سطح

زمین می نشینند اگر آتش فشان در ساحل دریاچه یا دریا باشد خاک و خاکستر آن  
در آب میریزد و زمین بالا می آید و جزیره یا شبه جزیره تشکیل می آید  
دوم - مواد گداخته که مانند نهری از آتش سیال یا آهن افروخته از دهان  
آتشفشان میجوشد و با فروغی عظیم دانه های صلب و بونی ناخوش سرزیر میگرد  
و بهر مزرعه و جنگل و قریه و قصبه و شهر که بگذرد آنرا در شمع کشته محترق و نابود  
میسازد حرارت مواد ذائبه در ابتدا قریب به هزار درجه و رنگ آنها سیاه  
و درخشانده و سرعت سیر آنها در هر ثانیه قریب بهشت گزناست لیکن بهر  
پیشتر روند حرارت آنها بسبب کثرت و رنگ تیره تر و سرعت سیر آنها کمتر شود  
و بالاخره بکلی سرد و متحجر و متوقف میگردد

سوم - گازهای مختلف و ابرهای سوزان است که با مواد ذائبه خارج  
و در اطراف فضا منتشر میگردد و حرارت و عفونی که دارد مردم و حیوانات  
خفه و هلاک میکند چنانکه در سال ۱۹۰۲ میلادی آتشفشان جزیره مارتینیک  
در اویانوس اطلس شروع آتش فشانی کرد و چهل هزار تن از مردمان آن  
و چهار اختناق شدند و مردند  
کله آتش فشان پس از آنکه مدتی آتش فشانی کرد خاموش میشود و بعضی



کو آتش فشان در حال اشتعال

پس از مدتی خاموشی بار دیگر شروع با شباری میکنند و هر قدر زمان خاموشی طولانی تر باشد آتشی جدیدی بجای سخت تر خواهد بود. از دانه آتش فشانهای خاموش تا مدتی گازهای مختلف خارج میشود و در اطراف آنها چشمه های آب گرم و معدنی بسیار دیده میشود.

در ایران چند آتش فشان خاموش موجود و از آن جمله است کوه و ماوند و نزدیک طهران و کوه سبلان و سهند در آذربایجان.

کوههای آتش فشان از میلیونها سال پیش سطح زمین را پیوسته تغییر داده اند و بدینجهت است که در اغلب نقاط زمین اجار و مواد آتش فشانی دیده میشود. قمت اعظم این اجار همان مواد ذوب شده است که از دانه آتش فشان بیرون آمده و با شکل و جبههای گوناگون متحرک شده است. نشان اجار آتش فشانی اینست که اغلب سخت و صلبی و مرکب از ذرات قطره در و در نشان میباشند.

## شهری و روستایی

شهری شد نذر و شهر بده  
 دید از آبناهی دیش و بهانی  
 باغی آراسته چون باغ بهشت  
 میوه با تازره و تر شاخ بشاخ  
 صیبت امروز و بهم شت زده  
 شهری آلتقه چو آن باغ بید  
 می نکود از پس و از پیش نگاه  
 چو بادی که زدشت آید سخت  
 کند می انسان ز درختی یسبی  
 بسوی نار چو دست آوردی  
 و ریکی خوشه ز تاک افندی  
 بنخود بهاش چو بهتان میث  
 شهرش گفت زمین این تک بود  
 گفت من با تو چه گویم احشر

تاکشاید ز دلت گشت کرده  
 بروش از راه سوی بستانی  
 بل که از راستگی و باغ بهشت  
 هر روزی باغ روان کرده فراخ  
 فندق از خر می انگشت زده  
 کا و نفسش بجاگاه رسید  
 همچو گرگی که فند در رینه گاه  
 میوه با شاخ سستی ز درخت  
 که رساندی بد رخت یسبی  
 حقه لعل گشت آوردی  
 تاک را پای به خاک افندی  
 بر خود از غصه او می پیچید  
 گریه بدونق نواز دست بگویی  
 و ز تو انصاف چه جویم آخر



نه نهالی ز گل افراشته	نه یکی دانه بگل کاشته
نه درختی ز تو پیرایه شد	نه زمینی ز تو آراسته شد
کاین بخود رسته چو کوه بیشه	در دلت نیست جز این اندیشه
نیست جز بخیبری حاصل تو	کی ز برنجم شود سگال دل تو
شرح این هست بر بیدران هر د	رنج همدر که داند همدر

جای

۱- گردش و تفریح و منی جو نیست تا که گردش خنده او را باز کند ۲- فرزندان اینار و بهی ده نشینان

۳- بگذازد استکی باز حسرت و سرزد و دل بشت بود ۴- روزگاران بیای ۵- درخت انگوته

۶- آمد و شد و جستجوی بسیار

## تقاعص

یکی از صفات حسنه که آدمی را بقرزت و سعادت میرساند تقاعص است  
 پاره از مردم چنان میسپندارند که تقاعص راضی بودن بزندگانیست  
 و تن در دادن بقدر ذلت است ایگونه مردمان ضعیف النفس و بیستند  
 و نام تقاعص را بهانه کاهلی و تنلی قرار داده و در صد تحصیل آبرو و عزت  
 و کسب مال و ثروت برنیایند و در رفیع نواقص زندگی خویش کوشش

ببخند

فناقت اینست که انسان با پنجه از دسترنج خویش فراهم آورده است نشسته  
باشد و جمع باند و خسته دیگران کند انسان باید بین فناقت و کاپی فرق گذارد  
و در تحصیل مال از راه حلال بکوشد کسی که بنای زندگانی خویش را بر فناقت  
نهد همیشه آسوده و فارغ البال و از مردم مستثنی و از چالپوشی و تملق برکنار  
و در نزد خدا و خلق عزیز باشد

ضد فناقت حرص و طمع است حرص کسی است که بر جمع مال انگیزه متولد  
باشد که حلال از حرام شناسد و برای افزودن ثروت از خیانت و مردم  
از آرمی باگ نداشته باشد طماع کسی است که مال دیگران طمع بند و دلت  
سؤال و کمدی بر خود روا دارد و آبروی خویش بریزد

۱- حدیثی در بحری ۲- خدای ۳- زبون و خوار مایه ۴- فانی ۵- آسوده خاطر ۶-

بی نیاز ۷- فریب دسار ۸- بفتح لام حرص ۹- چیز خوشین از مردم ۱۰- گدائی ۱۱-

## تکایت

دور بود که در شهر رفته درویشی بود با خلاق پسندیده آراسته او را  
 و نادان گفتند و اما بی آن شهر او را دوست میداشتند وقتی توشه زیاده  
 بیت الحرام شد و بی هدم و زرقی روی براه آورد جمعی دزدان بوی رسید  
 و بگمان آنکه با او مال بسیار است قصد کشتن وی کردند و نادان گفت بکن  
 از مال دنیا چندان است که توشه راه حج تواند بود اگر غرض شما بدان حاصل  
 میشود مضایقه نیست مال ببرید و مرا بگذارید دزدان بر رحم بدان سخن گفتند  
 نمود و قتل وی شمشیر کشیدند بیچاره با حال پریشان بهر طرف میگریست  
 یاری و مددکاری میخواست در آن صحرائی باهوش و بیست هیچ تنفسی بنظر نمی  
 در نیامد مگر آنکه بر زبر سر ایشان جوتی کلنگان میسپیدند و نادان آوازه داد  
 که ای کلنگان درین بیابان بدست تمسکاران گرفتار شده ام و کسی از حال من  
 خبر ندارد شما کیستید من از این جماعت بخواهید و خون من از ایشان باز طلبید  
 دزدان بخندیدند و گفتند چه نام داری گفت نادان گفتند باری دل  
 از داناتی هیچ خبر ندارد و ما را معلوم شد که تو بیعتی و هر که عقل ندارد در کشتن  
 زیاده و باالی تنخواه بود پس او را بکشتند و مالش بردند و چون خبر کشتن او

بابل شهر رسید ملوک کشته بر نفوت او تا تنها خور دهند و پیوسته طالب آن بودند که مگر کشندگان او را بیابند آخر الامر بعد از مدت مدید بیشتر اهل شهر روز عید نصیبتی حاضر شده بودند و کشندگان دانا دل نیز در همان مجمع گشته گرفته در اشامی آن فوجی از کلنگان از هوا در آمده بالای سر دزدان را میگردند و بنوعی آواز میدادند که از شغب و فغان ایشان خلق از او را دادگاه خود باز میمانند یکی از آن دزدان بخندید و بر بسیل استیلا بایا رخو گفت همانا خون دانا دل را میطلبند قضا را یکی از اهل شهر که در جوار ایشان بود این سخن بشنید و دیگر را اعلام داد هم در ساعت بحاکم خبر رسید حاکم ایشانرا گرفت و ایشان پس از اندک باز پرس اعتراف کردند و بقصاص رسیدند

« از انوار سبیلی بخش نقل منبی »

- ۱- فتح اول شریعت بین عراق و شام ۲- روی آورنده و قاصد ۳- دیدن ۴- خانه محترم و
- مادران آن کعبه است (۵- ۶- ترس ۷- دست ۸- عاقبت بد ۹- دراز و طولانی
- ۱۰- نمازگاه ۱۱- غوغا و شور ۱۲- طعن و سخره ۱۳- نزدیکی و همپاگی ۱۴- آگاه و کرد

## مولوی

جلال الدین محمد معروف بمولوی که از بزرگان عرفا و شعراء ایران دست بسال  
 ۶۴۰ در شهر بلخ متولد گردید پدر مولوی بهاء الدین محمد از علماء بزرگ بلخ بود  
 و شمس و عظمتی بکمال و فریدان و معتقدان بسیار داشت وقتی بن اود  
 سلطان محمد خوارزمشاه بخشی افتاد و سلطان در صد دایه آردی برآمد  
 بهاء الدین آرزو ده خاطر و علاقه خود را از بلخ قطع کرد و با زن و فرزند و جمعی  
 پیر و ان خویش از آن شهر خارج شد و بعزم حج از راه شیبور و بغداد  
 بجا زرفت و پس از گذاردن حج بقصد زیارت بیت المقدس شام رفت  
 و سالی چند در آن ولایت بماند در آنوقت علماء الدین کیتباد سلجوقی بادشاهی  
 دوم داشت و پایتخت دی شهر قونییه بود علماء الدین از بهاء الدین در خواست  
 که بقونییه رود و در آنجا اقامت گیرند بهاء الدین قبول کرد و در شهر قونییه  
 رحل اقامت بگشاید و بشر علم و ارشاد و خلائق مشغول گردید تا در سال ۶۳۱  
 وفات یافت و فرزندش جلال الدین مولوی بجای او نشست جلال الدین  
 بآنک زمان در علم و فضیلت مشهور آفاق گشت و مردم بسیار بدو گویید  
 از هر طرف برای کسب دانش و معرفت بوی روی آوردند چنانکه

گویند چهار صد طالب علم در مجلس درس او حاضر میشدند مولوی بصحبت عرفا  
 و شیخ صوفیه میل بسیار داشت و با ایشان مجالست و معاشرت میکرد .  
 اتفاقاً شمس الدین تبریزی که از مشایخ سیر عرفای عصر بود بشهر قونیه درآمد .  
 جلال الدین بخدمت او پیوست و چون مقامات و کرامات او بدید دست  
 ارادت بداد جلال الدین شعر بسیار نیک میگفت و بواسطه محبت و  
 ارادتش که شمس الدین داشت در غزلهای خود بنام او تخلص میکرد و بخت  
 دیوان غزلیات او که بیش از پنجاه هزار بیت میباشد بنام شمس معروف شد  
 است

مهمترین آثار مولوی که مایه اشتها روی و افتخار ادبیات فارسی گردیده  
 مثنوی اوست که مثل برش مجلد میباشد مثنوی کتبی است مثل بر حکم و معارف  
 و نصایح اخلاقی و در نزد اغلب ملل و ارج و شهرتی بسزا دارد  
 مولوی در سال ۶۷۱ هجری قونیه وفات یافت و او را در بقعه پدرش بهائین  
 دفن کردند قبر وی هنوز معروف و زیارتگاه عرفا و سیاحان است

## حکایت

آورده اند که محمد زکریا رازحی با گردی از شاگردان خویش برای مسرت  
دیوانه بدیشان رسید و میخسنگریست مگر محمد زکریا و جودی ادبیار  
نگاه کرد و بخندید محمد زکریا چون بنامه آمد فرمود تا مطبوع آفتیمون که دیوان  
دهند برای وی آماده سازند شاگردان پرسیدند که این دار و برآی  
چه خواهی گفت برای آنکه بخورم چه اگر اثری از جوتن در من نبود آن  
دیوانه بسوی من میل نمیکرد و بروی من نمخندید

از نابهنش نشینی

۱- جوشانیده ۲- کبابی است شبیه آبلبن ۳- دیراگی

## حواصی خمسہ ۳

« سامعه »

سامعه ادراک کننده آوازه ها و وسیله آن گوش است آوازه را صوت  
گوش اجسام است که بوسیله هوا بگوش میرسد  
گوش را به قسمت تقسیم کرده اند  
ادل پره و سورخ گوش است که در دو طرف سردیده میشود و تمامی آن  
قسمت پرده گوش است که پرده صلاح نیز نامیده میشود

و دم طبله گوش است طبله گوش چهار اتخوان کوچک است که بر تپانها را  
چکش و سندان و حدسی در کبابی گویند

قیمت سوم صماخ یا بن گوش است که جایگاه عصب سامعه است درون  
این قیمت ماده است یا ع که شعب عصب سامعه در آن شناور شده  
از حرکت اجسام لرزش و ارتعاشی در هوا حاصل میشود هوای متعش از سوراخ  
گوش بریده گوش میرسد و آنرا میلرزانند از لرزش پرده طبله گوش بحرکت  
میآید و ارتعاش را بعصب سامعه که در سنتهای گوش واقع است میرساند  
عصب سامعه آن اثر را بدماغ منتقل میکند و دماغ آواز را می شنود

خداوند در سوراخ گوش یایی تلخ و چرب و چسبنده قرار داده است که  
مانع دخول غبار و ذرات هوا یا حشرات است گوش را باید مانند دیگر آلات  
حسن نگیزه و لطیف نگاه داشت و سوراخ آنرا از کثافت و گرد و غبار  
پاک کرد و اجمال و مسامحه در تطیف گوش سبب ثقل سامعه و منجر بکرمی میشود  
شنیدن آوازه های بسیار قوی از نزدیک برای سامعه مضرت است باید  
از آن پرهیز کرد



## حکم و امثال

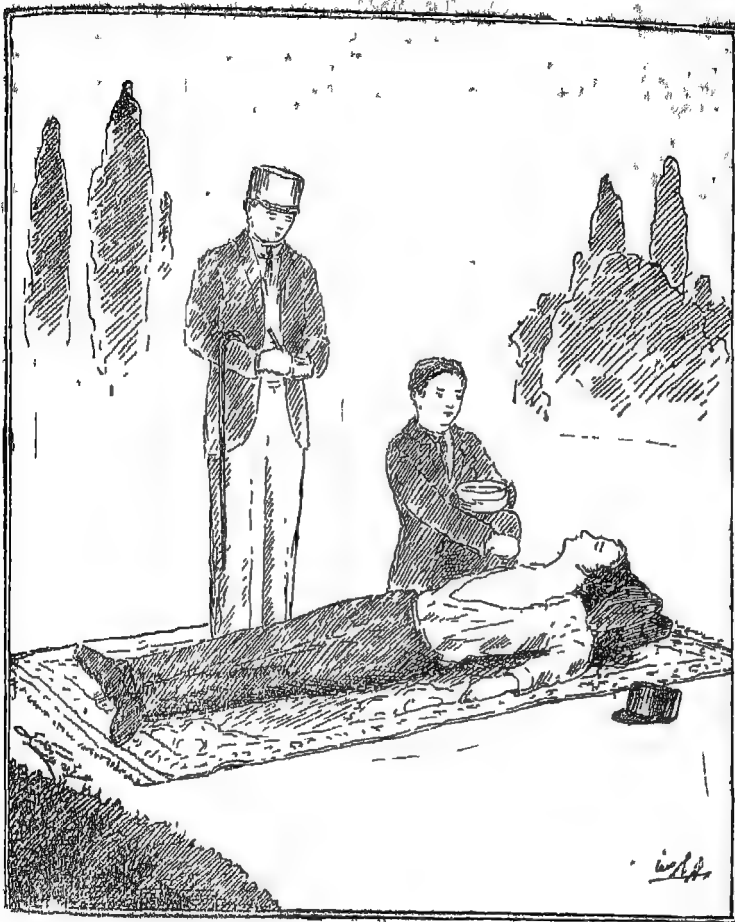
بهوش باش که سر در سر زبان کنی  
 بسا مراد که در ضمن با مراد پیاست  
 عدد شود سبب خیر اگر خدا خواهد  
 ز حرف حق نشود در بنج مرد و انشور  
 بکارهای گران مردگار دیده فرست  
 چنان نماند چنین نیز هم نخواهد ماند  
 بجای خویش دهد هر چه کرد گارد دهد  
 خدای ملک بخشد بنا سزاواری  
 رواند اگر که موری ز خود بیا زاری  
 عزیز تر ز همه خلق یار نیک بود  
 زری که پاک شد از امتحان چه غم دارد  
 بخاتمی نتوان زد دم از سلیمانی  
 چو مال نیست میسر بدل توانگر باش  
 و عای گوشه نشینان هلا بگرداند

## اختناق

اختناق که از انقباض نیز گویند حالتی است که از توقف در جاهای بسیار گرم  
و پر جمعیت تشنجی هوایی یا سالم عارض انسان میشود در حال انقباض نفس قطع  
میشود و انسان مانند مرد بخت و حرکت مییافتد

بعضی مردم در زمستان در اطاقهای کوچک که در پنجره آن بسته است  
و متعلقات آن چوب میوزانند و یا نیموخته آنرا زیر کرسی میسوزند و هوای اطاق  
بواسطه آتیش شدن با دود و گاز زغال مسموم میشود و بجسائی که در چنین اطاق  
زندگانی میکنند اختناق دست میدهد و رنگی که مواتق مریض را باید فوراً  
از اطاق بیرون برد و در هوای آزاد خوابانید و سرویسینه او را برهنه  
بندد و دکه های لباس را در آنجا بگذارد و بر سر و روی او آب سرد باشد  
و دوائی که بوی تند دارد و اقبیل نوشادر و سرکه نزدیک بینی او گذاشت  
و شربت آب لیواندک اندک بخلق او ریخت و هرگاه از این معالجات  
در مریض تأثیر بهبود ظاهر نشود باید فوراً بطیب مراجعه کرد

اشخاصیکه در آب غرق میشوند و چاره اختناق نمیکردند پاره از مردم  
تقی که غرق شده را از آب بیرون میآورند بجان اینکه آب بسیار بخلقش فرود



مريضی را در هوا می آزارد که از ده اند سر و سینه او را باز کرده باد آب می پاشند

نخفه است و در امر گگون نگاه میدارند تا آبی که در شکم او متب میرون آید  
خطر انقیل برای غریق کمتر از خطر اختناق نیست و اگر شخص سالمی را بدین  
شکل نگاهدارند هلاک خواهد شد در شکم غریق آب بسیار داخل نمیشود و نفس  
کشیدن او بواسطه اختناق است نه خوردن آب پس باید او را مانند دیگر  
بتلایان باختناق معاوجه نمود

بهترین علاج غریق و دیگر نخفه شدگان تنفس مصنوع و آن چنانست که غریق را  
بیشتر بخوابانند و سر او را بطرف شانه چپ کج کنند و آنگاه دو بازو را  
و در بگیرند و با هستگی تا مقابل سر بالا برند و پائین آورند و این عمل را مطلقاً در  
هر دقیقه هفده مرتبه تکرار کنند و همچنان ادامه دهند تا غریق شروع  
بنفس کشیدن کند

در دفن غریق عجله نباید کرد چه بسیار دیده شده است که پس از ده ساعت بحالیه  
و تنفس مصنوع غریق نفس و حرکت آمده و از مرگ رهایی یافته است  
پاره از اطفال که بسیار ضعیف و کم خون میباشند بحال اختناق بدنیایند  
اشخاص بی تجربه و نادان چنین تصور میکنند که طفل مرده است و در دفن او  
عجله میکنند و گاه طفلی را که باید سالها در دنیا زندگی کند از روی جهالت

زنده بنجاک میسپند در چنین موقع باید بید رنگ بطیب یا قابله مجرب مراجعه  
کنند تا او طفل را معاینه کند و موت و حیات او را تشخیص دهد و اگر زن زنده است  
بعللاج او بپردازد

اختناق حالتی است بسیار خطرناک و انسان باید خود را از این خطر عظیم محفوظ  
دارد راه جلوگیری از بروز این حالت آنست که در زمستان هوای اطاق را پی در پی  
تجدید کنند تا از دوزغال سنگ و بخار زغال چوب و یا حرارت بسیار  
فاصله نشود از خوابیدن زیر کرسی و توقف در حمام بسیار گرم و جانیهای پر  
دازد حمام نیز باید پرهیز کرد اطفال را باید از رفتن بر لب حوض و آب انبار  
و بازی کردن در کنار نهرهای عمیق منع نمود

### گل بنجار جهان مردم نیکوستر

دینی آنقدر ندارد که برادرشک ببرد	یا وجود و عدش غم پیوده خورد
نظر آنکه نکرد بدین مستی خاک	استحقاق انصاف توان داد که حساب
تا قنات اول پسندی و تکبر کنی	که خدا را چو تو در ملک بسی جانور
و دستی با که شنیدی که بسر برد جهان	حق عیان است ولی طایفه بی بصیر
گو شنیدی بر داین گرگ مژور همه	گو شنیدان دیگر خیره در او میگرد

این سرانی است که اشته خل خواهد یافت  
خفت آن قوم که در بند سرای و گردند  
کاشکی قیمت افغاش بداندی خلق  
تاومی چند که مانده است غنیمت شمارند  
گل بی خار میزنشود در بستان  
گل بخار جهان مردم نیکو سیرند  
سعدیامرد نکونام نمیسرد هرگز  
مرد آنت که ماش بکونی بزنند

سی

۱- بودن زهر اش ۲- تجربه بندی جوی ۳- بحر اول یعنی تخرات ۴- سیدگر ۵- نفس

## سعدین زنگی

اتابکان فارس سلسله از امرا مستقل ایرانند که قریب صد و بیست سال  
از ۳۴۵ تا ۶۶۲ هـ حکمرانی کرده اند معروفترین امرا این سلسله سعدین  
دیس از دی پسرش ابوبکر است اتابک سعد بسیار شجاع و با سخاوت بود  
و در وصف زورمندی وی آورده اند که اسلحه وی بدانگونه سنگین بود  
که مردی قومی جبهه قادر بر حمل آن نبود و از سخاوتش گفته اند که روزی هزار دینار  
طلا بفقرا و مستحقان بدهل میکرد

سعدین زنگی گذشته از شجاعت و سخاوت دو دیگر ملکات فاضله بسیار  
خردمند و دوراندیش بود در روزگار وی مغولان بنجاک ایران حمله آورد

مشد و بهر کجا رسیدند مردمان را قتل و آبادیها را ویران و آثار تمدن را  
 نابود کردند اما بک سعد از روی مال اندیشی این واقعه هونگ را پیش  
 گرفته بود و برای اینکه خطه فارس را از آن بلای عام محفوظ دارد و روی  
 باید ایاد تحف نزد چنگیز فرستاد و دوم از ولاری روی زد چنگیز نیز در عوض بجاک  
 فارس تجا و زر نکرد و فارس برای مردم ایران بجا و پناهی بزرگ گردید و  
 بسیاری از علما و ادبا و ارباب صنعت و هنر بدان ولایت شتافتند و آن  
 گلب و آثار علمی آنچه توانستند یا خود بردند و بدیخت قسمتی از آثار تمدن ایران  
 از دستبرد مغول محفوظ ماند

سعد بن زنگی در سال ۶۲۸ء وفات یافت و پسر او ابو بکر که از هر حیث  
 شایسته ولایت بود بجای او نشست این پادشاه بسیار شقی و دیندار بود  
 علما و دانشمندان و ارباب زهد و ورع را محترم میداشت و در آبادی  
 مملکت خویش باقصی الغایه میکوشید و هر سال مبلغی گزاف بمصرف تعمیر مساجد  
 و معابد و ساختن سراپا و پلها و قیطع طرق و شوارع میرسانید و فارس در  
 وی بمنتهای درجه آبادی و عظمت و کثرت جمعیت رسید از منافع  
 این پادشاه آنست که شاعر بزرگ ایران سعدی شیرازی در عهد وی

تیریت و بنام وی کتاب نوشته و او را مدح کرده است و سعدی خود در  
بوستان بدین نکته اشاره نموده و گفته است

هم از نیکت فرخنده فرجام تو است      که تیغ سعدی در آیام تو است  
که تا بر فلک ماه و خورشید هست      درین فقرت ذکر جاوید هست

ابوبکر باند پدر خود با منولان بمالمت و مصاحبت رفتار میکرد و آنها را  
ارسال میفرستاد و زور و سیم راضی و کشور فارس را از شر ایشان محفوظ  
میداشت سعدی در بوستان گویا بدین معنی اشاره کرده و گفته است

سکندر بدیدار روین و سنگ      بگرد از جهان راه یا جوج تنگ  
تراست یا جوج کفر از زراست      نه روین چو دیوار اسکندر است

ابوبکر بن سعد در سال ۶۵۸ از جهان درگذشت و پس از وی سلطنت  
آتابکان روی بصف و زوال نهاد تا در سال ۶۶۲ منقرض گردید  
و منولان ولایت فارس را ضمیمه حکمرانی خویش ساختند

صفت <sup>۱</sup> یعنی پدری <sup>۲</sup> پارتی <sup>۳</sup> تانای <sup>۴</sup> سیکو کن بود صفت چهارم کردن بهارک ثابت <sup>۵</sup> میثقی

آنست <sup>۶</sup> جوی <sup>۷</sup> و اوج نام دو قوم است که سکندر در مجرای آنهاست از این سنگ بکشیته تانایهای خود بر آن نهاده و جهان را

گفته اند و میگویند که اسکندر در این سنگ اوج است و تا با جوج کفر یعنی منولان در این سنگی پس نه تا از زراست و از این



## حکایت

وقتی مردم سبزوارخواستند مسجدی بنا کنند در سبزوار زنی بود پیر و مالد  
گفتند باغ این زن بمثل مسجد را شاید پس برخاستند و پدر سرای او رفتند  
و در دوک آن زن بشینند و با خود گفتند ازین زن که با تمول نکست بسیار  
دوک ریزی میکند خیری بر نخواهد آمد پس نزد او رفتند و حال عرض داشتند  
آن پیر زن گفت چند آنکه مسجد را ازین باید از باغ من جدا کنید و خط بکشید تا  
من وقفنامه آن نویسم درین باغ درخت بسیار است آنچه خواهید برید و  
بمسجد را از آن ترتیب کنید اجرت مزدوران اینتر چند آنکه باشد من میدهم  
مردمان گفتند خدا ترانیر و داد که سخاوت با دیانت تو آدم داری اما با  
چنین تمهت و مروت این دوک رشتن چیست گفت صلاح کار زنمان خانه  
نگاه داشتن است و برای مشغول بودن زنمان رایج کاریه از رشتن نیست

از تاریخ حق تعالی

## اتفاع و انخفاص سطح زمین

و در قرن پیش بعضی از دانشمندان گفت شدند که پاره از قطعات زمین بدیج پائین میرود و پاره بدیج بالا میآید و این اثر چنان بکندی و آهستگی و تدریج میآید که محسوس نمیشود مثلاً در مملکت سوئد سطح سنگی را در ساحل دریای نشان و بعد از یزده سال دیدند که نشان مزبور قریب سه گره بالا آمده است

این تغییر در اغلب نقاط زمین پوسته در حال وقوع میباشد ولی در همه جا بیک کیفیت و بیک میزان نیست

سبب این تغییر جنبش های دائم و نامحسوس است که بواسطه حرارت مرکز زمین در قشر زمین حادث میگردد

مغز زمین که در حال سوزندگی و گداختگی است بتدریج سرد و بهم کشیده و جمع میشود و در نتیجه قشر زمین مانند پوست سیبی که در حال خپکدن است چمن میخور و در سطح آن فرو رفتگی ها و برجستگیها پیدا میگردد و اراضی بعضی بکودی مسافند و بعضی بلند میشوند

این اثر از روزیکه قشر زمین بوجود آمده است تا با امروز برقرار بوده و بعد از این نیز خواهد بود دلیل بر این مطلب آنکه معادن زغال سنگ که یگوقت جنگلهای

و بح و بر روی زمین بوده اند امروز در اعماق زمین قرار دارند و صد قدامی بحری  
که در روزگار آن قدیم در ته دریا بتجر گردیده اند اکنون در جبال مرتفع دیده میشوند  
و اغلب این اراضی بواسطه حرکت های آرام که در اندرون زمین بوقوع میوشت  
اندک اندک بالا و پائین شده و در ظرف سیلونها سال تجد کونی رسیده اند  
بهیسی است که بعد از این نیز اینگونه تغییرات در سطح زمین می خواهد داد و بسیار  
از دریایا بمبدل بخشی و بسی از خشکیها بتبدیل بدریا خواهد شد منتها این تغییر  
و تبدیل طوری آهسته و کند و تدریجی است که اثر آن در یک سال و در  
سال و صد سال محسوس نمیشود

ملاحظی که در سیزده سال سه گره بالا میرود و قریب هزار و چهار صد سال وقت  
تا از فاعش به حیت کن برسد

بسیاری از کوه های بلند و دریایا های ژرف که در زمین می بینیم همین ترتیب  
بوجود آمده و همین ترتیب تغییر خواهند یافت

و بنا بر این می توانیم سر شدن مغز زمین و حرکات آرام و نامحسوس که از آن  
ناشی میشود از دیگر عوامل که سطح زمین را تغییر میدهند بزرگتر و اثر آنرا قهصر و شدیدتر کنیم

## از سخنان افلاطون

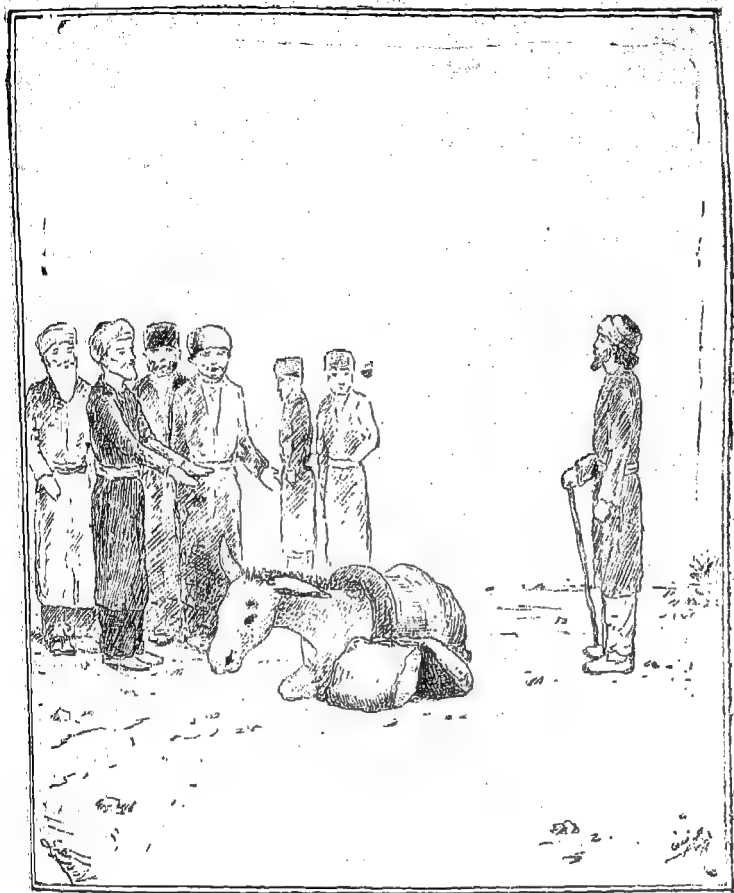
تجدار ابرشناس و حق اورا بگذار بهمت تعلیم و تعلم مصروف دار تا از دولت  
 حمل یابی یابی از خداوند پهنری نخواه که پانیده باشد مانند دانش و ایمان  
 و اخلاق نیک که همچا از آدمی جدا نمیشوند در کار خود بیدار و هشیار باش  
 و آنچه شاید بازو نخواه زندگانی را از نگاه شایسته و نیکو شمر که در کسب  
 حرف شود در پایان هر روز اعمال خود را برابر زوی انصاف بسنج و  
 نیک و بد آنرا از زوی دقت حساب کن و بگر که در آن روز چه خطائی از تو  
 سرزده و کدام عمل نیک را بجای آورده و چه فرصتی را بغفلت از دست  
 داده اگر در نکوکاری رنج بری رنج نماند و کار نیک بماند و اگر از بدکاری  
 لذت یابی لذت نماند و فعل بد بماند و بدانکه از عطا های الهی چیزی به ار  
 حمت و حکیم کسی است که اندیشه و گشاد گوید و اگرش هر سه موافق باشد

## آداب بازرگانی

بدان بی سپه که بازرگانی و تجارت پیشه است که آبادی جهان بدان  
 می آید اگر بازرگان باشی امانت و دیانت و راستی نگه دار و به نفع خویش ضرر  
 دیگران نخواه از مردم فریبده پیرنیز با کسانیکه در متاع بصیرت ندارند  
 مکن در معامله شرم مدار که زیرگان گفته اند شرم بسیار رذی را بکار  
 در خرید و فروش و این در راستگوی باش بسیار بخرد بسیار بفروشد  
 تا توانی بر پیشه معامله مکن یا تا جری که کم مایه بود شریک شو مردم نماز نموده  
 این و متحد خویش ساز و آن نموده را نیز بیروت بایزهای و هر که ره  
 از نانی بگیرد از نانی بگفتند و چون متحدی آزموده بدست آوردی  
 ویرا باسان از دست ده خود و زیادهای خویش نوشته دار تا آید بیود  
 و غلط این باشی از خیانت پیرنیز که هر که با مردم خیانت کند با خود خیانت  
 کرده است و هر که یکبار خائن گشت دیگر کس بر او اعتماد نکند عاقل و  
 خدایم را بخشود و دار برای تجارت تنهائی و بی نوشته مسافرت مکن و اگر  
 شدن با مردم نداشتن متاعه و جاهل و ناپاک بر حذر باش

## حکایت

صوفی میخواست در دور افق  
 یک بهیمه داشت در آخر بخت  
 خوان بسیار در دند بهر میمان  
 گفت خادم را که در آخر برو  
 گفت لاحول این چه افزون گفتن است  
 گفت ترک کن آن جوش از سخت  
 گفت لاحول این چه میگوئی مه  
 گفت آبش ده ولیکن شیر گرم  
 گفت آن در جو تو کتسه گاه کن  
 گفت بتان شاز پست خربجار  
 گفت بر پشتش فغن جل زد و تر  
 گفت لاحول ای پدر چندی گو  
 (من ز تو استماد ترم در فن خود  
 لایق بر میمان خدمت کنم  
 ماشی در خانقاهی شد فتن  
 او بصد صفه بایار نشست  
 از بهیمه یاد آوردان زمان  
 راست کن بهر بهیمه گاه و جو  
 از قدیم ای کارها کار من است  
 کاین غزل پیر است و ندانم پست  
 از من آموزند این ترتیبها  
 گفت لاحول از تو ام بگیرت شرم  
 گفت لاحول این سخن کوتاه کن  
 گفت لاحول ای پدر شرمن بدار  
 ز آنکه شب سراست ای کان کثر  
 استخوان در شیر نبود تو مجو  
 میمان آید مرا از نیل و بد  
 من ز خدمت چون گل چون سونم



صوفی که خرش بر زمین خورده و مردم از او علت را سؤال میکنند

خادم این گفت میان بر جُست  
رفت و از آخر نکر دایم پُرسچ یاد  
آن خر سگین میان خاک و ننگ  
کشته از ره جمل شب بی علف  
ناله میگرد از فراق گاه و جو  
روز شد خادم باید بامداد  
چونکه صوفی بر نشت و شد روان  
هر زمانش خلق بر میداشتند  
آن کی گوش همی پدید نخت  
واند کرد نعل او بخت ننگ  
بار میگفتند گای شیخ این چیست  
گفت آن خر کو شب لاجول خورد

گفت زرقم گاه و جو آرم نخت  
خواب خر گوش بدان صوفی نخت  
کر شده پالان دریده پالنگ  
گاه در جان کندن دگر در تلف  
مستم از اشتیاق گاه و جو  
زود پالان جُست و بر پش نخت  
عد در افتادن گرفت و هر زمان  
جمله رنجورش همی پنداشتند  
وان دگر در زیر کاش جُست نخت  
وان دگر در چشم او میدید ننگ  
دی نمی کشی که سگر این خرقوی است  
جز بدین شیوه نباشد ره نخت

جودی

۱- مراد از نانی در اینجا جان است ۲- میان ۳- مختصر لاجول دلاوه آباست ۴- ای مرد بزرگ ۵- ای

مهدن جابر ۶- گندی که بر گوشه افشار بنده صاحب دهره آبان کشند ۷- یازند و غناک ۸- پاره و جاذبه



چیز یعنی آنستکه دیگری زیر کام خرد را نگاه میدارند و گریستنند پاره علف یا چوب یا چیز دیگر بکام آویخته است. ۱۰ -

و این ۱۰ - خرد و این یعنی بی گداز

## زمین لرزه

جنبش و لرزش ناگهانی را که در قطعه زمین رخ میدهد لرزه یا زمین لرزه گویند. لرزه در بعض نقاط و پاره از اوقات بواسطه فشار آتشفشانی واقع میشود و گاه بواسطه منبر و یختمن قسمتی از اندرون زمین است که از سرد شدن منفر زمین یا هسته مرکزی ناشی میگردد و لرزه در بعض اوقات بقدری سبک است که جرباالات و اسباب بسیار دقیق احساس نمیشود و گاه باندازه سخت است که در چند ثانیه شهر را زیر و رو و قومی را هلاک میکند. نقطه ریزش مواد داخلی که لرزش قشر زمین از آنجا شروع میشود مرکز لرزه است. لرزه در این نقطه سختتر و از سایر نقاط خطرناک تر است. زمین لرزه غالباً بیش از چند ثانیه طول نمیکشد و باندازه قوت و فشاری که دارد مسافتی از زمین را فرا میگیرد.

لرزه سه قسم است عمودی و افقی و آسیائی. هر لرزه عمودی زمین بطرف بالا جنبش میکند و عمارات و مردمان و حیوانات

پیرانند بهو آبرتاب میشوند

حور زلزله آفتی زیر زمین مانند گواهِ حرکت میکند و عمارات و ابنیه می‌فلطند و خراب میشوند

حور زلزله آسیانی یادوری که بسیار کم اتفاق می‌افتد زمین گونی بد و زخمی می‌شود  
این نوع زلزله از دیگر انواع خطرناکتر است

پیش از وقوع زلزله جنبش‌های پی در پی و بسک در زمین روی میدهد و آوازهای عجیب از زمین شنیده می‌شود مردم بواسطه اشتغال با روزی‌گانی اینگونه جنبش‌ها را احساس نمی‌کنند ولی حیوانات آنرا بخوبی دریابند

بیمارها دیده شده است که حیوانات چندین ساعت قبل از زلزله وقوع حادثه را احساس کرده و مضطرب و بی‌مناک شده‌اند

مضطرب و بی‌مناک در اینگونه مواقع از جانوران دیده می‌شود حیرت انگیز است غنای عجیب از خوانندگی و آواز می‌افتند گله‌ها و گربه‌ها بیک مرتبه بصدای می‌آیند  
سبها شرم زمین بکوبند و شیشه می‌شکنند گاو و گوسفند بند مارا پاره کرده  
فرار می‌کنند و غالباً در همین حال بلا در می‌رسد و مردم از زن و مرد و بچه و پیر و زک آزار خانه‌ها بیرون می‌ریزند

بعد از زلزله نیز تا چند روز در بعض جا با تا چند ماه و بلکه تا چند سال حرکات آرام و خفیف در محل زلزله وقوع می رسد ولی هر چند طول زمان بیشتر گردد زلزله بکثرت و فواصل آنها بیشتر شود و رفت و رفته موقوف می گردد

## امثال حکم

بنیاد ملک بی دم تیغ استوار نیست

بیار سفر باید تا نخته شود خامی

دفعی گزیده میرسد از شکل ریمان

خواب گلی و بندگی به هم نتوان کرد

دختر را دیده بهیند نتوان کرد انکار

دیوانه چو دیوانه بپسند خوش آید

طیب مهربان از دیده بیمار می افتد

با علم اگر غل نخنی شاخ بی بری

بر چشم کور سر مه کشیدن چه فایده

سروری چون عارضی باشد نباشد پایدار

اندر جهان به از خرد آموزگار نیست

## سعدی

مُشرف الدین سعدی شیرازی صاحب الدین عبداللہ بزرگترین شاعر و نویسندگان  
 در اواخر قرن ششم هجری در شیراز قدم بعرضه وجود نهاد قبیله سعدی اغلب عالمان  
 دین بودند و پدر وی از عباد و زبّا بود سعدی در کودکی از پدریتیم نامه  
 سعد بن زنگی آتابک فارس او را در حجر حایت خویش گرفت و بر تربیتش همت  
 گماشت و پس از چندی برای تحصیل علوم عالیہ بغدادش فرستاد سعدی در  
 مدرسہ نظامیہ بغداد که دارالعلم مشہور و معروف اسلامی بود بکسب علوم و معارف  
 اشتغال جست و تحصیل دانش چنان بکوشید که منظور آساید گردید  
 سعدی در سال ۶۲۳ بشیراز مراجعت کرد و هنگامی بدان شهر رسید که سعد  
 زنگی با سلطان نیاث الدین پسر محمد خوارزمشاه در جنگ و کشور فارس از  
 تاخت و تاز ترکان خوارزمی آشفته و در غم بود سعدی از مشاہدہ این حال  
 چنان متألم و افسردہ گردید کہ دل بر ترک وطن و فراق یاران و خویشان  
 نهاد و بعزم سیاحت بلاد از شیراز بیرون رفت و قریب حیی سال در  
 اطراف جهان گردش کرد و بزیارت مکہ و مدینہ نائل گردید و پس از آن  
 مناسک حج برای زیارت قبور انبیاء عازم شام شد سیالی چند در بلاد سیو

گنجش کرد و با علما و دانشندان مصاحبت و معاشرت نمود در جامع  
بر تبریز رفت و مردم را بوعظ و بیان تحایق بهره مند ساخت

وقتی از صحبت یاران و شش غالتی پدید آمد و حسد در میان قدس نهاد  
در خیال گروهی از پاسبان فزنگ او را دستگیر و اسیر کردند و بطرابلس  
و بکارگل بداشتند تا یکی از رؤسای طلب که با وی سابقه معرفت داشت  
در آن حالش بدید و حراحتش رحم آورد و دیده دینارش بخیرید و از قید فر  
لذا ساخت و او را با خود جلب کرد و بعدی پس از چندی از طلب بیرون  
رفت و باز تبریز و سیاحت مشغول گردید و در سال ۶۵۴ هجری بمولود  
موطن اصلی خود شیراز بازگشت

در وقت ابوبکر پسر محمد بن گلی آتابک فارس بود و کشور فارس بخین تیر  
و سیاست آن امیر خردمند امن و انتظامی بحال داشت و بعدی از  
شاهه آن حال خرم و دلشاد گردید و در ایامت نهاد و در سال دوم  
و در شیراز ۵۵۵ هجری کتاب بوستان نظم آورد و سال بعد ۵۵۶ هجری کتاب  
گنجینه تالیف کرد و تا پایان زندگانی گاه بعبادت حق و گاه بهدایت  
خلق و زمانی نظم اشعار و پسند مشغول بود تا در سال ۶۹۱ وفات یافت

د درخاقاه خود که اکنون در بیرون شهر شیراز واقع و بعدیه موسوم است  
مدفون گردید مدت زندگانی وی بنا به معروف از صد سال تجاوز بود  
سعدی در مسافرت و سیاحت لباس درویشان می پوشید و گاه با پای برهنه  
مسافتهای طولانی می نمود بهر شهر که میرسید با اصناف مردم آن شهر خاصه علما  
و عرفا معاشرت میکرد از هر مسافرت تجربه و اثر هر مصاحبت نکته میآموخت  
عقل و مقام سعدی در خسروی تابعدی معلوم و مسلم است که محتاج بیان نیست  
کاستان و بوستان او نزد همه کس مطبوع و مطلوب میباشد و یا غلب زبانا  
ترجمه شده است سی و پنج سال پس از وفات سعدی کلیه آثار او در آن نظم  
نشر در کتابی جمع کردند و آنرا بحکایات سعدی موسوم ساختند

۱- هسته لادن ۲- از دنیا که دشمنان ۳- بکر اول دکان ۴- غناک و درنده ۵- بجای آوردن مال

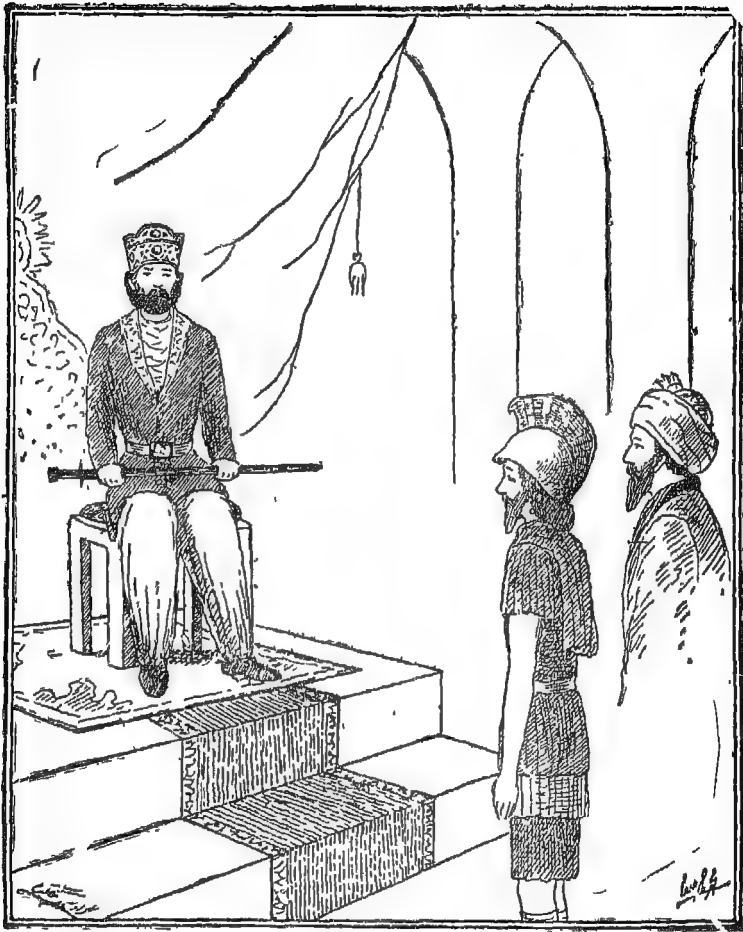
۶- آهنگی از درویشان است ۷- بینا شد ۸- نصیحت از شام ۹- بنده ۱۰ -

### خطبه خواندن اردشیر

گویند اردشیر چون از لشکر کشی بیا سود و ملک ایران او را مسلم شد بزرگان  
کشور را از هر سوی بخواند و همه را در یکجای انجمن کرد و گفت  
ای مردمان بدانید که این جهان گذرنده است و آدمیرا از آن مهربان

جز نام نیت اگر نخواهند نیک فرجام باشد بکوشید تا از شما نام نیک برجا  
ماند ای مردمان اگر خواهید کارهای دشوار بر شما آسان شود بیزدان گزائید  
و از هر بد بوی پناه برید و مرا بگریه که چگونه در پناه برون بیزدان دارم  
تخت و تاج و پادشاه هفت کشور شده ام و روم و هند مرا باج میدهند.  
ای مردمان با جی که تاکنون از شما گرفته ام همه را در لشکر آرائی و دفع دشمنان  
و بر انداختن آیین شتم و برافراشتن لوای عدل داد بکار برده ام

همه گوشش دارید پند مرا	سخن گفتن سودمند مرا
زمانی میاسای ز آموختن	اگر جان بسی خواهی از فروختن
چو فرزند باشد بفرهنگش داده	زمانه ز بازی بر او تنک داده
هر آنکس که باد او روشن دلند	از آئینش یکدگر نمکنند
دل آرام گردید بر چارچیز	کز خوبی و سودمندیت نیز
گیسم و آرم و شرم از خدای	که تا باشدت یا ورور نهامی
دگر داد و دادن تن خویش را	نگهداشتن دامن خویش را
مه دیگر که پید کنی راستی	بدور از مخنی گزشتی و کاستی
چهارم که از رای شاه جهان	پیشی دل از آشکار دهنان



خطبه خواندن اردشیر



دلت بسته داری پیمان او  
 سیری زبان آور در پاسخ ار دیر گفت  
 بزرگ جهانی کران تا کران  
 همه آفرین در فرایش کشیم  
 که مازنده اندر زمان تو ایم  
 تو ایمن بوی کز تو مایم کشیم  
 تو بستی ره بد سنگالان ما  
 پرکنده شد غارت جنگ و جوش  
 بنی درخندی بایران داد  
 خرد ما فروتر شد از کار تو  
 جهان ایمن از برزوا فر تو است  
 همیشه سر سخت جای تو باد  
 روان را نپسچی ز فرمان او  
 مهرانسه از بر تا جور مهران  
 خدای جهان را نیایش کشیم  
 بهر کار نیکی گمان تو ایم  
 مبادا که پیمان تو بشکنیم  
 دهند وز چین و ز بهالان ما  
 نیاید همی بانگ دشمن بگوش  
 که من زنده ما باشد از دادشاد  
 جهان گشت روشن بیدار تو  
 خشک آنکه در سایه پر تو است  
 جهان زیر من مان برای تو باد

۱- پایان و عاقبت ۲- نوبت کشید ۳- رفته داشت ۴- ادب و دانش ۵- بجای ۶- گوی رفتی -

۷- ستایش و تعالی بنگ ۸- دعا و استغاثه از روی فقر ۹- خیزندش و یک پندار ۱۰- بدخواهان دشمنان ۱۱- ارمی

## و هتانی

ای پسر اگر دهمان باشی کار دهمانی نیک شناس هر چیز را بوقت خویش  
 بکار اسباب و ادوات زراعت ساخته و بنجده و دار گاو خوب و زرد  
 بدست آر و چنان کن که همیشه بکفایت یا بختی گاو آسوده در رسته داشته  
 باشی تا اگر گاو بر اعلى رسد از کار باز نمانی و وقت زراعت از تو فوت  
 نشود و پس از فراغ از گشت و در و بد میر زراعت سال دیگر مشغول  
 شو و چنان کن که دایم بعمارت و آباد کردن زمین مشغول باشی از دهمانی  
 برخوردارى

از کتاب سنن اهل بیت م

## پنجم و رمی

ای پسر زنگر یا بل پیشه وری باشی در هر پیشه که انتخاب کنی زکوة  
 و ستوده کار باش باندک سود قناعت کن تا مردم بیشتر با تو داد و ستد  
 کنند با شتریان تبواضع و مهربانی رفتار نمای مردم را در معامله فریب  
 ده و با شرکیان خیانت موز و از کم فروشی پرهیز کن برای کار  
 شناس و کارنا شناس بکفایت کار کن سوگند دروغ نخور و سخت معامله  
 اگر بدرویشی مالی بنسبه دادی چون دانی که طاقت ادای دین نداری پیشه



دېتانی که باگا، زراعت میکنه.

تقاضا کن نیکدل باش تا نیک بین باشی و ایزد تعالی کسب و پیشه ترا برکت  
بخشد

از کتابست نقل منی و غرض

## محاکات

در روزگار نصر بن احمد سامانی شخصی مالکان نام قصد تنخیر خراسان نمود امیر  
گی از سردارانرا که علی نام داشت بدفع وی نامزد کرد و روزی او را  
بمحضر طلبید و مدتی در باره جنگ با وی سخن گفت علی از شدت درد  
و بدم بر خود پیچید ولی شرط ادب نگاه میداشت و همچنان بنحان  
امیر گوش میداد چون از نزد امیر بیرون شد جامه از تن برآورد  
و کرد می دید که بر هفده موضع از تن او نیش زده بود امیر نصر چون این  
بیند علی را بخواست و ملامت کرد که چرا در همانوقت که با تو سخن میگفتم  
کردم را از خود دور ساختی علی گفت اگر در حضور امیر تاب نیش کرد می  
نیاورم در غیاب او چگونه تاب شمشیر دشمن خواهم آورد امیر او را این  
بسیار کرد و خلعت و انعام بخشید و بر رتبه و مقامش سفینه داد

بحره

# حواشی خمسہ ۴۰

## باصره

انسان بوسیدہ باصرہ اجسام را می بیند و شکل و رنگ و اندازه آنها را تشخیص میدهد و سیلہ باصرہ چشم است کہ اشرف و الطیف اعضا محسوب میشود

آفرینندہ جان بحکمت بالغہ و صنعت کاملہ خود چشم را در کودی قرار داده است تا از صدمہ و آسیب محفوظ ماند و در اطراف آن پلکها و مژگانها ایجاد کرده است تا اگر دو غبار رود و ذرات هوا در چشم وارد نشود در بالای آن ابروان قرار داده است تا عرق سر و پیشانی داخل چشم نگردد

چشم دارای شش عضلہ است و بوسیلہ اینضلات است کہ در حدقه گردش و بچپ و راست و بالا و پایین حرکت میکند کرہ چشم کہ عامہ آنرا تخم چشم میگویند از چند پردہ تشکیل یافته است

یکی از پردہ ها سفیدی چشم است و آن پردہ است بسیار شفاف کہ تمام سطح چشم را فرا گرفته و حافظ آنست

پردہ دیگر سیاهی چشم است کہ در زیر سفیدی و در وسط قرار دارد و در میان

آن سوراخی است گرد که روشنائی از آن داخل چشم میشود و آنرا مردمک مینهند  
 و زیر پیغمدهی دیسای پرده دیگر است که اعصاب باصره بر آن منتشر میشوند  
 روشنائی که از مردمک داخل چشم میشود تصویر اجسام را بر روی این پرده  
 منکس میازد عصب باصره تصویر را بدماغ منتقل میکند و دماغ جسم را می بیند

۱- شریتر ۲- لطف تر و زانتر ۳- رسا و تمام ۴- پرکند

## ادیت رحم بر بچارگان آوردن است

ایکه خواب آلوده و پس مانده از کار و دنیا	چون کن تا بازیابی هر سرمان خویش را
آنکه از خواب اندر آید مردک نادان که مژ	چون آن آنکه که گرگ افکند باشدیش را
خوشتن اینک خاهی نیکو خلق باش	ز آنکه هرگز بد نباشد مرد نیک اندیش را
ادیت رحم بر بچارگان آوردن است	کدامی راتن بلرزد چون بنیدیش را
راستی گردند و نه بودند مردان را	ای قیه اول نصیحت کن نفس خویش را
آنچه نفس خویش را خواهی مراست عید یا	گر نخواهی پنهان بگانه را و خویش را



بچه دست کور را گرفته از راه بیخیز عبور میدهد

## و یا

و با مرضی است ساری و خطرناک که هرگاه از آن جلوگیری نکنند بسرعتی عجب  
انتشار میابد و در زمانی اندک اقلیمی را فرا میگیرد و بسیاری از مردم را هلاک  
میکند. بروز این مرض بواسطه میکروبی است که عموماً آب ناقل آنست و از  
راه دهان و حلق وارد معده انسان میشود اگر معده ضعیف و ناسالم باشد  
میکروب فوراً از راه معده داخل امعاء میگردد و در امعاء انتشار و نامیکند و  
انگاه داخل خون میشود و بدن انسان را مسموم میسازد.

برای انتشار مرض باکافی است که یک نفر بدن مبتلا گردد و پرستاران وی  
لباس آلوده و یا ظرف طعام ویرا در آبی جاری بشویند چه میکروبها  
که در ظرف و لباس مریض است در آب جاری توالد و ناسل میکنند و  
در زمانی قلیل تمام آن آب را آلوده میسازند و هر کس از آن بخورد مسموم  
و مبتلا خواهد شد.

عالم دیگر برای انتشار و باگس است که بر ظرف غذا و بدن شخص و بانی  
می نشینند و میکروب و با آلوده میشود و میکروب را بهمه جایبرد و مرض  
سرعتی تمام سرتاسر یک شهر را فرا میگیرد.



حال میکروب و باز شهر شنبه دیگر غالباً مردانی هستند که هنگام بروز مرض از شهر خود فرار میکنند و میکروب را همراه خود بجای دیگر میبرند و از اینجا بکلی بعلت انتشار و پایی برد که چگونه در ظرف یکی دو ماه در سراسر یک مملکت بلکه یک اقلیم شیوع مییابد.

احتراز از مرضی که بدین سرعت سرایت میکند تسلیم وقت و توجه بسیار است و هر کس باید هنگام بروز و با قواعد خط صحت را بخوبی رعایت کند و خود و کسان خود را از آن بلامی عظیم محفوظ دارد.

تراعد صحیحی که باید در وقت و با مراعات شود از این قرار است

۱- معده را سالم و قوی دارند تا اگر میکروب و با وارد آن شود عصاره می تواند دفع و هلاک کند.

۲- آب را بجوشانند و آنگاه بمصرف آشامیدن بایست و شوهر بمانند.

۳- از خوردن غذاهایی که کاملاً پخته نشده باشد احتراز کنند و میوه را با ز خوردن بجوشانند و مانرا روی آتش برشته کنند و آنگاه بخورند.

۴- کلیه ظروف و البسه را که مورد استعمال میباشد هر روز در آب بجوشانند.

۵- پیش از غذا دستها را با آب اسید فلیک و اشال آن که کشنده میکروب

بامراض محسب باشد ثنویت

۶- مدفوعات مریض دبانی را در محلی دور از آبادی و آب سردان دفن کنند  
قبل از دفن مقداری آهک روی آن جریزند و ظروف و دوا و غذای مریض را نیز  
در آب بجوشانند و با سهای او را بسوزانند

۷- از ورود همگس با طاقهای منزل نشستن آن براغذیه و سروصورت بپرهیز  
مقتضی جلوگیری کنند

بهترین و مصلحت برای جلوگیری از نشر مرض آنست که چون در شهری آثار و پناه  
ظاهر کرد و عموم بکنه آن شهر و باکوبی کنند پیش از اختراع و باکوبی مرض و با  
سرعتی شگفت انکیز عزیمت و گروهی کثیر را هلاک میکرد لیکن امروز که کوبیدن  
و با معمول و متداول گردیده است اطباء با کمال آسانی از سرایت و نشر  
مرض جلوگیری میکنند

۸- مریض را در مکانی جداگانه بگذارند

مذ و اندرز

بر مکرر از خویش محتاج بودن یا بستی عظیم دان که در آب مردن چه گه  
از غمک ز نهادن خواستن

اگر خواهی که تیرا دیوانه سازد هر آنچه نیاختنی بود جمعی  
 قدر مردمان نیکو بشناس تا قدر تو بجای باشد  
 با آنکس که غرور از او نهان باشد نفس خویش آشکارا کن  
 پر که با نادان مناظره کند بر دش جراتی رسد که هیچ مردم به نشود  
 بر قول خویش کار کن تا بر قول تو کار کنند  
 بگزاران مغر تا بگزاران نباید فروخت  
 شیرترین مردم کسی است که چیزی دعوی کند و نداند  
 تا روز و شب آینه در دهنه است از گردش حالها عجب داند  
 متواضع دنیا خواهد بود از تکبر آخرت جمعی

و تقاب از نور محمد

### حافظ

خواجه شمس الدین محمد حافظ ازادبار بزرگوار ایران و نام نامی رمی باینه  
 و نباتات و جوانیان میباشد سبب تخلص وی بجای آنست که قرآن  
 هجده را چهارده روایت حفظ داشت و از بر میخواند پدر خواجہ نقشب کمال الدین  
 و بنا بقول مشهور از اهل توپیرکان بود کمال الدین در زمان آتابکان فارس  
 از توپیرکان برای تجارت بشیر از رفت و در آنجا اقامت گزید و خواجہ

در شیراز تولد یافت و بدیجت شیرازی معروف گردید  
حافظ چون بچہ رشد رسید بمکتب بر کتب علوم ادبیه و حکمت بگذاشت و با دانشمندان  
و عرفا غصه معاشرت و مصاحبت نمود تا بحال علم و عرفان رسید حافظ بتلاوت  
قرآن رغبت بسیار داشت و از جمله عبادت‌های دمی آن بود که شب‌های جمعه  
بمسجد جامع میرفت و تا با مداد تلاوت قرآن میکرد حافظ برخلاف سعدی  
بمسافرت و سیاحت میل نداشت و از وطن خود شیراز دل نمیکند

گویند وقتی محمود شاه بهمنی والی دکن مبلغی زر و سیم نزد وی فرستاد تا صحیح راه سازد  
و بهند و تمان رود و خواجه بغرم هند و تمان از شیراز حرکت کرد و چون  
بخیج فارس رسید در کشتی نشست و تا جزیره هرمز برفت از قضا بادی بخلاف  
وزیدن گرفت و دریا متلاطم گردید حافظ چون اینحال بدید از نفرشیمان شد  
و بهانه از کشتی بماحل بازگشت و غریلی بگفت و برای محمود شاه بفرستاد  
و خود شیراز مراجعت کرد

در عصر خواجه در فارس غیر و تبدل بسیار بوقوع پیوست و هر چند صبح  
امیر یا سلاطانی بر آن کشور استیلا می‌یافت و اغلب آنها خواجه را و محترمان  
و در اکرام و اغزاز وی می‌گوشیدند

پلی اندامراء معاصر خواجه شاه ابواسحق است که در سال ۷۴۳ شیراز را سخر  
صاغت و در سال ۷۵۴ مقول گردید شاه ابواسحق طبع شعر داشت بصحبت  
شعرا یامل بود و از اینجهت خواجه ارادت میورزید و همیشه در مصاحبت معاکر  
وی بهر سیر و او را برابر ادانه محترم و مکرم میداشت خواجه در اشعار خود  
وی یاد کرده و بر زوال دولت او تأسف خورده است

حافظ در سال ۷۹۱ در زمان سلطنت شاه منصور بن مظفر وفات یافت و او را  
در قبرستان معروف بصلی دفن کردند قبر حافظ در شیراز در محلی موصوم بجاه  
واقع وزیر نگاه مرسوم است

پس از وفات خواجه یکی از شاگردان او که محمد گلندام نام داشت اشعار  
او را جمع و در دیوانی مرتب کرد دیوان حافظ معروفترین کتب فارسی است  
و در ایران کتبخانه است که دیوان فربور در آن یافته شود اشعار حافظ  
بر زبانهای مختلف ترجمه شده و دانشمندان بر دیوان او شرحانوشته اند.  
اغلب مردم بخواندن غزلیات حافظ یامل در آغوشند و هنگام پریشانی خیال  
و هیرت از دیوان او فال میگیرند و خود را بدینوسیله و نحو ش میازند  
اشعار حافظ گذشته از فصاحت و بلاغت دارای آهنگی لطیف و مطبوع است

که نظیر آن در سخن دیگر شعرا کمتر دیده میشود و بدیجیت است که صاحبان ذوق  
حافظ را بر تمام غزل سهرایان فارسی زبان مقدم میگردانند  
زمین لرزه ۲۰

لرزه که یکی از آثار و حوادث طبیعی میباشد برای انسان بلای بزرگ و مضرت عظیمیست  
در لرزه های سخت شهرهای آباد و پر جمعیت بیک چشم بر هم زدنی زیر و زبر میشود  
و هزاران مرد و زن در زیر خاک و خشت و آجر و قطعات چوب و آهن و غیره  
میرانند زمین در بعض نقاط و بان باز میزند و یک حصه یا شهر را با تمام فرود  
در نقاط گویستانی آوازهای سبکین و میب در کوه می سجد و قله های عظیم از  
هم فرو میریزند و صخره ها و سنگها را با غرشی رعد آسا از هر جانب فرو میزنند  
و بسیاری از مردمان و حیوانات را هلاک و مزارع و املاک را ویران میکنند  
دره های وسیع و عمیق بواسطه جنبش و لرزش شدید منهدم و چشمه ها سده  
و جریان آنها را متوقف میشود در نقاط ساحلی امواج دریا طغیان میکنند  
بندرهای مهم و پر ثروت را فرا میگیرند در دریا جزایر سبز و خرم بر زیر آب  
فرو میرود و گشتیها غرق میشود

لرزه یا حرکات آتش فشانی توأم باشد خطر و ضرر آن بر مراتب همیشه

و سبب آنست که در آنجا آتش نیز دانه ها را خفتن با آب و خاک جودت میشود  
 زلزله بعضی اثرهای دائمی نیز دارد که رفع آن بسیار در آن ممکن نیست .  
 از جمله آنکه سرشته آبها را مسدود و خشک میکند  
 بالاترین خطر زلزله آنست که وقوع آنرا پیش بینی نمیتوان کرد و بدینجهت فرار از  
 آن دشوار بلکه محال است

برای محفوظ ماندن از آسیب زلزله تنها وسیله که بکار مردمان رسیده آنست که  
 خانه های خود را قسمی سازند که در برابر زلزله ایستادگی کند و یا اگر خراب شود  
 بسکنه آن آسیبی نرسد اهالی ژاپون که در سرزمینی زلزله خیز کنونی دارند در  
 قرن از دیگر ملل استادترند

بلای عظیم زلزله ممکن است در بعض نقاط مفید آفتد شلا آب چشمه یا قناتی را  
 و چند آن سازد و یا چشمه جدید باز کند و یا دریا جزیره تازه بوجود آورد  
 اثر زلزله در سطح زمین با اثر حرکات دائم و خفیف تفاوتی ندارد و هر آنکه اثر زلزله  
 ناگهانی و بسرعت و شدت است و آنچه بواسطه حرکات بسک در نقطه  
 از زمین هزاران سال انجام می پذیرد زلزله بخند ثانیه آنرا انجام میدهد

جا ملاز پیش دانا جای استگزاریت  
 با خلقی کرم کن چو خدا با تو کرم گردد  
 بدخواه و بدآموز و بداندیش مباش  
 روزگار آینه را محتاج خاکستر کنه  
 ز سودای بزرگان بچاکس نقصان نمی بیند  
 خوانان کسی باش که خوانان تو باشد  
 دل قوی باشد چو دامن پاک باشد مرد را  
 خوش نباشد جامه نمی اطلس و نمی پلاس  
 ای من فدای آنکه دلش بازبان یکی است  
 بو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند  
 چاره نبود اسب کو و نراز پالان داشتن  
 حیف دانا مردن و افسوس نادرین زیتن  
 راز مردم فاش کردن بدترین حیاست  
 آب دریا در مذاق ماهی دریا خوش است



## جامی

معروفترین شعرا ایران در قرن نهم نورالدین عبدالرحمن جامی است  
جامی در سال ۸۱۷ در ولایت جام از ولایات خراسان متولد گردید  
و پس از هشتاد و یک سال زندگانی در سال ۸۹۸ در شهر هرات وفات  
یافت پدر جامی نظام الدین احمد دشتی در جام شغل قضا استغال داشت  
جامی در آغاز جوانی با پدر خود بهرات رفت و در آنجا بحسب علوم ادبیه و  
انگاره برای آموختن علوم ریاضی بمرقد شد و چون هوش و حافظه قوی داشت  
بازدک مدت در علوم حساب و هندسه و هیئت و نجوم سرآمد اقران گردید  
پس در پی تصفیه باطن و تهذیب اخلاق برآمد و در حکمت و عرفان نیز  
بمقامی بلند رسید و نام او در ایران و عثمانی و هندوستان مشهور شد  
مردم از اطراف بنحمت وی می شافتند و از فضائل اخلاق و معلومات  
بهره میاقتند سلطان بایزید دوم پادشاه عثمانی با او مکاتبه داشت و او را  
هدایا و تحف میفرستاد و بزرگان بجااست و مصاحبت وی افتخار گردید  
و عاتقه او را محترم شمردند جامی در عصر سلطان حسین بایقرا پادشاه هرات  
میراست این سلطان و وزیرش امیر علیشیر نوایی هر دو شاعر و ادیب

دوستدار شعرا و ادبا بودند و جامی را بدین و جان اکرام و عظیم میکردند  
و جامی بعضی از کتب و منظومه های خود را بنام آنها کرده است امیر عیسی  
خود را شاگرد جامی میخواند و پس از وفات وی کتابی مخصوص شرح حال وی  
تحریر کرد<sup>۱</sup>

جامی بخاری و عربی تا بیفت بسیار و اردیلبی از کتب فارسی و بهارستان  
که تقلید گستان سعدی برای فرزند خود نوشته است سه دیوان شعری  
شعری نیز دارد شویهای او را سبب جامی گویند منظومه های جامی لطیف  
و دلنشین و در حد خود از آثار خوب زبان فارسی است

### خریدن خانه و ملک

می پس در خرید و فروخت خدایع و شرا از نگاهدار هر چه خری در وقت  
خر و هر چه فروشی در وقت رو آتی فروش و از سود طلب کردن عاقل  
و لیکن از سودی که عاقبت آن زیان باشد پرهیز در کارها خاصه معاملات  
تجاری که تو را ثانی جایی است و بیچاره از صلاح خویش غافل مباش که  
خافلی مالی احمق و در هر حال صبور باش که صبر و تانی نشان  
عاقلی است

بس اگر خانه خواهی خرید در محله خر که مردم مصانع باشند و از بهر ارزانی خانه پیرا  
مخر و اول مکه کن که همسایه کیست که گفته اند آنجا رستم الدار و چون خانه خریدی  
حق و حرمت همسایه نگهدار و با اهل محله و کوی خوش رفتار باش همسایه سارا  
بیاد و عزادار را بغیرت رو با همسایه در منزل که ویرایش آید بگو  
کن پیران گوی و محله را محترم دار

و اگر ملک وضعی خریدی پیوسته در آبادی آن بکوش و هر روز عمارتی نو  
کن تا داخلی نویابی از آباد کردن ضیاع و عمارت خویش همچو میسای که  
ضیاع بدخل غیر نبود و دخل جز بهمارت حاصل نشود و اگر ضیاع بی دخل روا  
باشد چنان دان که همه بیا با آنها ملک تو است

از کتاب مسائل و محاسن

۱- نسبه دشمن ۲- خریدن ۳- ناردانی ۴- دران ۵- سبب پرداختن

۶- عمارت و میر ۷- اول همسایه پیران خانه ۸- همسایه ۹- ملک

## عطا کردن و مزد خواستن

خوابی جزای آن دشت از خدای خوش	حافیا بسا نل اگر یک درم ده
نام کرم بداده روی و ریای خوش	پس نام آن کرم کنی ای خواجهر بر نه
ماداده را بهشت ستانی برای خوش	بر داده تو نام کرم کی بود سزا
باز آریا شمر که شمر می عطای خوش	مایک دبی بخلق و دو خواهی حق جزا
بدی مهر که هست و سخای جزای خوش	دانی کرم کدام بود آنکه هر چه هست

خاتمه

کتابه زین

کرار و رکاب  
۱۳۱۳

## اصول و فروع دین

مسائل و احکام دین دو قسمند اصول و فروع  
اصول دین اموری است که هر کس باید آنرا عقل خود بفهمد و از روی بصیرت و  
معرفت متعقد گردد

فروع دین مسائل احکامی است که عمل تقلید هم در آنها کافی است  
اصول دین اسلام و مذهب شیعه چنانکه دانسته اید پنج است توحید و عدل  
و نبوت و امامت و معاد

فروع دین اسلام احکامی است که در عبادات و معاملات و سیاسات آمده است  
احکام منبر عتیقه

احکامیکه در اسلام برای عبادات و معاملات و سیاسات وضع شده و مسلمانان  
با طاعت آن مکلف میباشند پنج قسم است واجبات و محرمات و مستحبات و  
مکروهات و مباحات

واجب آنست که فعلش موجب ثواب و ترکش سبب عقاب باشد مانند نماز  
یومیه و روزه ماه رمضان

حرام است که ترکش موجب ثواب و فعلش سبب عقاب باشد مانند دزدی و قتل نفس

مستحب یا نندوب است که فعلش ممدوح و ترکش جایز باشد مانند درخت نشاندن و تصدق و قرض دادن  
مکروه است که ترکش ممدوح و فعلش جایز باشد مانند خیر خوردن در راه با اختیار

مباح است که فعل و ترکش مساوی باشد مانند کسب حلال کردن برای میت در امور زندگانی و امثال آن

## اقسام مشروع دین

احکام فرعی اسلام چهار قسم است عبادات و عقود و ایقاعات و میاسات

عبادات اعمالی است که باید به نیت تقریب بخداوند و کسب ضایع او بجا آورده شود و اگر متعرون بقصد قربت نباشد مقبول نیت مانند نماز و روزه عقود معاملاتی است که شرط لزوم و تحقق آن اقرار طرفین معامله است

ماندیم و برهن و اجاره  
ایقاعات معالقاتی است که برای تحقق و لزوم آن لفظ یکطرف کافی است مانند  
طلاق

سیاسات احکام و حدودیت که ابرار آن شروط بقصد تقرب و منوط بلفظ  
نیست مانند ارث و قصاص

## عبادات و حکمت آن

عبادت برای آن وضع شده است که مردم در اوقات معین و بنحدا کنند  
و این دل را از کدورت‌های دنیوی مصفی سازند عبادت علامت اقرار  
بنبذگی خداوند است و کسی که آنرا ترک گوید عبودیت و عجز خود را فراموش  
کرده تکبر و مغرور شود و از اطاعت قوانین شرع که برای حفظ انتظام عالم  
شده است سر می‌جهد مردمی و شفقت و دیگر عادات ستوده را بهیوده  
و لغو بیندارد و خلق خدا را با خیر شمرد و بدیخت منغوض خدا و خلق و زانیان  
دنیا و آخرت می‌شود پس بر هر مسلمان لازم است که عبادت‌هایی را که برای  
او مقرر داشته اند بجا آورد و تا در دو جهان سعادت مند و رستگار باشد

و تمام عبادات نماز و روزه و زکوة و خمس و حج و دفاع دامن معروف و نهی از منکر است  
که تفصیل هر یک را خواننده و دانسته اید و ثقف و تصدق و قرض دادن و  
زیارت قبول و ایاد آنکه هم از عبادات است و هر یک از این عبادات حکم  
و منافع بسیار دارد

فلسفه و حکمت نماز کسی که موافق نماز باشد در شبان روزی پنج نوبت روزه  
بخنداند می کند و خود را برای قبول فیض و رحمت الهی مستعد می سازد یکی از شروط نماز  
پاک بودن جامه و بدن است و هر کس که روزی چند بار بپوشیدن و لباس  
پردارد پوسته پاکیزه و لطیف خواهد بود و با مراض و آفات که ناشی از  
کثافت است دوچار نخواهد شد دیگر از شروط قبول نماز آنست که مکان و  
لباس مصطفی غضب نباشد رعایت این شرط انسان را بجهت شرمش و حق و کبریا  
مستاد و از تصرف ناجائز در اموال غیر ممنوع میدارد

فلسفه نماز جماعت و جمعه فضائل و فوائد نماز جماعت از نماز بانفراد بیشتر است  
و ثواب آن فراتر است یکی از فوائد نماز جماعت آنست که مردمان کج خلق  
دیگر شکر و قصبه شبان روزی چند نوبت یکدیگر را می شنید و از احوال یکدیگر



مطلع میشوند و الفت و وادایشان بشیر و رسته اتحادشان محکمتر میگردد و در  
جمعه ایلی یک ولایت یا بلوک گرد هم مجتمع و از حال هم مطلع میشوند و در صد  
رفع حوائج یکدیگر بر می آیند و از آشنائی و آشنش با یکدیگر فوائد اخلاقی و  
اقتصادی میابند

حکمت تج در موسم حج مسلمانان ممالک مختلفه یکدیگر را ملاقات میکنند و  
الحکام و عادات و ضایع و علوم یکدیگر آگاه میشوند و چون خود را با اختلاف  
وطن و ثراد و زبان پرستند یک معبود و امت یک پیغمبری بینند یکدیگر  
محبت پیدا میکنند و بکریا و روابط تجاری و اخلاقی جدید و حفظ منافع  
و مصالح عمومی خویش میافزینند و اسلام بواسطه محبت و وحدت کلمه ایشان  
قوت میگیرد و مسلمانان در نظرات و ام دیگر محترم و معظم میشوند

فلسفه زکوة خمس فوائدیکه در وضع خمس و زکوة منظور شده بسیار است  
و از جمله دیگر میفرمود مساکین و اعانت و امداد آنان و انباشت و تسخیر  
مساجد و مدارس و بیمارخانه ها و کاروانسراها و پنجاه و دیگر به نفع خیر است  
که موجب آسایش عباد و آبادی بلاد میباشند

در شیعیان یاری کردن ترغیب دارد و در سنیان یاری کردن در غایت برپائی کفر و شرارت و عداوت و دشمنی است

فلسفه دفاع بزرگترین فایده آن حفظ حدود و ثغور ممالک اسلام و استقلال  
و عظمت مسلمانان است

حکمت امر بمعروف و نهی از منکر یکی از قواعد امر بمعروف و نهی از منکر است  
که هر یک از مسلمانان خود را حافظ و حامی مشروع و قانون شمرند و یکیشان خود را  
ما عمل و اخلاق حسنه تشویق و از قبائح و ذرائع منع کنند

### آداب کسب و تجارت

در شرع اسلام برای تجارت و کسب آداب و شروطی که هر یک میبایست بر  
مصالح بسیار میباشد تفرع است

تا جریش از هر چیزی باید احکام و مسائلی مع و شری را بداند و اقسام تجارت را  
از هم باز شناسد و پس از آن باید شروط و آداب کسب را بیاموزد و  
مطالبی آن رفتار کند تا خداوند از او راضی باشد و او را برکت و سعادت  
بخشد

از جمله وظایف و تکالیف شخص تاجر آنست که در هر معامله بیاد خدا باشد .  
و تقوی و امانت را شعار سازد و از طریق عدالت و انصاف انحراف

انجیزد بامردمان عظم دادب ز ثمار نماید گردد و رخ و فریب نکرود و در معالمت  
قسم نخورد میان مشتری نقد و نسیه تفاوت نکند و غنی و فقیر و شریف و ضعیف را  
ایکچشم بنگرد و با همه یکسان معامله کند و بی متاع خود را از مشتری پنهان دارد  
تر و در تقبض در معامله و منشوش ساختن مال التماس را انگار هیچ عظیم بشمارد و  
از کفر دشی که از معاصی کمیده است پشیمانی مالی را که حقیقت آن تحقق معلوم  
نبست در تجارت بکار نبرد و از معاملاتی که نشان منته و یا یکی و دانات  
نفس است بر حذر باشد

یکی از نکات سبب ممنوعه که هر کس باید کاملاً از آن اجتناب نماید احتکار است  
متحرک گیر گویند که ارزاق عامه اقربیل گندم و جو و برنج و روغن و غیره را  
نگاه دارد در صورتیکه مردم بدان محتاج باشند ارزاق عمومی را دیدار  
نمی و گرانیش از سه روز و در ایام فراخی و ارزانی بیش از چهل روز نباشد  
نگاه داشت و اگر بیش از این نگاه دارند بر حاکم شرع است که حدا  
اجناس را بفروختن مجبور سازد

## اقسام کسب و تجارت

کسب و تجارت پنج قسم است واجب و مستحب و مباح و مکروه و حرام .  
 تجارت و کسب برای کسی که راه معاشی جز آن نداشته باشد واجب است  
 و برای کسیکه معاشی محقر و مختصر دارد مستحب است که بوسیله کسب و تجارت معاش  
 خود را بهتر سازد و کسی که دارای ثروت و مال کافی باشد تجارت برای  
 او جایز است و میتواند بوسیله کسب ثروت و مال خود را افزونتر سازد  
 کسب مکروه آنست که شرعاً ممنوع نباشد ولیکن دارای نوعی از قباحت باشد  
 مانند کفن فردوسی و نظائر آن  
 و اما کسب حرام آنست که شرعاً ممنوع و ترک آن واجب باشد و آن چند  
 نوع است

اول خرید و فروش اشیاء نجس و پلید چون مردار و سگکرات  
 دوم خرید و فروش آلات و اسباب لهو و طرب چون نرد و شطرنج و ورق <sup>س</sup>  
 و کجخانه و دف و طنبور و نای و اشال آن  
 سوم خرید و فروش بقصد اعانت بر فعل حرام مانند بیع انگور و خمر برای <sup>ش</sup> براه

انداختن و فروختن اسلام بخصمی که با مسلمانان در جنگ است

چهارم خرید و فروش اشیاء بی منفعت

پنجم خرید و فروش چیزیکه متعلق بغیر است چون مال وقف و اموال سرود

المختصر:

ششم کتاب باعمال محترمه ابرئیل جادوگری و شعبه و قمار و ارباب  
بنفتم اجرت گرفتن برای اعمال و اجبه ابرئیل و ادا شهادت و قضا حکم

بنفتم اجرت گرفتن برای اعمال واجب از قبیل ادا، شهادت و قضاء حکم

مع وشروط آن

یکی از معاملات یا نکاح است که احکام این در شرع معین و مقدر میباشد خریه

فروش را میست

متاعی را که خرید و فروش شود بیع و فروشندۀ آنرا بائع و خریدار آنرا مشتری

وقیمت و عوض انرا شناسند

شرط لزوم و تحقق بیع نیست که بایع و مشتری وقوع آنرا اظہار فرمایند

و او دشمنای معمول را که بدون لفظ انجام مییابد بیع معاطات میگویند

۱- اکنون کار باید برای حسین‌های بی تقی شالوده‌ای پیدا و برای شاگردان بیان کند - ۲- فرد خسته شده

۵- فرزند شهید - ۶- نویدار - ۷- تربت حایرانی است که با این شهادت مجید بهنگام بندها این شرف و افتخار نصیب تو فرزندم دشمنی مگو

بیع معاملات جائز است ولی لزوم آن هنگامی محرز میگردد که مشتری در  
تجارت و یا بایع در قیمت خواه تصرف کند

بایع مشتری هر دو باید مکلف و عاقل و مختار باشند و معامله کو دوکان و  
دیوانگان و کسانی که مجبور بر معامله شده اند صحیح و معتبر نیست

بایع باید مالک مبیع و یا در حکم مالک باشد پدر و جد پدری و گیل و ایمن و  
و قبیله و حاکم شرع در حکم مالکند و میتوانند بر تبتی که در شرع معین است از نظر  
گورک یا دیوانه معامله کنند دیگر از شروط بایع اینست که بر تسلیم مبیع  
مشتری قادر باشد

مبیع باید عین و قابل تملک و ملک طلق باشد پس منفعت عینی از اعیان  
و حشراتی را که قابل تملک نیستند و مالیرا که وقف باشند نمیتوان فروخت  
و دیگر از شروط بیع آنست که در نزد مشتری معلوم باشد به طریق که مشتری آنرا دیده  
و یا اوصاف آنرا شنیده باشد اگر مبیع بخیدنی یا شتر دنی باشد مشتری  
باید وزن و گیل یا شماره آنرا هم بداند

شروط ثمن و عوض نیز این است که نوع و شماره و مقدار و ادوات  
آن معلوم باشد

## اقسام بیع

بیع با اعتبار دو وجه و بیع و ثمن آن بر سه قسم است  
 اول بیع نقد و آن در صورتی است که خواه و قیمت هر دو حاضر و موجود باشند  
 و نقد تسلیم شوند  
 دوم بیع نسبه و آن در موقعی است که متاع بقصد تسلیم شود و قیمت بوجه  
 سوم بیع سلف یا سلم یعنی پیش خرید و پیش فروش و آن در موردی است  
 که قیمت نقد و متاع بوجه باشد  
 اگر متاع و قیمت هر دو نسبه باشند بیع را کالی بکالی می‌نامند و چنین بیع شرط  
 نام دارند و ممنوع است

بیع را با اعتبار خبر دادن بمرایه و مقدار ثمن بچار قسم کرده اند باین طریق که گویند  
 بیع اگر بدون ذکر ممرایه انجام یابد مساوی و اگر قیمت ممرایه باشد تولیه  
 و اگر بریاده از ممرایه باشد مراهجه و اگر کمتر از آن باشد مواضعه است

## خیارات

حق فسخ و بهر ذن معامله را خیار گویند خیار چندین قسم و مشهور تر آنها بقرا  
 ذیل است

اول نیا مجلس - مشتری و بایع تا وقتی که مجلس بیع بهم نخورده است می توانند معامله را فسخ کنند

دوم نیا حیوان - کسیکه حیوانی بخرد تا سه روز حق دارد آنرا بفروشد و بشود رد کند و قیمت و عوضی را که داده است باز ستاند بشرط اینکه تصرف و تفریط نکرده باشد

سوم نیا شرط - مشتری و بایع اگر در ضمن عقد بیع شرط فسخ گذارده باشند می توانند معامله را بقسمی که شرط کرده اند فسخ کنند

چهارم نیا رخص - اگر بایع یا مشتری از قیمت تنخواه در وقت معامله بی اطلاع باشند و در معامله ضرر و زیان فاحش یابند انکس که مجنون است حق دارد معامله را بهم بزند

پنجم نیا تاخیر - تا سه روز پس از معامله اگر بایع بیع را تسلیم نکند مشتری حق فسخ دارد و اگر مشتری قیمت را ادا نکند بایع حق فسخ دارد در صورتیکه شرط تاخیر نموده باشد

ششم نیا ردیت - مشتری اگر وصف تنخواه را شنیده و آنرا ندیده خریداری کند و بعد از خریداری و ردیت مطابق وصف شنیده است نیابد می تواند



انرا رد کند وقتی را که داده است باز پس بگیرد و بچینس اگر فروشنده چیزی را  
 بوصف بفروشد و بعد از مشاهده بهتر یا بد حق فسخ خواهد داشت  
 بنفتم خیار عیب - هرگاه بایع معیب باشد و مشتری در وقت معامله عیب  
 بخیر باشد پس از اطلاع بر عیب حق دارد معامله را بهم بزند  
 هشتم خیار تدلیس - اگر بایع متاعی را بتدلیس و تزویر تبر از آنچه هست بیاورد  
 مشتری پس از اطلاع بر قضیه میتواند معامله را فسخ کند  
 نهم خیار تعدل تسلیم - هرگاه بایع متاعی را بجان اینکه میتواند تسلیم کند بفروشد  
 ولی بعد از فروش آن عاجز آید مشتری حق دارد بهیچرا هم بزند  
 دهم خیار تفلیس - هرگاه شخصی متاعی را بفلسی بفروشد و تا حکم شرع آن مفسر  
 از تصرف در اموالش ممنوع سازد بایع میتواند معامله را فسخ کند

## معاصی کبیره

هر عملی که برخلاف فرمان خدا و رسول باشد معصیت است در اسلام برای  
 بعضی از معاصی مجازات دنیوی معین و بفاعل آنها وعده دوزخ و عذاب  
 آخرت داده شده است اینگونه گناهان را کبائر مینامند

معاصی کبیره بسیار و از آنجمله است

- ۱- شرک و کفر بخدا ۲- یأث از رحمت خدا ۳- محاربه با ارباب خدا
  - ۴- دروغ تبیین بخدا و رسول ۵- ترک عبادات واجب ۶- فرار از جهاد
  - ۷- حقوق والدین ۸- قطع رحم ۹- امانت بطالمان
  - ۱۰- ترک معادیت مظلوم ۱۱- خوردن مال یتیم ۱۲- محسوب مال غیر
  - ۱۳- خیانت ۱۴- عهد شکنی ۱۵- تفیث و عیب جویی
  - ۱۶- تمت واقرا ۱۷- غیبت و سخن چینی ۱۸- دروغ گفتن
  - ۱۹- بدروغ قسم خوردن ۲۰- شهادت بدروغ ۲۱- کتمان شهادت
  - ۲۲- هجوم مردمان ۲۳- راهزنی ۲۴- قتل نفس
  - ۲۵- دزدی ۲۶- کم فته و شی ۲۷- ترک عفت و اشتغال
  - ۲۸- تجبیه ۲۹- اسراف و تبذیر ۳۰- شرب مسکرات
  - ۳۱- خوردن خوک مردار ۳۲- قمار ۳۳- جادوگری
- کسیکه میخواهد در دنیا موانع و در آخرت مُعَذِّب نباشد باید  
که معاصی کبیره نگردد و از معاصی صغیره نیز احتراز کند چه اصرار  
در معصیت کوچک خود از گناهان بزرگ است

- ۲۰۸ -

کس از گناه خرد و اندک نیندیشد رفته رفته بگناهان بزرگ مبتلا میشود

۱- روزه برون ۲- نویسی ۳- جنگ کردن ۴- ناسهانی کردن ۵- فتنه بگشایان ۶- پنهان

۷- پاکدستی ۸- کارهای بیوده ۹- مال بیوده صرف کردن ۱۰- دوری از هر

۲۶۷  
س

۸۹۱۵۵۷

This book is due on the date  
last stamped. A fine of 1 anna  
will be charged for each day the  
book is kept over time.

\_\_\_\_\_





